

# سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

همکاران شماره ۵

---

هوشنگ ابتهاج — محمدرضا باطنی — پرویز  
ناتل خانلری — حسین خدیو جم — محمدروشن —  
محمد زهری — خسرو سمیعی — رضا سید حسینی —  
قاسم صنعوی — هوشنگ طاهری — کامران  
فانی — عباس قریب — منوچهر مزینی — جمال  
میرصادقی — محمود نفیسی — نادر نادرپور

---

# سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز



همکاران شماره ۵

---

هوشنگ ابتهاج — محمدرضا باطنی — پرویز  
ناتل خانلری — حسین خدیو جم — محمدروشن —  
محمد زهری — خسرو سمیعی — رضا سید حسینی —  
قاسم صنعوی — هوشنگ طاهری — کامران  
فانی — عباس قریب — منوچهر مزینی — جمال  
میرصادقی — محمود نفیسی — نادر نادرپور

---

## فهرست

| صفحه | از                   | عنوان                               |
|------|----------------------|-------------------------------------|
| ۴۳۳  | پرویز ناتل خانلری    | وامق و عذرای عنصری و شاهنامه فردوسی |
| ۴۴۲  | نادر نادرپور         | خرمن (شعر)                          |
| ۴۴۴  | هوشنگ ابتهاج         | خواب (شعر)                          |
| ۴۴۵  | محمد زهری            | لندن ۷۰ (شعر)                       |
| ۴۴۸  | قاسم صنعوی           | کبوترها (ترجمه شعر)                 |
| ۴۴۹  | محمد رضا باطنی       | ترجمه ماشینی                        |
| ۴۶۲  | ترجمه: قاسم صنعوی    | سه دختر را کشتند (ترجمه شعر)        |
| ۴۶۳  | ترجمه: قاسم صنعوی    | سه خواهر (ترجمه شعر)                |
| ۴۶۵  | ترجمه: منوچهر مزینی  | کشف فرم                             |
| ۴۷۷  | عباس قریب            | بحران جهانی تعلیم و تربیت           |
| ۴۸۷  | ترجمه: خسرو سمیعی    | هنوز وقت هست (داستان خارجی)         |
| ۵۰۵  | انوری ابیوردی        | عیش دوشین (شعر گذشتگان)             |
| ۵۰۶  | جمال میرصادقی        | دوالپا (داستان ایرانی)              |
| ۵۱۲  | ترجمه: رضا سید حسینی | پلوالری                             |
| ۵۱۷  | ضیاء قاری زاده       | جهان نور (شعر)                      |
| ۵۱۸  | جمشید گیونا شویلی    | ایران شناسی در گرجستان              |
| ۵۲۳  | موجوده حکیمی         | عمر جاودان (شعر)                    |
| ۵۲۴  | لایق                 | من نمی میرم (شعر)                   |

### در جهان هنر و ادبیات

۵۴۸-۵۲۶

### کتابهای تازه

۵۵۴-۵۴۹

### نگاهی به مجلات

۵۶۳-۵۵۵

### پشت شیشه کتابفروشی

۵۶۵-۵۶۴

# سخن

آذر ماه ۱۳۵۰

شماره پنجم

دوره بیست و یکم

وامق و هذرای هنصری

و

شاهنامه فردوسی

دوسخنور بزرگ فارسی زبان در يك زمان، كه نیمه اول قرن پنجم  
هجری بود می زیستند. یکی مقامی بزرگ در دستگاه دولتی غزنویان  
داشت؛ ملك الشعرای سلطان محمود غزنوی بود؛ و در غزنین، پایتخت

پرجاه و جلال آن پادشاه نیرومند به سر می برد ، و آن دیگردهقانی بود ،  
مالك آب و زمینی در یکی از دهکده های خراسان یعنی طوس .

یکی همه عمر در ناز و نعمت زیست :

شنیدم که از نقره زد دیگدان

ز زرساخت آلات خوان عنصری

دیگری بارها از تنگدستی نالان بود ؛ در زمستانهای سرد حسرت

می برد بر کسی که :

درم دارد و نان و نقل و نبید

سر گوسفندی تواند برید

و این يك فردوسی بود .

عنصری شاعری بزرگ و استاد بود . قصیده هائی که در مدح

سلطان عصر می سرود و در مجالس رسمی می خواند صله های هنگفت

سلطان و احسنت و زه بزرگان دربار را برای او به بار می آورد .

فردوسی به کار خود سرگرم بود . کاری که به آن ایمان داشت . و

اگرچه گاهی به حکم ضرورت مدیحه ای می سرود توقعی نداشت جز آنکه

به یاری یکی از زورمندان روزگار بتواند کار خود را به سامان برساند .

عنصری چند داستان را برای تفرج خاطر سلطان به نظم در آورد

که از آن جمله مثنویهای «سرخ بت» و «خنک بت» و «وامق و عذرا» بود ؛

و شاید متن این اشعار را به خط زیبا بر ورق های گران بها نوشتند و «به رسم

خزانه سلطان» به کتابخانه او سپردند .

فردوسی نیز شاهنامه را پس از سی سال یا سی و پنج سال به پایان

رسانید و نمی دانیم ، راست است یا نه ، که به او و کار بزرگش اعتنائی نشد

وعمری را که در این کار بسر برده بود با نومیدی و تنگدستی به پایان رسانید.

اما این نکته که کدام يك از این دو شاعر زبردست در دوران زندگی از کار خود سود بیشتر بردند اینجا مورد نظر نیست. آنچه اکنون مطرح است مقایسه حاصل کار ایشان است.

داستانهای منظوم عنصری بسیارزود به‌بوته فراموشی افتاد. چندی پس از روزگار او اسدی طوسی بعضی از ابیات مثنوی وامق و عذرای او را به‌شاهد لغات غریب در کتاب لغت فرس آورده و گمان می‌رود که متن منظومه را دیده‌بوده و در دست داشته است. جز این، تا دوسه قرن پس از او، کسی خبری از موضوع این داستان نداشت. در هیچ کتابی خلاصه این داستان درج نشد، از وامق و عذرا تنها نامی ماند، نام دو عاشق دل‌داده، مانند نامهای لیلی و مجنون و فرهاد و شیرین که بعدها موضوع منظومه‌های داستانی و عشقی مشهور قرار گرفت، و در ادبیات فارسی رواج فراوان یافت؛ اما بیشتر مانند نامهای عاشقان که داستان آنها هیچ معروف نیست، و تنها جسته جسته در ادبیات فارسی به این نامها اشاره‌ای شده و کسی داستان آنها را ندانسته است، از قبیل: اورنگ و گلچهر، یا، دعد و رباب.

از وامق و عذرا، مانند سیمرغ و کیمیا، تنها نامی مانده بود، نامهایی که بر معانی عام دلالت می‌کرد. لفظ وامق معادل عاشق بود و لفظ عذرا معادل معشوق.

اگر جلال‌الدین محمد بلخی در مثنوی معروف خود از این دو دل‌داده نام می‌برد و فی‌المثل می‌گوید:

در دل معشوق جمله عاشق است

در دل عذرا همیشه وامق است

هیچ نشانی از آن نیست که مولوی این داستان عاشقانه را در منظومهٔ عنصری یا جای دیگر خوانده باشد. و همچنین است ذکر نام این عاشقان در غزلیات سعدی که مکرر آمده، اما از آنها تنها معانی عام «عاشق» و «معشوق» اراده شده است:

نه وامقی چو من اندر جهان به دست آید

اسیر قید محبت، نه چون تو عذرائی

یا

کسی ملامت وامق کند به نادانی

حبیب من، که ندیدست روی عذرا را

حافظ اشاره‌ای به نام این دو دل داده ندارد، اما شاعر معاصر او عماد فقیه در عشاق‌نامه از این دو نام می‌برد و از فحوای کلام پیدا است که او نیز جزئیات و خصوصیات سرگذشت ایشان را در نظر ندارد، بلکه این دو نام خاص را تنها معادل دو اسم عام، یعنی عاشق و معشوق، استعمال می‌کند.

مورخان و تذکره نویسان هم از اوایل قرن هفتم هجری به بعد این منظومه را ندیده و حتی از مضمون آن آگاهی نداشته‌اند و بعضی از ایشان مانند عوفی صاحب باب‌الالباب و دولتشاه مؤلف تذکره الشعراء، تنها به ذکر نام این کتاب و انتساب آن به عنصری اکتفاء کرده‌اند؛ و سپس از قرن نهم هجری در بیشتر جاها که نام وامق و عذرا را عنصری آمده تصریح کرده‌اند که از متن کتاب خبری ندارند. جامی در بهارستان خود دربارهٔ عنصری

نوشته است که «گویند او را مثنویات بسیارست ... و یکی از آن جمله موسوم است به وامق و عذرا، اما از آن اثری پیدا نیست». تقی‌الدین کاشی در خلاصه‌الاشعار می‌گوید که «وامق و عذرا مفقودست» و امین احمدرازی در هفت اقلیم نوشته است: «عنصری را چند مثنوی است چون ... وامق و عذرا ... که هریک گنج بدایع و خزانه لطائف بود. در این وقت شعری از آن مثنویات به نظر نیامده».

این سرنوشت یکی از منظومه‌های بزرگ و مهم شعر فارسی در قرن پنجم هجری یعنی «وامق و عذرا»ی عنصری است که اگرچه همه از آن ذکر جمیل کرده‌اند در ادبیات فارسی از ده قرن پیش تا کنون کسی از متن یا موضوع آن نشان درستی نمی‌دهد.

اما منظومه بزرگ دیگری که درست در همین زمان به وجود آمده «شاهنامه» فردوسی است. این کتاب در همان زمان سروده شده است. می‌نویسند که فردوسی نسخه آنرا به همان سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد و او به علتی آن را نپسندید، و در هر حال به گوینده آن توجهی که سزاوار بود نکرد. اما این کتاب بزرگ باقی ماند و صدها، و شاید هزارها نسخه از آن نوشته شد و با همه فتنه‌ها و آشوبها که آثار گرانبهای چندصد شاعر آن زمان را به نابودی کشید در همه احوال نسخه‌های آن برجا ماند. بسیاری از شعرهای آن را فارسی‌زبانان ازبر کردند. رواج و رونق آن در کشورهای همسایه که فارسی زبان نبودند نیز کمتر از ایران نبود. فرمانروایان بیگانه، که چندی به تسلط و تغلب بر قسمتی از ایران یا بر سراسر آن دست یافتند نیز به ترویج و تعظیم آن پرداختند. شاهنامه سراسر ایران را گشود و از مرزهای آن نیز فراتر رفت و جهانگیر شد.

اینجا اندیشه‌ای دامن دل می‌گیرد. دو شاعر در يك زمان دو داستان را به نظم درمی‌آورند. یکی از این دو منظومه چنان زود فراموش می‌شود که نه همان متن، بلکه موضوع آن نیز از یادها می‌رود. دیگری چنان رواج و انتشار می‌یابد که چندین قرن تا امروز، گذشته از داستانهای آن ابیاتش نیز زبانزد مردمان می‌ماند، و گوینده آن شعرها به اوج شهرت و روائی می‌رسد.

راز این کار چیست؟

اگر از مثنوی وامق و عذرای عنصری جز آن چند بیت که در لغت فرس اسدی به شاهد لغات ثبت شده است اثری در دست نبود شاید که در جواب این معما درمی‌ماندیم. يك اتفاق ساده که موجب یافتن قسمتی از مثنوی عنصری شد ما را در این داوری رهبری کرد. اتفاق چنان بود که یکی از ادیبان پاکستان کتاب کهنه‌ای خطی به دست آورد و دریافت که ورقهای يك کتاب کهنه‌تری را به هم چسبانده و برای تجلید آن به کار برده‌اند. این مرد دانشمند که مولوی محمد شفیع استاد دانشگاه پنجاب لاهور بود با زحمت بسیار ورقها را از هم جدا کرد و سالها رنج برد تا توانست دریابد که این کهنه کاغذها قسمتی از مثنوی گمشده وامق و عذرای عنصری را دربردارد. حاصل تحقیقات او پس از مرگش چند سال پیش از این انتشار یافت و آن، گذشته از نکته‌های سودمند شامل قسمتی از ابیات گمشده و فراموش شده مثنوی معروف و نایاب عنصری بود.

اکنون که قسمتی از این کتاب در دسترس ماست می‌توانیم درباره

ارزش منظومه عنصری و مقایسه آن با کار فردوسی که در همین زمان سروده

شده است اندکی اندیشه کنیم. موارد مقایسه از این قرار است :

- ۱- این دو منظومه هردو در وزن شعریکسانند، یعنی هردو به بحر متقارب مثنی مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول) سروده شده‌اند.
- ۲- از نظر فصاحت بیان یکی را آسان بردیگری رجحان نمی‌توان داد. در قسمت مختصری از داستان وامق و عذرای عنصری که باقی است چندین بیت هست که عیناً، یا با مختصری تغییر، در شاهنامه نیز آمده است. و چون دو شاعر در یک زمان می‌زیسته‌اند به دشواری می‌توان گفت که یکی از دیگری اقتباس کرده، یا مطابقت و مشابهت بیان نتیجه‌توارد بوده‌است. جزاین، بیت‌های شیوا نیز در این آثار بازمانده دیده می‌شود. از آن جمله برای مثال این نمونه‌ها را از شعر عنصری یاد می‌کنیم :

... به یک هفته از بانگ چنگ و رباب

کسی را نبد جای آرام و خواب

✱

شب‌ی خفته بد شاه فرهنگ یاب

چنان دید روشن روانش به خواب

✱

ستاره تو گفתי به خواب اندرست

سپهر رونده به آب اندرست

✱

ز سم ستوران و گرد سپاه

زمین ماه‌روی و ز می روی ماه

پس علت فراموش شدن و متروک ماندن یکی از این دو منظومه و رواج و شهرت و دوام و بقای دیگری چیست ؟ شاید نکات زیرین راز

این معنی را بر ما آشکار کند :

۱- موضوع شاهنامه برای ایرانیان آشنا و مأنوس بود و شاید بیشتر مردم این کشور در آن روزگار از داستانهای آن کم و بیش آگاهی داشتند ؛ زیرا که این داستانها مربوط به سرزمین ایشان بود و پهلوانان شاهنامه را از نیاکان خود می پنداشتند .

موضوع داستان وامق و عذرا سرگذشت دودلداده یونانی بود و در آن زمان، خاصه در مشرق و شمال شرق ایران، با ایرانیان چندان رابطه ای نداشتند.

۲- نام پهلوانان و اشخاص شاهنامه برای همه ایرانیان آشنا بود و هر يك از ایرانیان آن زمان، اگر چه اسم ها و کنیه ها و لقب های عربی اسلامی را بر خود گذاشته بودند، پدران و نیاکان خود را به یکی از این نامها می شناختند .

اما نام پهلوانان و اشخاص داستانی وامق و عذرا چنان غریب و نامأنوس بود که ذهن فارسی زبانان از شنیدن و خواندن آنها می رمید . تا آنجا که از همان آغاز هر اسمی صورت های مختلف و متفاوت یافته بود و اصل درست آنها را کمتر کسی می دانست. اسم های غریب یونانی در داستان وامق و عذرا فراوان بود و از آن جمله :

زلقدوس ( یا : ذیفنوس ) ، مخسنوس ، دمخسینوس ، منقلوس ، بخسلوس ، ملذیطس ، طرطانیوش ، تولیوش ، فیریدیوس ، ودانوش ، ادانوش ، فلاطوس ، الفنیش ، دیانوس ، دیفیریا ، بلوقاریا ، فلقراط ، معشقولیه ، افروتشال ، آسنستان ، سلیسون .

۳- داستانهای شاهنامه احساسات و عواطف ملی را برمی انگیزت.

هر ایرانی از خواندن شرح دلاوری‌ها و پیروزی‌های پهلوانان شاهنامه خود را سربلند و سرافراز می‌دید و از شکست‌ها و ناکامی‌های آنان رنجیده و غمناک می‌شد. اما نشیب و فرازهای اشخاص داستانی وامق و عذرا چنین تأثیری در او نداشت و نسبت به آنها بی‌اعتنا بود.

از این مقدمات چنین نتیجه می‌گیریم که ارزش آثار ادبی را تنها به معیار فصاحت و بلاغت نمی‌توان سنجید. این نکته‌ها البته یکی از شرایط اعتبار و ارزش آنهاست، اما یگانه شرط نیست. هراثر ادبی باید به طریقی با جامعه، یعنی مردمی که آن اثر برای آنان و به زبان آنان پدید می‌آید ارتباط نزدیک داشته باشد. به عبارت دیگر، ادبیات باید یکی از احتیاجات جامعه را برآورد. شاهنامه فردوسی ارزش خود را از آغاز تا کنون همچنان نگه داشته است زیرا که جوابگوی یکی از احتیاجات معنوی جامعه ایرانی فارسی زبان بوده است. اما داستان وامق و عذرا از همان آغاز به فراموشی سپرده شده، زیرا که هیچیک از نیازهای خوانندگان ایرانی را بر نمی‌آورده است.

پ. ن. خ.

## خرمن

www.KetabFarsi.com

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر  
کای نورچشم من، به جز از کشته ندروی  
حافظ

با خویش می ستیزم کای سالخورده مرد!  
پس کی ز خواب خردی بیدار می شوی؟  
آیا ندیده‌ای که زمین، زیر پای تو  
سرسختی کهن را از دست داده است؟  
آیا ندیده‌ای که دهان دریچه‌ات  
از بیم، در برابر ظلمت گشاده‌ای؟  
آیا ندیده‌ای که درختان و آبها  
- در هر شکاف ساقه و در هر شیار موج -  
از چین گونه‌های تو تقلید کرده‌اند؟

زاغان شام، سهم ترا از فروغ روز  
دزدیده‌اند و پشت به خورشید کرده‌اند؟  
پس کی ز خواب خردی بیدار می‌شوی؟

آن کس که در من است ،  
آن کودکی که کارش، پیوسته خفتن است،  
می‌گوید: - «ای رفیق!  
ما باد کاشتیم  
ما را به خودگذار که طوفان درو کنیم!» ...

پاریس - ۳۰ شهریور ماه ۱۳۵۰

نادر نادرپور

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم...  
حافظ

## خواب

با گریه می نویسم.

از خواب

با گریه پا شدم:

دستم هنوز

در گردن بلند تو آویخته ست

و عطر گیسوان سیاه تو، با لبم

آمیخته ست

دیدار شد میسر و ...

با گریه پا شدم .

هوشنگ ابتهاج

ه. ا. سایه

تهران، ۱۱ تیرماه ۱۳۵۰

## لندن ۷۰

صبح باران،

ظهر باران،

عصر باران،

شب - همه شب - باز باران.

دائماً چتر است و،

باران است و،

بارانی.

شهر در چنگال ابری، با شتاب مردم پایین،

یا نشسته در مه خاکستر مغرب.

رود نه گنگ است و نه سرخ است

- آن تناور اژدهای آدمیخوار شتابنده -

سخت دست آموز و بی آزار و مظلوم است؛

نرم می آید از این سو،  
 می رود آن سو،  
 پای ورچین، پای ورچین،  
 رام رام،  
 چون کبوترها و سگها، گربه ها، گنجشکها .  
 شهر، شهر بی نگاهبست.  
 کشفهای تازه را ناخواسته ؛  
 بوسیده و بدرود گفته.  
 شرم ژرفی خفته در دیدار.  
 هیچکس چشمی نمی بندد به چشم دیگری در راه!  
 جمله در سطر سیاه روزنامه، غرق،  
 با هم قهر  
 اما  
 بی عداوت.  
 جفتهای مهربان، غمگین.  
 تن، رها در اعتبار لذت بی پا  
 با گلی، دشمن همه آشوب عالم را.  
 خانه ها با پله های چوبی پیچان،  
 سرد، دلمرده، نمور و تار.  
 نه کسی با خیر و شر خانه همسایه،  
 همسایه.  
 نه صدای آدمیزادی .

هست فریادی اگر، نجواست.

یا صدای سوت کشتی، یا ترن، یا کارخانه،

یا طنین خسته زنگ کلیسا

— روزیکشنبه —

که دگر در گوش سنگین جوانان، مرده و نا آشناست .

شهرگویی می دهد کفاره بیداد دیرین را

کافتاب،

در حصار سلطه اش محبوس دایم بود .

دختران اینک

به سیاه و زرد، تاوان می دهند از چشمه سیراب تن هاشان.

راه دیگر نیست

حکم محتوم است از والاترین داوران، تاریخ.

خواب خاموشی گرانتر می شود هر روز؛

بعد،

برزخ بن بست بیخویشی؛

بعد،

چاه ویل انقراض مرگ...

محمد زهری

آلکساندر گروف

(شاعر بلغاری)

## کبوترها

زیباترین کبوترها  
امروز به ناگاه مرد.  
پرندۀ کوچک را  
بر خاک سرد نهادم.

\*\*\*

کبوتر نر، همراه با کبوتران دیگر رفت  
و برفراز ابرها به پرواز درآمد  
و بال‌هایش را که از شبنم صبحگاهی خیس بود،  
به سختی به یکدیگر می‌کوفت.

\*\*\*

سپس در روزنه‌ای پنهان شد  
و اسیراندوه خویش،  
از برای مردۀ خویش به آواز درآمد  
و هفته‌ای تمام آواز خواند.

\*\*\*

این ماجرا بر ما نیز خواهد گذشت  
بدینسان، ما تنهای تنها خواهیم ماند  
ولی ما را بال و پری نیست که به پرواز درآئیم  
و با درد خود روزگار می‌گذرانیم...

ترجمه: ق. ص

## ترجمه ماشینی

«ترجمه ماشینی» و «ماشین ترجمه» از اصطلاحاتی است که در سالهای اخیر فراوان شنیده شده و درباره آنها سخن بسیار گفته شده تا جائیکه در این زمینه افسانه‌ها ساخته شده است. در ذهن بسیاری از مردم که به جنبه‌های فنی موضوع وقوف کامل ندارند «ماشین ترجمه» ماشین معجزه آسایی است که می‌تواند يك متن نوشته را از يك زبان به زبان دیگر - مثلاً از روسی به انگلیسی یا برعکس - بدون دخالت انسان در زمانی کوتاه ترجمه کند و تصور می‌کنند «ترجمه ماشینی» که محصول این دستگاه است بزودی در سرتاسر جهان عرضه خواهد شد و همه را از وجود مترجم انسانی بی‌نیاز خواهد کرد. این هر دو تصور در مقایسه با پیشرفتهائی که تا کنون در این زمینه بدست آمده بسیار آینه جلوه می‌کند و تاحدی نماینده تفکر آرزومندانه مردم و اعتقاد و اعتماد آنها به تکنولوژی معاصر است. ما در این مقاله می‌کوشیم حتی المقدور نشان دهیم موفقیت در کار ترجمه ماشینی تا کجا رسیده است و کارشناسان آینده آن را چگونه می‌بینند.

نخست باید بدانیم که «ماشین ترجمه» ماشین خاصی نیست که برای ترجمه ساخته شده باشد. ماشینی که برای ترجمه مورد استفاده قرار می‌گیرد همان حسابگر الکترونی (Electronic Computer) است که برای انواع و اقسام محاسبات و کارهای دیگر نیز مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. اگرچه ساختمان داخلی حسابگرها که بوسیله سازندگان مختلف تولید می‌شود تاحدی با هم اختلاف دارد، بطوریکه بعضی از آنها برای بعضی کارها مناسب تر هستند، ولی ساختمان بنیادی همه حسابگرها شبیه بهم است و اساس کار آنها یکسان است. اگر مشاهده می‌کنیم یا می‌شنویم که حسابگر الکترونی کارهای بسیار متنوعی

انجام میدهد. از محاسبه مسیرهای فضائی و سوخت سفینه‌ها گرفته تا بازی شطرنج و گفتار مصنوعی - این باین معنی نیست که برای هر کدام از این عملیات يك ماشین خاص ساخته شده است بلکه این تنوع وظایف مربوط به تنوع «برنامه» ایست که برای حسابگر نوشته می‌شود و «برنامه» محصول هوش و تعقل انسان است که می‌تواند مسائل بسیار پیچیده را به زبانی بسیار ساده که قابل فهم برای ماشین «بی‌شعور» باشد تبدیل کند و سپس عملیات مکانیکی محاسبه را بعهده آن واگذار نماید. ترجمه ماشینی نیز از این نوع وظایف است: ماشینی که برای ترجمه بکار می‌رود همان حسابگر الکترونی است که برای صدها عملیات دیگر نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. نوشتن «برنامه ترجمه» برای ماشین است که ترجمه ماشینی را بوجود می‌آورد نه وجود ماشین خاصی بنام «ماشین ترجمه». بدنیست بدانیم که فکر ترجمه ماشینی اصولاً با پیدایش حسابگر الکترونی معمولی بوجود آمد و هیچوقت اختراعی بنام «ماشین ترجمه» مطرح نبوده است.

برای اینکه به حدود تواناییها و ناتوانیهای حسابگر در ترجمه پی ببریم، باید اطلاعاتی درباره نحوه کار حسابگرها داشته باشیم. یکی از تعریف‌هایی که می‌توان از حسابگر الکترونی کرد اینست: «حسابگر الکترونی ماشینی است که يك رشته علائم را طبق دستوراتی که قبلاً دریافت داشته به يك رشته علائم دیگر تبدیل می‌کند». آن رشته علائمی که به ماشین داده می‌شود «گذاشت» (input) و آن رشته علائمی که پس از محاسبه و تبدیل دریافت میشود «برداشت» (output) و آن سلسله دستورات پی‌درپی که طبق آن «گذاشت» به «برداشت» تبدیل میشود برنامه (program) نامیده می‌شود.

آیا حسابگر الکترونی هر نوع علامتی را می‌تواند دریافت و بر روی آن عمل کند؟ نه. حسابگر فقط علائم مخصوص به خود را می‌تواند دریافت کند. علائمی که به حسابگر داده می‌شود فقط می‌تواند به صورت قطع و وصل جریان در مدارهای پیچیده آن باشد و چون قطع و وصل، دو امکان بیشتر نیست، ناچار حسابگر می‌تواند با علائم «دستگاه مبنای دو» (binary number system) کار کند. برای روشن شدن مفهوم دستگاه مبنای دو شاید ذکر مثالی مفید باشد. اگر ما يك چراغ داشته باشیم، فقط دو علامت با آن می‌توانیم بدهیم: خاموش و روشن که می‌توان به ترتیب آنها را به «0» و «1» نمایش داد. اگر لازم باشد اطلاعات بیشتری منتقل کنیم باید تعداد چراغها را اضافه کنیم. مثلاً اگر دو چراغ داشته باشیم با استفاده از دو امکان خاموش و روشن در دو چراغ کنار هم،

چهار علامت می‌توانیم ایجاد کنیم: ۱- هر دو خاموش «00» ۲- طرف راست خاموش و طرف چپ روشن «۱0» ۳- طرف راست روشن و طرف چپ خاموش «0۱» ۴- هر دو روشن «۱۱». اگر تعداد چراغ‌ها را به سه برسانیم، تعداد علائم ممکن به ۸ خواهد رسید (۲<sup>۳</sup>) و اگر به چهار برسانیم علائم ممکن به ۱۶ خواهد رسید (۲<sup>۴</sup>) و بر همین قیاس در مورد افزایش‌های دیگر.

بنابراین علائمی که به عنوان «گذاشت» به حسابگر داده می‌شود نخست باید به دستگاه مبنای دو تبدیل شود. مثلاً برای اینکه بتوانیم ده علامت دستگاه اعشاری (صفر تا نه) و ۲۶ حرف الفبای انگلیسی و بعضی علائم دیگر مانند (+, -, ×, ÷, =) و یا علائم نقطه گذاری (., :), و غیره را که مجموعاً ۶۳ یا ۶۴ علامت می‌شود به دستگاه مبنای دو تبدیل کنیم به شش رقم (۶۴ = ۲<sup>۶</sup>) نیازمندیم. بدین ترتیب عدد ۹ در دستگاه اعشاری ممکن است به صورت «۱00۱00» و حرف T به صورت «۱۱0۱۱0» در دستگاه مبنای دو نمایانده شود.

بنابراین قبل از آنکه اطلاعات به صورت «گذاشت» به ماشین داده شود، باید بوسیله نیروی انسانی و یا کمک ماشین‌های دیگر به صورت علائمی که قابل درک برای ماشین باشد روی کارت یا نوار کاغذی منگنه شود تا حسابگر بتواند آن را ضبط کند. پس از اینکه حسابگر طبق برنامه ضبط شده عملیات خود را روی علائم دریافت شده انجام داد، نتیجه کار خود را نیز به همین زبان عرضه می‌کند، منتها قبل از اینکه نتایج مزبور به صورت «برداشت» ظاهر گردد معمولاً به علائم آشنا و قابل خواندن مانند حروف الفباء و اعداد و غیره تبدیل می‌شود. قبل از اینکه درباره برنامه و برنامه نویسی سخنی بگوئیم لازم است درباره ساختمان درونی حسابگر نیز اطلاعاتی داشته باشیم. ساختمان اساسی و مرکزی حسابگر الکترونی از دو قسمت تشکیل شده است: حافظه و واحد کنترل. حافظه به واحدهای شماره‌داری که به آنها «بیت» (byte) (یا «حرف» یا در نوعی از ماشین‌ها «کلمه») گفته می‌شود تقسیم شده است. هر یک از این واحدها می‌تواند عددی بین صفر تا ۲۵۵ را در خود نگهداری کند. هر یک از این اعداد را می‌توان بر حسب نوع ماشین نماینده یکی از حروف الفباء یا قسمتی از یک دستور عمل در یک برنامه تلقی نمود. قسمت حافظه بوسیله واحد کنترل که طبق نیاز برنامه دستورات را یکی پس از دیگری از حافظه خارج می‌کند و عمل لازم را انجام می‌دهد، کنترل می‌شود. تعداد واحدهای حافظه در ماشین‌های مختلف متفاوت است: در بعضی از ماشین‌های کوچک کمتر از ۱۰۰۰ و در بعضی حسابگرهای عظیم بیش از یک میلیون است. نکته مهم و قابل توجه در مورد واحدهای حافظه

اینست که تمام آنها همواره وبا فرصتی مساوی در دسترس هستند. اطلاعاتی که در هر واحد حافظه ذخیره شده در مدتی در حدود  $\frac{2}{1000}$  ثانیه باز گرفته و آماده برای عملیات می شود.

علاوه بر حافظه ای که در ساختمان داخلی حسابگر تعبیه شده است حسابگر می تواند از حافظه های کمکی که به شکل نواری یا صفحات مغناطیسی است نیز استفاده کند. نحوه ثبت اطلاعات در روی این نوارها یا صفحات شباهت به نحوه ضبط صدا روی نوارهای ضبط صوت دارد. از این حافظه های کمکی می توان موقتاً در حین انجام عملیات يك برنامه برای ضبط اطلاعات اضافی استفاده نمود و پس از خاتمه عملیات اطلاعات مزبور را محو کرد و همچنین می توان آنها را از حسابگر جدا نمود و اطلاعات ضبط شده روی آنها را تازمانی که مجدداً مورد نیاز باشد نگهداری کرد. افزودن به گنجایش حافظه ای که در داخل حسابگر تعبیه می گردد بسیار گران تمام می شود، ولی استفاده از نوار و صفحات مغناطیسی نگهداری مقدار معتنا بهی اطلاعات را با قیمتی بسیار ارزان امکان پذیر می سازد. يك نوار مغناطیسی می تواند تقریباً ۲۰ میلیون «حرف» (حرف در مفهومی که قبلاً تعریف شد) را نگهداری کند.

بطوریکه در بالا ذکر شد حسابگر طبق برنامه ای که به او داده می شود علائم «گذاشت» را به علائم «برداشت» تبدیل می کند. نوشتن برنامه برای حسابگر که باید بوسیله انسان انجام شود حساس ترین و مشکل ترین قسمت این عملیات است. برای نوشتن برنامه نخست باید اهل فن با تنظیم يك دسته دستورات صریح و منطقی و پی در پی مراحل مختلف فعالیت را از آغاز تا پایان مشخص و یا به عبارت دیگر تعریف نمایند. این دستورات در این مرحله معمولاً به زبان معمولی تدوین می شود. سپس برنامه نویسان حرفه ای این دستورات را به دستورات ریزی تری می شکنند و آنها را به زبانی که قابل فهم برای ماشین باشد تبدیل می کنند. چنانچه مراحل پی در پی فعالیت ها خوب تنظیم نشده باشد و یا در اطلاعات لازم شکافی وجود داشته باشد، برنامه ناقص است و ماشین در اصلاح آن ابتکاری نمی تواند نشان دهد؛ در نتیجه یا جواب ها غلط از آب در می آید و یا به علت نقص برنامه حسابگر از کار باز می ایستد و عملیات متوقف می گردد. نوشتن يك برنامه برای حسابگر از نظر شرح و بسط بدان می ماند که استاد کار قالی بافی بخواهد تمام فعالیت های لازم را برای بافتن يك قالی از لحظه شروع تا لحظه پایان برای کارگری که فقط «خفت زدن» یسار گرفته بنویسد

بطوریکه آن کارگر بتواند با خواندن آن دستورات فعالیت‌های مربوط را یکی پس از دیگری انجام دهد و بافتن قالی را به پایان برساند. برای انجام دادن يك عمل ساده حساب، مثلاً  $2 + 3$ ، باید دستورات ریز و دقیقی به ماشین داد که به زبان عادی چیزی نظیر این خواهد بود:

- ۱- اگر علامتی که اکنون خوانده شد ۲ بود
- ۲- و اگر علامتی که در واحد X حافظه ذخیره شده ۳ میباشد
- ۳- علامت ۵ را در واحد Y در حافظه قرار بده

پس از اینکه برنامه نوشته و به حسابگر داده شد، حسابگر آن را در حافظه خود حفظ می‌کند. هنگامی که علائم «گذاشت» به ماشین رسید، واحد کنترل دستورات برنامه را یکی پس از دیگری از حافظه خارج می‌کند و طبق آن عملیات لازم را انجام می‌دهد و نتیجه را به صورت «برداشت» عرضه می‌کند.

بطوریکه ملاحظه می‌شود، حسابگر هیچگونه ابتکاری از خود نمی‌تواند نشان دهد و تمام دستورات باید به زبان ساده به آن داده شود. بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که علیرغم آنچه درباره حسابگرهای الکترونی گفته می‌شود، این ماشین‌ها نه تنها هوش و شعور يك انسان معمولی را ندارند، بلکه از بسیاری از انسانهای کم هوش نیز احمق‌ترند. و در واقع همین‌طور هم هست. اگر ساختمان يك حسابگر را با مغز انسان مقایسه کنیم، مشاهده می‌کنیم که يك حسابگر بزرگ دارای ۲ میلیون ترانزیستور است در حالیکه مغز انسان با همین حجم کم دارای ۲ بیلیون رشته عصبی است. بنابراین ساختمان حسابگر با همه بزرگی نسبت به مغز انسان بسیار ساده است. ولی علیرغم این سادگی ساختمانی و ناتوانی نسبی، حسابگر نسبت به مغز انسان دارای برتری‌هایی نیز هست که ما به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱- اطلاعاتی که در حافظه حسابگر ذخیره شده همه در آن واحد و با فرصتی مساوی در دسترس هستند، در حالیکه همه اطلاعات ضبط شده در مغز انسان از وضوح و صراحت مساوی برخوردار نیستند: ما دستخوش فراموشی می‌شویم، به شك می‌افتیم. برای بازگرداندن پاره‌ای جزئیات باید تلاش کنیم و بسیاری گرفتاریهای دیگر مربوط به حافظه که همه تجربه کرده‌ایم.

۲- سرعت کار حسابگر از مغز انسان هزارها بار بیشتر است زیرا سرعت آن معادل با سرعت حرکت الکترون‌ها است که معادل با سرعت نور و نزدیک به ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه است، در حالیکه سرعت امواج عصبی که در دستگاه مرکزی اعصاب جریان دارد حداکثر ۱۲۰ متر در ثانیه است.

۳- حسابگر می‌تواند بدون ایجاد خطراشتباه عوامل متعددی را در آن واحد در محاسبه وارد کند، در حالیکه اگر تعداد عوامل در محاسبه انسانی زیاد شود نه تنها مدت محاسبه بسیار طولانی می‌شود، بلکه احتمال اشتباه به شدت افزایش می‌یابد.

۴- حسابگر می‌تواند بدون احساس خستگی ۲۴ ساعت در شبانه روز يك دسته عملیات مکانیکی را بدون وقفه تکرار کند، در حالیکه تکرار يك دسته عملیات یکنواخت برای مدت طولانی جسم و روح انسان را فرسوده و تباه می‌کند.

اکنون که با طرز کار حسابگر الکترونی آشنائی مختصری یافتیم، بهتر می‌توانیم به این سؤال جواب دهیم که حسابگر چگونه می‌تواند ترجمه کند؟ کارشناسان فن سعی کرده‌اند مراحلی را که گمان می‌کنند در ذهن يك انسان طی می‌شود تا جمله‌ای را از يك زبان به زبان دیگر ترجمه کند، کم و بیش در ترجمه ماشینی نیز رعایت نمایند. توجه داشته باشید که گفتیم «گمان می‌کنند» زیرا ما به درستی نمی‌دانیم هنگام ادراك جمله‌ای به زبان اصلی و برگردان و تولید آن به زبان دیگر واقعاً در مغز يك انسان چه مراحل می‌گذرد و آیا اصولاً این مراحل از یکدیگر قابل تفکیک هستند یا نه. بهر حال بر فرض اینکه این مراحل عیناً همان نباشد که در ذهن انسان طی می‌شود، رعایت و تجزیه آن به این صورت در برنامه نویسی مفید واقع شده است. مراحلی که گمان می‌رود مترجم انسانی هنگام ترجمه طی می‌کند از این قرار است:

۱- مترجم، مانند هر بومی اهل زبان، در ذهن خود قوانینی را ضبط کرده است که حاکم بر ساختمان آن زبان است و بر بنیاد این قوانین می‌تواند حکم کند که آیا جمله‌ای که می‌شنود یا می‌خواند متعلق به آن زبان هست یا نه و اگر آن جمله متعلق به آن زبان است، چگونه ساخته شده و چگونه به عناصر سازنده خود تجزیه می‌شود. به مجموعه این قوانین و اطلاعات که هر کس از زبان خود دارد «دستور زبان» گفته می‌شود. لازم به تذکر است که مقصود از دستور زبان در اینجا آن چیزی نیست که ما به صورت کتابی تحت عنوان دستور زبان در مدرسه می‌آموزیم، بلکه استنباطی است کلی و ناآگاه که هر کس در طول زمان از زبان خود کرده است. پس از اینکه مترجم جمله‌ای دریافت کرد که باید آن را ترجمه کند، نخست طبق دستور زبانی که می‌داند آن را به عناصر سازنده آن تجزیه می‌کند و نقش هر عنصر را بازمی‌شناسد.

۲- مترجم، مانند هر بومی اهل زبان، مجموعه‌ای از واژه‌های آن زبان

را در ذهن خود نگهداری می‌کند که واژگان او را تشکیل می‌دهد. واژگان هر فرد قسمتی است از واژگان کلی زبان. واژگان هر زبان شامل لغاتی است که به اشیاء، وقایع و تجارب اهل زبان از جهان بیرون و انتزاع‌های ذهن آنان از این تجارب اشاره می‌کند. پس از اینکه مترجم، جمله خود را طبق قوانین دستور زبان به عناصر سازنده در ذهن خود تجزیه کرد، برای شناختن معنی کلمات آن، آنها را با واژگانی که در حافظه خود ضبط کرده است مقایسه می‌کند.

۳- مترجم باید در ذهن خود مجموعه قوانینی برای برابریابی داشته باشد تا بر مبنای آن بتواند معادل عناصر ساختمانی زبانی را که از آن ترجمه می‌کند (یعنی زبان مبدأ) در زبانی که به آن ترجمه می‌کند (یعنی زبان هدف) پیدا کند. پس از اینکه عناصر ساختمانی جمله‌ای که برای ترجمه داده شده است در ذهن مترجم شناخته و معانی لغات آن فهمیده شد، از طریق این قوانین معادل‌های آنها یافته می‌شود.

۴- مترجم باید واژگانی از زبان هدف در حافظه داشته باشد تا طبق قوانین برابریابی، معادل عناصر ساختمان زبان مبدأ را در میان آنها بیابد.

۵- مترجم باید دستور زبان هدف را بداند، یعنی قوانین آن را در ذهن خود ضبط کرده باشد تا طبق آن عناصر انتخاب شده را ترکیب و عرضه نماید. نحوه کار حسابگر در ترجمه ماشینی نیز چیزی است شبیه آنچه در بالا ذکر شد. فرض کنید قرار باشد حسابگر از زبان فارسی به زبان انگلیسی ترجمه کند. در این صورت به اطلاعات زیر نیاز دارد:

۱- واژگان زبان فارسی که باید در حافظه حسابگر یا در حافظه کمکی آن (نوار یا صفحه مغناطیسی) ضبط شده باشد.

۲- واژگان زبان انگلیسی که باید در حافظه حسابگر یا در حافظه کمکی آن ضبط شده باشد.

۳- برنامه (به مفهوم ذکر شده) دستور زبان فارسی که تمام جزئیات ساختمانی زبان فارسی را بطور مشروح بیان کرده باشد.

۴- برنامه برابریابی که طبق آن حسابگر بتواند معادل واژه‌های زبان فارسی را در زبان انگلیسی پیدا کند.

۵- برنامه دستور زبان انگلیسی که طبق آن حسابگر بتواند از عناصر انتخاب شده جمله‌های قابل قبول تولید نماید.

پس از اینکه این سه برنامه نوشته و همراه با دو واژگان بالا به حسابگر

داده شد، حسابگر آماده ترجمه از فارسی به انگلیسی است. برای اینکه جمله (یا متنی) از زبان فارسی به زبان انگلیسی ترجمه شود، اول حروف این جمله باید طبق اصول مشخصی به علائم قابل تشخیص برای حسابگر تبدیل شود. این علائم به صورت سوراخهائی روی کارت یا نوارهای کاغذی منگنه می شود و سپس اطلاعات مزبور به صورت گذاشتن به حسابگر داده میشود. آن قسمت از حسابگر که مربوط به دریافت اطلاعات است و در واقع در حکم چشم یا گوش ماشین است، اطلاعات منگنه شده در روی کارت را می خواند و به قسمت مرکزی حسابگر منتقل می کند. در این وقت حسابگر طبق برنامه ای که قبلاً ضبط شده (شماره سه) جمله فارسی را به عناصر سازنده آن تجزیه می کند و بلافاصله معنی آنها را در واژگان زبان فارسی (شماره یک) پیدامیکند و طبق برنامه برابریابی (شماره ۴) معادل آنها را در واژگان زبان انگلیسی (شماره دو) بدست می آورد و سرانجام طبق برنامه دستور زبان انگلیسی (شماره پنج) آنها را ترکیب و به صورت «برداشت» عرضه می کند.

با توجه به آنچه گذشت روشن می شود که موفقیت ترجمه ماشینی بستگی به این دارد که دستور و واژگان زبانهای که در ترجمه دخالت دارند بطور مشروح و کامل توصیف و اطلاعات لازم به صورت برنامه به ماشین داده شود. ولی توصیف دستور و واژگان زبانها در قالب برنامه های ماشینی اشکالات فراوانی دربردارد که در زیر به چند مورد آن اشاره می کنیم.

نقص دانش ما درباره فرایندهای ادراک و تولید زبان یکی از این اشکالات است. با وجود پیشرفتهائی که در زمینه روان شناسی زبان بدست آمده است، اطلاعات ما درباره فرایندهای ادراک و تولید زبان بسیار ناقص است. ما هنوز بدرستی نمی دانیم برای این که جمله ای شنیده و ادراک شود یا برای اینکه جمله ای تولید و فکر یا احساسی بیان شود در ذهن یا مغز يك انسان چه می گذرد. هنوز بدرستی نمی دانیم يك نفر اهل زبان درباره واژگان و دستور زبان خود چه اطلاعاتی را فرامی گیرد و چگونه فرامی گیرد و این اطلاعات را به چه صورتی در ذهن خود نگهداری می کند و چگونه از آن استفاده می کند. بدرستی نمی دانیم زبان تا چه حد محصول یادگیری و تا چه حد محصول استعداد فطری انسان است و به تکامل ساختمانی ذهن او مربوط می شود. چون ما زبان خود را در کودکی و بطور عملی یاد می گیریم، آن را بدیهی فرض می کنیم و از ساختمان و چگونگی یادگیری آن بی اطلاع هستیم مگر اینکه تجزیه و تحلیل آن را آگاهانه و جهت همت خود قرار دهیم. دستورهائی که برای زبانهای مختلف نوشته شده عموماً

دانش زبان را بدیهی فرض کرده و سعی خود را مصروف به بهتر گفتن و بهتر نوشتن، نموده‌اند و به فرایندهای ادراکی و تولیدی زبان توجهی نکرده‌اند، درحالی که در برنامه نویسی ماشینی کوچکترین چیزی را نمی‌توان بدیهی فرض کرد و کلیه اطلاعات لازم را باید در قالب برنامه در اختیار حسابگر گذاشت. درست است که ما زبان را به آسانی بکار می‌بریم ولی توصیف کاربرد زبان به نحوی که چیزی ناگفته نماند بسیار مشکل است. با پیدایش مکتب زبان‌شناسی تولیدی - تاویلی (Generative-Transformational) که چمسکی (N. Chomsky) زبان‌شناس معروف آمریکایی پیشرو آنست توجه زبان‌شناسان به نوشتن دستورهای جلب شد که بتواند مراحل تولید جملات را به وسیله یک دسته قوانین پی در پی توصیف کند. البته زمانی بطول خواهد انجامید تا این شیوه از بوته آزمایش بدرآید و برای زبان‌های جهان دستورهای برای این مبنا نوشته شود. در حال حاضر، نقص اطلاعات درباره قوانین تولیدی زبان مانع از آنست که بتوان برنامه‌های دقیق و کاملی برای استفاده ماشین نوشت و بالاجبار این نقص اطلاعات و نقص برنامه در ترجمه‌های ماشینی منعکس می‌گردد.

اشکال دیگر مربوط به وجود ترکیباتی است در هر زبان که معنی آن چیزی است متفاوت از معنی اجزاء سازنده آن. از این جمله‌اند اصطلاحات ضرب‌المثل‌ها و استعاره‌ها. مترجم انسانی در اینگونه مواقع با توجه به اطلاعات غیرزبانی خود عمل می‌کند و از شناخت موقعیت جهان بیرون که زبان در ارتباط با آن بکار میرود کمک می‌گیرد. مثلاً وقتی دونفر ژاپنی خدا حافظی می‌کنند می‌گویند Sayonara که معنی جزء به جزء آن «اگر باید چنین باشد» است. ولی وقتی مترجم انسانی این جمله را به انگلیسی ترجمه می‌کند، نمی‌گوید «if it must be so» بلکه می‌گوید good-by. مترجم این کار را با استفاده از این اطلاع خود می‌کند که «وقتی دونفر ژاپنی دوست یا آشنا از هم جدا شوند از روی احترام یا عادت به هم چیزی می‌گویند و دونفر انگلیسی هم در چنین موقعیتی به هم چیزی می‌گویند».

مترجم آنچه را که در این موقعیت واحد انگلیسی‌زبانها می‌گویند بجای آن چیزی قرا می‌دهد که ژاپنی‌زبانها می‌گویند بدون توجه به اینکه اجزاء سازنده این دو گفته دقیقاً در برابر هم قرار می‌گیرند یا نه. به همین ترتیب اگر قرار باشد جمله انگلیسی it's raining cats and dogs به فارسی ترجمه شود، مترجم با توجه به موقعیت مشابه در دنیای بیرون معادل آن را در زبان فارسی بکار می‌برد و می‌گوید «مثل دم اسب باران می‌آید» یا «سیل از آسمان می‌آید» ولی نمی‌گوید «سگ و گربه می‌بارد».

از آنجائی که حسابگر کاری نمی‌تواند انجام دهد مگر اینکه اطلاعات لازم را داشته باشد، اگر بخواهیم حسابگر از عهده چنین کاری برآید، باید تمام اطلاعاتی را که مترجم به کمک آن این تعادل ترجمه‌ای را برقرار می‌کند به صورت برنامه به آن بدهیم. ولی در حال حاضر ما دقیقاً نمی‌دانیم يك مترجم انسانی با کمک چه اطلاعاتی این نوع معادله‌ها را برقرار می‌کند و بر فرض هم که بدانیم، وارد کردن تمام این اطلاعات که احتیاج به يك دایرة المعارف فرهنگی - زبانی دارد در برنامه نویسی غیر ممکن به نظر می‌رسد. به همین دلیل حسابگر فعلاً از ترجمه کردن این نوع ترکیبات عاجز است و نمی‌تواند این نوع معادلات زبانی را مانند انسان برقرار کند.

اشکال دیگر ناشی از وجود چند معنایی و ابهام در زبان است. زبان مانند دستگاه اعداد نیست که هر عنصر سازنده آن همواره دارای يك ارزش مشخص و ثابت باشد. بین عناصر سازنده زبان و معانی آنها همیشه رابطه يك يك وجود ندارد. چند معنی مختلف ممکن است بوسیله يك صورت زبانی نمایانده شود و یا برعکس چند صورت مختلف زبانی نماینده يك معنی واحد باشد. این وضع باعث می‌شود که بسیاری از جمله های زبان مبهم باشد، یعنی بیش از يك معنی داشته باشد. ابهامهایی که در زبان پیش می‌آید ممکن است از نوع واژگانی یا ساختمانی یا هر دو باشد. ابهام واژگانی وقتی پیش می‌آید که یکی از واژه‌های يك جمله یا عبارت بیش از يك معنی داشته باشد. مثلاً در فارسی عبارت «زن خیاط» مبهم است زیرا واژه «زن» در اینجا لااقل دو معنی قابل قبول می‌تواند داشته باشد (یکی به معنی جنس زن در تضاد با مرد و دیگری به معنی همسر در تضاد با شوهر). ابهام ساختمانی وقتی پیش می‌آید که ساختمان جمله آنچنان باشد که دو تعبیر یا بیشتر درباره آن صادق باشد. مثلاً در فارسی «بطری شیر خشک» دارای ابهام ساختمانی است و لااقل دو جور آن را می‌توان تعبیر کرد: یکی بطری شیری که خشک است و دیگری آن بطری که در آن شیر خشک است یا مخصوص شیر خشک است. گاهی ممکن است يك جمله یا عبارت هم ابهام واژگانی داشته باشد و هم ابهام ساختمانی. مثلاً در فارسی «مرد و زن جوان» از نظر ساختمانی دو تعبیر دارد: یکی مرد جوان + زن جوان و دیگری مرد + زن جوان. این تعبیر دوم خود بسته به اینکه واژه «جوان» اسم یا صفت تعبیر شود، مبهم است و ابهام آن از نوع واژگانی است. بنابراین در این عبارت کوتاه ابهام ساختمانی و واژگانی هر دو جمع شده است.

يك مترجم انسانی، مثل هر بومی اهل زبان، برای رفع ابهام‌های زبان از فحوای کلام یا سیاق عبارت و از واقعیات جهان بیرون و تجارب گذشته خود کمک می‌گیرد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «بطری شیر خشک را تا نیمه نوشید» او با توجه به تجارب خود از دنیای بیرون با قطعیت نتیجه می‌گیرد که مقصود بطری خشک و خالی نیست بلکه تعبیر دوم یعنی شیر خشک درست است زیرا تعبیر اول خلاف تجربه او از جهان فیزیکی است و در نتیجه برای او بی‌معنی است. ولی حسابگر از عهده چنین کاری بر نمی‌آید زیرا فاقد آن همه اطلاعات تجربی است که يك مترجم انسانی از هنگام طفولیت تا بزرگسالی اندوخته است و برای رفع ابهام‌های زبان از آن کمک می‌گیرد. به همین دلیل گفته می‌شود که ماشین فاقد «شعور» است. «شعور» ماشین منحصر به اطلاعاتی است که به صورت برنامه به آن داده می‌شود. اگر بخواهیم حسابگر هم بتواند مانند انسان تعبیر و تفسیر کند، باید آن دایرة المعارف تجربی را که در اختیار مترجم است به صورت برنامه در اختیار آن نیز بگذاریم، و واضح است که این کار امکان‌پذیر نیست.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که کار برنامه‌نویسی برای ترجمه ماشینی بسیار مشکل‌تر از آن است که در وهله اول به نظر می‌آید. در سال ۱۹۴۹ وقتی برای نخستین بار وارن ویور (Warren Weaver) در یادداشتی که برای عده‌ای از اهل فن فرستاد پیشنهاد کرد که از حسابگر الکترونی می‌توان «برای حل مشکلات ترجمه در سرتاسر جهان» کمک گرفت. توجه عده‌ای از کارشناسان به ترجمه ماشینی جلب شد و بزودی بحث و تحقیق درباره آن رونق گرفت و امیدهای بسیاری به آینده آن دوخته شد ولی دیری نگذشت که مشکلات عظیمی که از بعضی از آنها سخن رفت چهره خود را آشکار ساخت بطوریکه بسیاری از کارشناسان از امکان ترجمه ماشینی تمام عیار امید بریدند و راه حل بینابینی را که تلفیقی از کار انسان و ماشین باشد پیشنهاد کردند: یعنی متنی که باید ترجمه شود نخست بوسیله يك انسان خوانده و به آن علائمی اضافه شود تا کار ماشین را در تعبیر جملات متن و یافتن معادل‌ها تسهیل نماید؛ به این کار «پیش‌ویرایش» (Pre-Editing) گفته شد. پس از اینکه عملیات لازم بوسیله ماشین صورت گرفت و ترجمه حاضر شد مجدداً شخصی نتیجه کار حسابگر را بخواند و آن را به صورتی که قابل استفاده باشد اصلاح کند؛ به این کار «پس‌ویرایش» (Post-Editing) گفته شد. بعداً عده‌ای سطح توقع را از این نیز پایین‌تر آوردند و با حذف مرحله پیش‌ویرایش به این قانع شدند که حسابگر فقط فهرست معادل‌هایی را که برای هر واژه وجود دارد به دست دهد و در مرحله

پس ویرایش کسی که عهده دار اصلاح متن است معادل‌های مناسب را انتخاب کند و روابط نحوی جمله را نیز به صورت مطلوب تغییر دهد. بدین ترتیب توقع از کار ماشین کمتر و متناسباً به وظیفه ویراستار (Editor) افزوده شد.

زبان‌هایی که تاکنون روی آنها تحقیقاتی به منظور ترجمه ماشینی صورت گرفته است عبارتند از انگلیسی، روسی، چینی، فرانسه، آلمانی. جهت ترجمه فعلاً به زبان بومی است یعنی کشورهای که به ترجمه ماشینی علاقه نشان داده‌اند مایلند از حسابگر الکترونی برای ترجمه از زبانهای دیگر به زبان خود استفاده کنند زیرا دستیابی سریع به اطلاعات علمی تازه در زبانهای دیگر برای آنها در درجه اول اهمیت است. متن‌هایی که برای ترجمه انتخاب می‌شود عموماً متن‌های علمی است زیرا از یک طرف عجله برای دست یافتن به این اطلاعات زیاد است و از طرف دیگر مشکلاتی از قبیل چند معنایی، ابهام، استعاره و مجاز که کار ترجمه ماشینی را به شدت مختل می‌کند در زبان علم بسیار کم است. مثلاً در سیستمی که برای نیروی هوایی آمریکا طرح ریزی شده است، حسابگر می‌تواند در روز در حدود صد هزار کلمه از متون علمی و فنی روسی را به انگلیسی ترجمه کند. این ترجمه، چنانکه گفته شد، پیش از آنکه قابل استفاده باشد احتیاج به ویرایش دارد.

ترجمه ماشینی به مفهوم و مقیاس تجارتي فعلاً قابل عرضه نیست زیرا نه کیفیت آن رضایت بخش است و نه از نظر اقتصادی مقرون به صرفه می‌باشد. دلایل اقتصادی آن بسیار روشن است. اگر قرار باشد متنی بوسیله يك انسان که به زمینه علمی متن آگاهی دارد و زبان اصلی را نیز می‌داند پیش ویراسته شود، در همین مرحله می‌تواند بوسیله همین شخص به زبان دوم ترجمه شود حتی در طرح ساده‌تری که مرحله پیش ویرایش در آن حذف شده است، يك متن باید سه بار مورد عمل قرار گیرد: يك بار باید تمام آن روی کارت یا نوار کاغذی منگنه شود. پس از عملیات ماشینی، ترجمه باید بوسیله شخصی که اهل فن باشد ویراسته شود و سپس صورت ویراسته آن مجدداً ماشین گردد. هر کدام از این سه مرحله همانقدر وقت می‌گیرد که يك مترجم بخواهد متن را یکبار ترجمه کند. علاوه بر این کسی که ویرایش آن را به عهده می‌گیرد باید فرد دانشمند و خبره‌ای باشد و استفاده از وقت چنین شخصی بسیار گران تمام می‌شود.

ولی هم‌اکنون تحولاتی در شرف وقوع است که در نتیجه آنها ممکن است در آینده نه تنها کیفیت ترجمه ماشینی بهتر شود بلکه از هزینه تولید آن نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای کاسته شود. یکی از این تحولات مربوط به اختراع ماشینی است که می‌تواند بیواسطه صفحات کتاب را بخواند و بدون اینکه

احتیاج به‌منگنه کردن باشد حروف کتاب را به‌علائم مخصوص حسابگر تبدیل کند. این ماشین (Optical Character Reader) هم‌اکنون ساخته شده و بزودی آماده بهره‌برداری خواهد شد. استفاده از این ماشین در صرف وقت و نیروی انسانی صرفه‌جویی خواهد کرد و در نتیجه ترجمه ارزان‌تر تمام خواهد شد. یکی دیگر از این تحولات پیدایش و پیشرفت دستور زبانهای تولیدی - تأویلی است که می‌کوشد جملات زبان را با به‌کار بستن يك دسته قوانین پی‌در پی تولید کند. این دستورها بالاخص برای ترجمه ماشینی نوشته نمی‌شوند ولی روش آنها طوری است که در برنامه نویسی ماشینی بسیار مفید واقع می‌شوند. بهبودی که از این راه در برنامه نویسی ایجاد خواهد شد نه تنها کیفیت ترجمه را بهتر خواهد کرد بلکه چون کار ویرایش بعدی را ساده می‌کند از هزینه تولید آن نیز خواهد کاست. با توجه به این مسائل و با توجه به پیشرفت‌های روزافزون علم زبان‌شناسی و روان‌شناسی و تکنولوژی حسابگرها امید می‌رود که در ظرف ده سال آینده نوعی ترجمه ماشینی و یا تلفیقی از کار ماشین و انسان به‌صورت تجاری در بازار عرضه شود. اگر روزی این تصور به‌حقیقت پیوندد، یقیناً تحولی به‌عظمت اختراع چاپ در نقل و انتقال اطلاعات و دانش بشری ایجاد خواهد شد.

آبان ماه ۱۳۵۰

محمد رضا باطنی

## فهرست منابع

- 1- Emile Delavenay, An Introduction to Machine Translation, Frederick A. Praeger, New York, 1960.
- 2- William N. Locke and A. Donald Booth (ed.), Machine Translation of Languages, The M.I.T. Press, 1965.
- 3- Anthony G. Oettinger, Automatic Language Translation, Harvard University Press, 1960.
- 4- John Lyons (ed.) New Horizons in Linguistics, pp. 215-228, Penguin, 1970.
- 5- Archibald A. Hill, Linguistics, pp. 212-233, Voice of America Forum Lectures, 1969.
- 6- Yuen Ren Chao, Language and Symbolic Systems, pp. 183-186, Cambridge University Press, 1968.

(فويسنده وشاعر بلژيكي)

## سه دختر را گشتند ...

سه دختر نوجوان را گشتند  
تا بدانند در قلب آنها چيست.

\*\*\*

نخستين، آكنده از سعادت بود  
و در هر جا كه خون او جاري شد  
سه مار، سه سال سوت كشيدند.

\*\*\*

ديگري، آكنده از فرمش بود  
و در هر جا كه خونس جاري شد  
سه بره، سه سال چريدند.

\*\*\*

سومي، آكنده از بدبختي بود  
و هر جا كه خونس جاري شد  
سه ملك مقرب، سه سال شب زنده داري كردند.

## سه خواهر...

سه خواهرخواستند بمیرند  
تاج‌های زرین خود را به سر نهادند  
و به جست و جوی مرگ برخاستند.

\*\*\*

به جانب جنگل رفتند:  
«مرگ ما را به ما ببخش، ای جنگل!  
این نیز تاج‌های زرین ما.»

\*\*\*

جنگل شروع به خنده کرد  
و دوازده بوسه به آنها بخشید  
که آینده‌شان را نشان می‌داد.

\*\*\*

سه خواهرخواستند بمیرند  
و به جست و جوی دریا برخاستند  
سه سال دیگر آنرا یافتند.

\*\*\*

«مرگمان را به ما ببخش، ای دریا!  
این نیز تاج‌های زرین ما.»

\*\*\*

دریا شروع به گریستن کرد  
و سیصد بوسه به آنها بخشید  
که گذشته‌شان را نشان می‌داد.

\*\*\*

سه خواهر خواستند بمیرند  
و به جست و جوی شهر برخاستند  
آنها در میان جزیره ای یافتند.

\*\*\*

در گمان را به ما ببخش، ای شهر!  
این نیز تاج های زرین ما.

\*\*\*

شهر هماندم از هم گشوده شد  
آنان را غرق بوسه کرد،  
بوسه هایی که زمان حاضر را به آنها نشان می داد.

ترجمه: قاسم صنعوی

## کشف فرم

# THE DISCOVERY OF FORM

Structure in Art and in Science از کتاب ،

by : Gyorgy Kepes

موضوع این مقاله بررسی فرم‌های طبیعی در هنر ادوار گوناگون و تصویری است که در این ادوار علم از طبیعت داشته است. خاصه می‌خواهم رابطه تغییراتی اساسی را که در هنر در قرن حاضر بوجود آمده و دیگر گونی عمیقی که منطق علم در همین قرن یافته است بیان دارم. برای این که زمینه‌ای برای مقایسه فراهم آید، بحثم را با توصیف دو مسئله مختلف که توجه دانشمندان را به خود خوانده است آغاز می‌کنم. مسائلی که توصیف می‌کنم، مسائل ریاضی هستند، به یک دلیل واضح که خود من ریاضی‌دان هستم و ناگفته نگذارم که از اتفاق این دو، دو مسئله زیبای حل ناگشته علم ریاضی‌اند.

نخستین مسئله را دانشمندی موسوم به «کریشن گلدباخ»<sup>۱</sup> که حرفه‌اش ریاضیات نبود به ریاضی‌دان بزرگ «لئونارد ایلر»<sup>۲</sup> به سال ۱۷۴۲ پیشنهاد کرد، به هنگامی که دیدگان استاد روبه نابینائی می‌رفت. موضوع اصلی این مسئله را صرفاً اعداد اول مانند ۲، ۳، ۵، ۷، ۱۱ و مانند آن بوجود می‌آورد. می‌دانیم اعداد اول آن‌ها هستند که نتوان با ضرب کردن دو عدد کوچکتر آن‌ها را بدست آورد<sup>۳</sup>. پیشنهاد و فرض «گلدباخ» که معصومیتی فریبنده دارد این است که هر عدد زوج، حاصل جمع دو عدد اول است. فی‌المثل عدد زوج ۲۸، حاصل جمع ۱۷ و ۱۱ می‌باشد (و از اتفاق در این مورد، حاصل جمع دو عدد اول

1- Christian Goldbach

2- Leonhard Euler

۳- بر طبق تعریفی که ما از اعداد اول آموخته‌ایم و البته صرفاً صورتی دیگر از تعریف نویسنده است، اعداد اول آن‌ها هستند که به غیر از خود و عدد ۱ به هیچ عددی دیگر، به قسمی که حاصل تقسیم عدد صحیح باشد، تقسیم پذیر نیستند.  
مترجم

دیگر ۲۳ و ۵)، نکته این است که اگر پیشنهاد «گلدباخ» را با هر مثالی آزمایش کنیم، استوار می ماند؛ اما تا به امروز هرگز اثبات ریاضی نگشته و ما حتی نمی توانیم به حقیقت آن مطمئن باشیم.

مسئله دوم توسط «مبوس»<sup>۱</sup> به سال ۱۸۴۰ پیشنهاد و با تقریباً پیشنهاد گشت و چندین ریاضی دان بزرگ در ادوار مختلف تصور کردند راه حل آن را یافته اند؛ اما بر راه حل آنان همواره خللی پنهان وارد بوده است. مسئله این است که اگر هر نقشه مسطح جغرافی را که در آن حدود کشورها مشخص شده باشد رنگ آمیزی کنیم (لازم است متذکر شویم که مراد ما در این متن از «کشور»، يك ناحیه واحد است و دو کشور مجاور آن ها هستند که مرز مشترك داشته باشند، و مراد از مرز خطی معین است به هر شکل) و کشورهای مجاور یکدیگر را به رنگ های متفاوت نشان دهیم، تنها چهار رنگ برای مقصود ما کافی است. این پیشنهاد همان است که به «تئوری چهار رنگ»<sup>۲</sup> معروف گشته و هرگز نقشه ای پیدا نشده که خلاف آن را ثابت کند؛ اما از نظر کلی حقیقت آن به ثبوت نرسیده و تا به امروز کسی - به ثبوت ریاضی آن - واقف نیست.

البته این دو مسئله بسیار بایکدیگر متفاوت اند و همین تفاوت موضوع اصلی بحث ما را بوجود می آورد. فرضیه «گلدباخ»، مسئله ای در ریاضیات است به تصویری که از این علم از دیرباز در اذهان موجود بوده؛ برعکس «تئوری چهار رنگ»، مسئله ای است در ریاضیات جدید. یا به عبارت دیگر، همه خوانندگان، فرضیه «گلدباخ» را به عنوان مسئله ای در ریاضیات قبول دارند؛ اما «تئوری چهار رنگ»، به هیچ روی شبیه مسائل ریاضی نیست که خوانندگان ممکن است در مدرسه آموخته باشند؛ و اصولاً «احساس» ریاضی در ایشان بوجود نمی آورد. دلیل این امر این است که این دو مسئله در دو عرصه جداگانه قرار دارند: فرضیه «گلدباخ»، در عرصه حساب و «تئوری چهار رنگ»، در عرصه هندسه - البته در عرصه نوعی هندسه عالی و پیش رفته که «تپلری»<sup>۳</sup> نامیده می شود (شکل نامنظمی که کشورها دارند و یا ممکن است داشته باشند، غیر ابتدائی بودن هندسه را معلوم می دارد). همه کس می داند که اعداد در عرصه ریاضیات قرار گرفته اند؛ اما اشکال هندسی نامنظم و ترتیب قرار گرفتن کشورها در يك نقشه به دیده و به تصور خواننده معمولی هندسه نیست؛ زیرا بر اساس آنچه در مدرسه تدریس می شود فاقد دقتی است که معمولاً از ریاضیات و از علوم انتظار می رود.

1- A. F. Möbius

2- Four Color theorem

3- topology

خواننده معمولی عادت دارد به علم به‌دیده واقعیاتی بنگرد که تسلسلی بین آنها موجود باشد؛ و هرچه که واقعیات دقیق‌تر باشد، از علمی بودن آن مطمئن‌تر می‌شود. البته این تصویری است از علوم که محققین قرن گذشته در ذهن عموم بوجود آورده‌اند، و این نکته به‌بارزترین و دقیق‌ترین صورت، خود در کلام یکی از بزرگ‌ترین ریاضی دانان آن قرن - «لرد کلوین» - در دو جمله که هنوز چون کلام عیسی نقل می‌شود به بیان آمده است: «اگر بتوانید آن چه را که می‌گوئید اندازه بگیرید و آن را به عددی نشان دهید، چیزی از موضوعی که درباره آن صحبت می‌دارید می‌دانید؛ اگر نتوانید آن را اندازه بگیرید، دانش شما ضعیف است و غیرقابل قبول.»

این گفته يك صدسال پیش است: علم در آن هنگام، پژوهش اندازه‌های دقیق بود. اکنون، در قرن بیستم، تأکید علم تغییر یافته و بر نکاتی دیگر است. البته، اندازه‌گیری و دقت هنوز شروط لازم در علوم هستند؛ اما اکنون فقط «مواد خام» علوم را فراهم می‌آورند. هدف علم پیدا کردن رابطه‌ای است که به این «مواد خام» نظم می‌دهد؛ اشکال و یا بافت و ساخت‌هایی که به قالب اندازه‌گیری به اصطلاح می‌گنجد. مطمح نظر دانشمندان، دیگر صرفاً واقعیات نیست، بلکه رابطه‌ای است که بین این واقعیات موجود است؛ یا به عبارت دیگر با کلی است که این واقعیات بوجود می‌آورند و نه با اجزاء آن: به جای پژوهش در «حساب» طبیعت، با هندسه و با معماری طبیعت سروکار داریم.

البته عصر ما، نخستین دوره نیست که در آن پرداختن به هندسه طبیعت معمول شده باشد. یونانی‌ها قبلاً بدان اندیشیده بودند و کتاب‌های اقلیدس، چون برجی یادگار از شوق و تحرکی که ایشان در پژوهش خود در باره فرم‌های منطقی و فرم‌های طبیعی داشته‌اند، باقی مانده است؛ از اتفاق، ما از تصور دانشمندان یونانی از ریاضیات به بهترین صورتی مطلع‌ایم: زیرا کتاب‌های اقلیدس، نخست جنبه کلاسیک یافت و سپس رایج‌ترین کتب تدریس ریاضیات در مدارس گشت. اما این تصور، این اعتقاد که منطق طبیعت به بهترین صورت خود در اشکال هندسی هویدا است به تمام زوایای فکر یونانی رسید. در هنر سبب گشت که یونانیان بیشتر و بیشتر معماری و مجسمه‌سازی را برتر از نقاشی بدانند. و در فیزیک آنان را واداشت که چهار عنصر اصلی را منطبق با چهار عامل اصلی طبیعت (به اعتقاد ایشان): آتش، باد، آب و زمین بدانند. و چون گمان بردند عنصر جامد پنجمی موجود است که با هیچ‌يك از چهار عنصر اصلی مشابه

نیست، آن را ذات و جوهر پنهان طبیعت بشمار آوردند. لغت quintessence را که ما هنوز بی‌اندیشه به ریشه لغوی آن - جوهر یا عنصر پنجم - بکار می‌بریم، یادگار این زمان است.

هنگامی که در دورهٔ رنسانس بسیاری از کتب یونانی دوباره مورد توجه قرار گرفت، طبیعی است که دنباله‌روی از افکار ایشان معمول گشت؛ در این مورد، مثالی که فوراً بنظر می‌آید، انبوه مطالبی است که «لئوناردو داوینچی»<sup>۱</sup> در دفتر یادداشت خود فراهم آورد. در این دفتر به همهٔ موضوعات مورد توجه عصر رنسانس از پرسپکتیو هوایی گرفته تا مدار گردش خورشید و از پرش پرندگان تا طرز ریختن مجسمه، اشاراتی رفته است؛ ولی دو موضوع - در این دفتر و در ذهن «لئوناردو» - اهمیت بیشتر یافته‌اند. یکی مکانیسم داخلی ماشین: چرخ، قرقره، چرخ دنده، چرخ دندانه‌دار و ترتیبی که سبب می‌شود در کار ماشین، قدم به قدم و خود به خود (بطور اتوماتیک) تسلسلی بوجود آید و دیگری عوامل سازندهٔ علم تشریح: پیوستگی و ارتباط استخوان‌ها و عضلات که موجب می‌شوند بدن حیوانات بصورتی واحد و پیوسته عمل کند.

این دو نکته که نظر «لئوناردو» را به خود جلب کرد، دو مجرای يك تصور واحداند: چنان که از نقاشی‌های وی نیز برمی‌آید، توجه وی معطوف به استخوانی است که در زیر پوست قرار دارد، معطوف به اسکلت دقیقی که متحمل گوشت و پوست و هادی آن است. نقاشی رنسانس برای آن که به تصاویر مسطح، استحکام دهد از چندین وسیلهٔ متفاوت استفاده کرد. فی‌المثل، از پرسپکتیو که آن نیز نوعی هندسه است. اما برجسته‌ترین نکته‌ای که در این عصر کشف شد و همه‌جا در دفتر یادداشت «لئوناردو» بچشم می‌خورد، کشف بافت و ساخت اشیاء بود که با پژوهش عمیق طبیعت و بررسی فرم خارجی اشیاء، از درون آن‌ها، حاصل آمد. «لئوناردو» در نقاشی، «وروکیو»<sup>۲</sup> در مجسمه سازی و بسیاری از هنرمندان دیگر مدام در پی کشف «ماشین» وجود در پیکر آدمیان و حیوانات بودند.

این روزها، از لغت «ماشین» و «ماشینی» اغلب به نحوی پست و تحقیرآمیز یاد می‌شود؛ اما نباید اجازه دهیم این نکته از احترام ما نسبت به کشف عظیم هنرمندان عصر رنسانس بکاهد. نقاشان این عصر، پیکر انسان را به قدرت ترسیم کردند، زیرا به کشف عمل کرد آن موفق آمدند: استخوان‌ها چگونه و

توسط چه عواملی کشیده می‌شوند و یا در کدام نقطه به یکدیگر لولا می‌گردند. خاصه، «لئوناردو» سخت شیفته هم‌آهنگی حرکات اجزاء بدن بود. این نکته برایش جالب توجه بود که چگونه حرکت يك انگشت تنها، جزئی پیوسته از سازمانی کامل است که حرکات بدن را باعث می‌شود. و این نکته از خصوصیات بیشتر ماشین‌هایی است که شخص وی اختراع و ترسیم کرد. تقریباً تمام این ماشین‌ها «اتوماتیک» هستند: ماشین‌های برش اتوماتیک، دستگاه‌های تراش اتوماتیک و دستگاه محرك اتوماتیکی که حرکت ماشین بافندگی و یا چاپ را باعث می‌شود.

«لئوناردو» سخت علاقه به مطالعه منطقی داشت که جریان حرکات و تسلسل و رابطه آن‌ها را در انسان و در ماشین بوجود می‌آورد. وی در پی یافتن بافت و ساختن بود که مبین این منطق است. اگر هنوز حیات داشت و شاهد درك مکانیسم اجزاء بدن آدمی بود، در پی آن برمی‌آمد که تسلسل منطقی این مکانیسم را در مغز بیابد و محتملاً آن را مانند عمل کرد ماشین‌های الکترونیکی عصر حاضر تجزیه و تحلیل و مطالعه می‌کرد. چنان‌که هم اکنون پاره‌ای از «بیولوژیست»ها، بدین امر مشغول‌اند.

در اشاره به دوره رنسانس لازم است به نکته‌ای اشاره کنم که مدام بدست فراموشی سپرده می‌شود و آن این که تصور و بینش «لئوناردو» منحصر به خود او نبود. وی نسبت به هنرمندان دیگر هوشمندی، فصاحت و جسارتی بیشتر در بیان داشت. - اگر بتوان فعل «بیان داشتن» را در مورد طرح‌های وی در دفتر یادداشتش بکاربرد؛ طرح‌هایی که خود زبانی بدون کلمات برای «بیان» آنچه که در ذهن وی می‌گذشت بوجود می‌آوردند. اما علاقه به پرسپکتیو، به طرح‌های منطقی و خاصه به تشریح در میان هنرمندان این دوره عمومیت داشت. فی‌المثل، یکی از دو کتاب بسیار رایج و مشهور این زمان - موسوم به «ساخت بدن انسان»<sup>۱</sup> - از «اندریاس وزالیوس»<sup>۲</sup>، به سال ۱۵۴۳ انتشار یافت، (کتاب دیگر از «کپرنیک» بود). البته بدن آدمی در طرح‌های «وزالیوس» و بدن اسبان در طرح‌های «لئوناردو»، هیچ‌کدام زنده‌تر و گویاتر از اسب‌ها و ارابه‌هایی که فی‌المثل «ادگار دگا»<sup>۳</sup> در قرن نوزدهم کشید نیستند؛ اما طراحی دوهنرمند رنسانس واجد قدرتی درونی است، لطفی به سبب کمالی درونی در آن‌ها بوجود آمده که تصاویر «دگا» که رنگ‌ها بدان تحرك می‌دهد آن را فاقداند. تأثیر

1- De Humani Corporis Fabrica      2- Andreas Vesalius

3- Edgar Degas

کار این دو هنرمند چندان است که انگاری ماشینی را برای مسابقه كوك کرده باشند.

مدتی پس از عصر «لئوناردو» و «وزالیوس» تغییری عمده در بیش هنرمندان صورت پذیرفت. البته این تغییر به صورتی ناگهانی ظاهر نگشت، بتدریج در قرن‌های نوزدهم و هیجدهم جمع آمد تا آن که در قرن نوزدهم از خصوصیات مسلم علم گشت. پژوهش برای دریافت بافت و ساخت مظاهر طبیعت که اساس «دینامیسم» اشیاء و پیوستگی و حرکات آن‌ها را بوجود می‌آورد بتدریج به سوئی نهاده شد. توجه به اجزاء کوچکتر، افکار و اندیشه‌ها را بخود خواند. رفعت علم در این بود که محافظ پاك حقایق واقعی باشد و هدف از علم این که جهان مادی مرئی را تا آخرین رقم اعشاری تشریح و توصیف کند. اندازه گرفتن دقیق، در خود و برای خود عاملی مستقل گشت، تاجائی که برای خود عاملی اخلاقی و انعطاف‌ناپذیر گشت که در تمیز حق از باطل مورد استفاده قرار گیرد. یکی از نتایج این امر آن بود که دانشمندان، شخصیتی «دقیق» و «منظم» و «ماشینی» و «غیر انسانی» به دیده عموم یابد که از دنیای غم و شادی‌ها، بی‌نظمی‌ها و خوشی‌های هنرمندان که فی‌المثل در «لابوهم»<sup>۱</sup> توصیف گشته دور باشد.

مشکل است بگویم که در چه هنگامی، بدقت این تغییر تصور و بینش بوجود آمد و باید گفت هنگامی آغاز گشت که به راستی برای پیشرفت علم لازم بود. وقتی که «گالیله» و «نیوتن» در قرن هفدهم، تازه پسایه‌های علوم وابسته به فیزیک را می‌ریختند، مانع و مخل کارشان میراثی از گذشته بود که شامل قوانین کلی و مبهم و تئوری‌های کلیسا می‌گشت که هنوز به سنت دیرین در علوم اعتبار و رسمیت داشت. این دومی بایستی خود را از «کرات بلورین»، «کمال حرکت»، و قوانینی بد عبارت که بایقین و قطعیت اعلام می‌داشتند: «طبیعت از خلاء گریزان است»، و یا «هیچ مصنوعی بدون صانع نیست»<sup>۲</sup>، رها کنند. پیش‌آهنگان علوم در قرن هفدهم می‌بایستی اصرار ورزند که قوانین و تصورات علمی باید معانی دقیق داشته باشند و بتوان تمام اجزاء آن را به تجربه و آزمایش گذاشت. تمام این نکات در عصر «نیوتن» برای ابداع روشی تازه لازم بود؛ روشی که محققینی تیزهوش، چون «لئوناردو» و «وزالیوس» به فراهم آمدن آن

۱- اشاره نویسنده مقاله است به اپرای معروف la Bohème اثر پوچینی،

که در آن زندگی چهار هنرمند در محله هنرمندان پاریس وصف می‌شود. مترجم

2- ex nihilo nihil fit

کمال کردند. اما به ترتیبی که کاملاً روشن نیست، از قرن هیجدهم، روش‌های تجربی علم سخت رواج گرفت و اعتیادی در خود و برای خود در مشاهدات علمی گشت. شاید شهرت فوق‌العاده «نیوتن» و روحیه گرفته و منزوی و مجذوب و ناشکیبای وی که حوصله‌ای برای بحث نداشت در این باره بی‌تأثیر نباشد. گفته‌ی وی که «من فرضیه‌ای از خود نمی‌سازم» کاملاً صحیح بود و اصلی گشت که دو قرن تمام شوخی بردار نبود. شاید سیستم ریاضیاتی که وی به کشف آن در طبیعت نائل آمد بیش از اندازه مؤثر بود. هیچ سیستم دیگری تا این اندازه - تقریباً تا آن که «چارلز داروین»<sup>۱</sup> به پیشنهاد مکانیسم نامنظم و غیرقابل پیش‌بینی تکامل، به سال ۱۸۵۹، پرداخت - دوام نیافت. دوست سال تمام، قوانین «نیوتن» به عنوان مدلی که در توضیح تمام طبیعت صادق است و صحت ابدی دارد، مورد قبول بود. و علوم، توصیف دقیق پدیده‌هایی گشت که در این جهان جاوید ظاهراند.

شاید صحیح نباشد که «نیوتن» را مسئول چنین بینشی تنگ و محدود با تأکید خارج از اندازه بر تجارب دقیق کنیم. شاید تمام این نکات که مذکور افتاد، در حدود سال ۱۶۶۰ بوقوع می‌پیوست، خواه «نیوتن» وجود داشت و خواه نداشت. فی‌المثل در همین سال در هلند، «سپینزا»<sup>۲</sup>، «آنتونی فن لئوون هوئک»<sup>۳</sup>، «رامبراند»<sup>۴</sup> و «کریسشن هویگنس»<sup>۵</sup>، حیات داشتند و سخت فعال بودند. «سپینزا» به تراش عدسی‌ها اشتغال داشت و از این راه امرارمعاش می‌کرد و «لئوون هوئک» نیز با آن که حرفه‌اش این نبود به تراش عدسی‌های قوی‌تر اشتغال داشت تا بتواند حیوانات بسیار ریز را مشاهده کند. این هر دو علاقه‌ای بس شدید در مطالعه پدیده نور از خود نشان دادند که هنر نقاشی را در کارهای «رامبراند» و علم «اپتیک»<sup>۶</sup> رادر کارهای «هویگنس» دیگرگون کرد. زندگی روشنفکران و دانشمندان هلند (و از طریق «هویگنس» فرانسه، مشحون از کنجکاوی و پژوهش درباره چگونگی حرکت اشعه نور بود. سال ۱۶۶۶ که در آن «نیوتن» جوان، قانون جاذبه زمین را کشف کرد در همین دهه واقع است؛ خود وی بعدها به سنین کهولت درباره این ایام نوشته است که «در آن روزگار من در اوج دوره اختراعاتم قرار داشتم.» و به راستی نیز چنین بود؛ زیرا وی بعدها همچنین در خاطر اش نگاشته است که «هنگامی که به سال ۱۶۶۶ به نمایشگاه

1- Charles Darwin

3- Anthony Van Leeuwenhoek

5- Christian Huygens

2- Spinoza

4- Rembrandt

6- optic

ستوبریج<sup>۱</sup> رفتم، منشور بلورینی خریدم که با آن کیفیت رنگ‌ها را آزمایش کنم. می‌دانیم کار بسیار زیبایی «نیوتن» در تجزیه و تحلیل طیف رنگ‌ها، در همین سال آغاز گشت.

توجه به بررسی کیفیت نور و خاصه رنگ‌های طیف نور در «جامعه سلطنتی»<sup>۲</sup> انگلستان و در «آکادمی سلطنتی»<sup>۳</sup> در فرانسه که در آن زمان به تازگی تأسیس یافته بود، پیشرفت بسیار کرد و از دایره کار *تک تک* دانشمندان بسیار فراتر رفت. برای شعرای قرن هیجدهم کاملاً طبیعی بود که کلمات رنگین را به مراتب بیشتر از «شاعر»<sup>۴</sup>، «فرانسوا ویلن»<sup>۵</sup> و یا حتی «شکسپیر»<sup>۶</sup> بکار برند. «پالت» نقاشان هلندی و انگلیسی فروغ بیشتر گرفت و رنگین‌تر شد. و همچنین توجه هنرمندان و دانشمندان را از فرم‌های *یک پارچه* پیوسته به سطوح و از بافت و ساخت اشیاء به ظاهر آن معطوف گردانید. سنت نقاشی با نور از این زمان آغاز گشت و ادامه یافت، تا اواخر قرن نوزدهم که به بارزترین صورتی در کارهای «ویلیام ترنر»<sup>۷</sup> و نقاشان «امپرسیونیست» فرانسه پدید آمد. برای همه آنان حقایق طبیعت در حقایق ظاهر، موجود بود. فی‌المثل برای «امپرسیونیست»‌ها، بازی اجزاء کوچک نور بود که سطح گسترده پوست و ظاهر اشیاء را معلوم می‌داشت.

تاریخ تغییر تصور علم در پایان قرن نوزدهم را می‌توان بخوبی معین داشت. *یک نشانه بزرگ* این تغییر، کشف اشعه ایکس توسط «ویلهلم رنتگن»<sup>۸</sup> به سال ۱۸۹۵ بود. دیگر، چندین کشفیات پیاپی بود که تصور تجربیدی دانشمندان را دگرگون ساخت و اتم را به عنصری معلوم در فیزیک تبدیل کرد. شاید این اکتشافات با کارهای «جیمز کلرک ماکسول»<sup>۹</sup> (وی نیز با آن که عالم فیزیک بود از عقاید «داروین» متأثر بود) در انگلستان و «لودویک بلتزمان»<sup>۱۰</sup> در آلمان برای تعیین شماره و ترتیب قرار گرفتن اجتماعات اتم‌ها در توده‌های بزرگتر آغاز گشت. این تحقیقات و اکتشافات به اوج خود با اکتشافات «ماکس فن لائو»<sup>۱۱</sup> و پیروان

1- Stowbridge Fair

2- Royal Society

3- Académie Royale

4- Chaucer

5- Francois Villon

6- Shakespeare

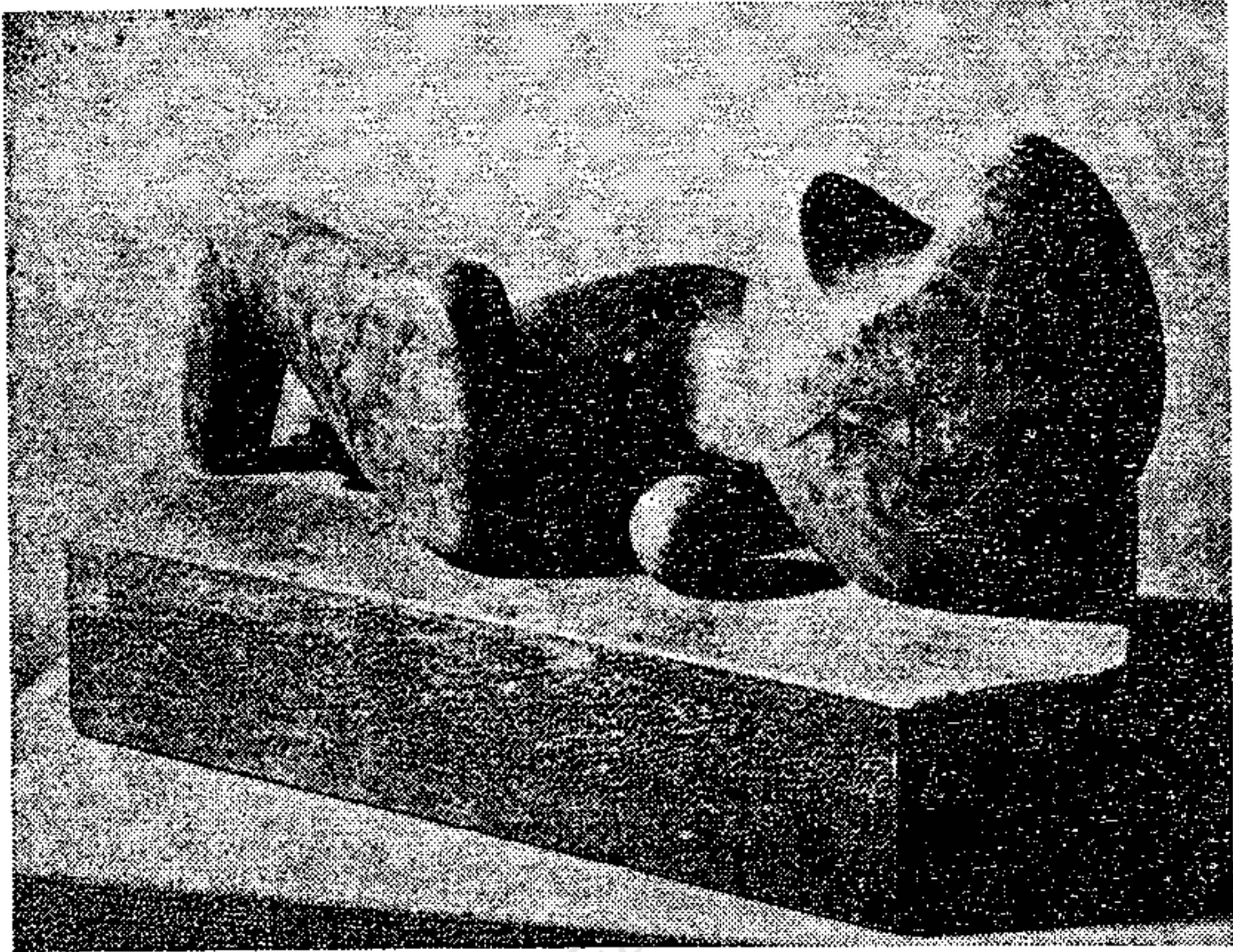
7- William Turner

8- Wilhelm Röntgen

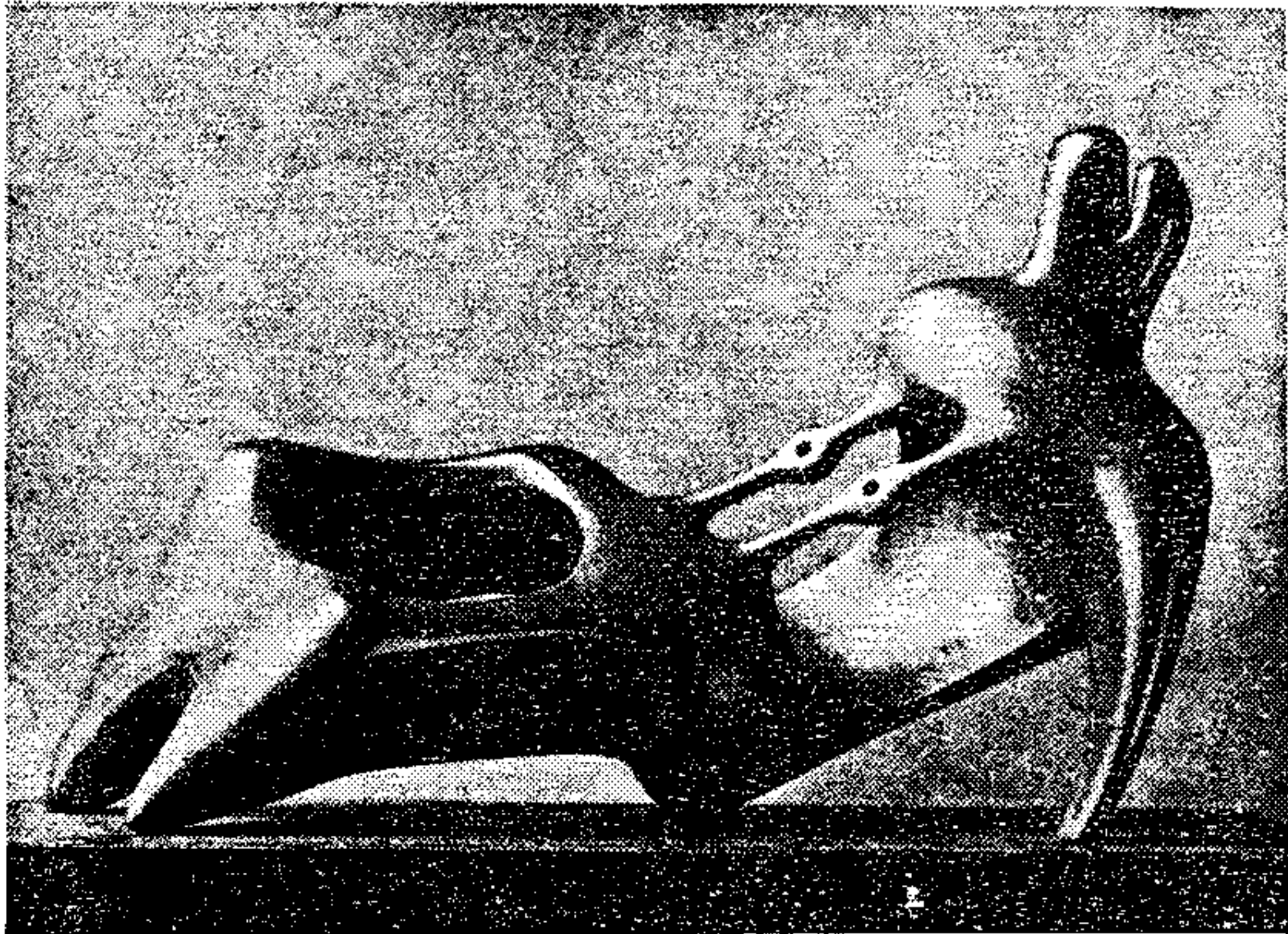
9- James Clerk Maxwell

10- Ludwig Boltzmann

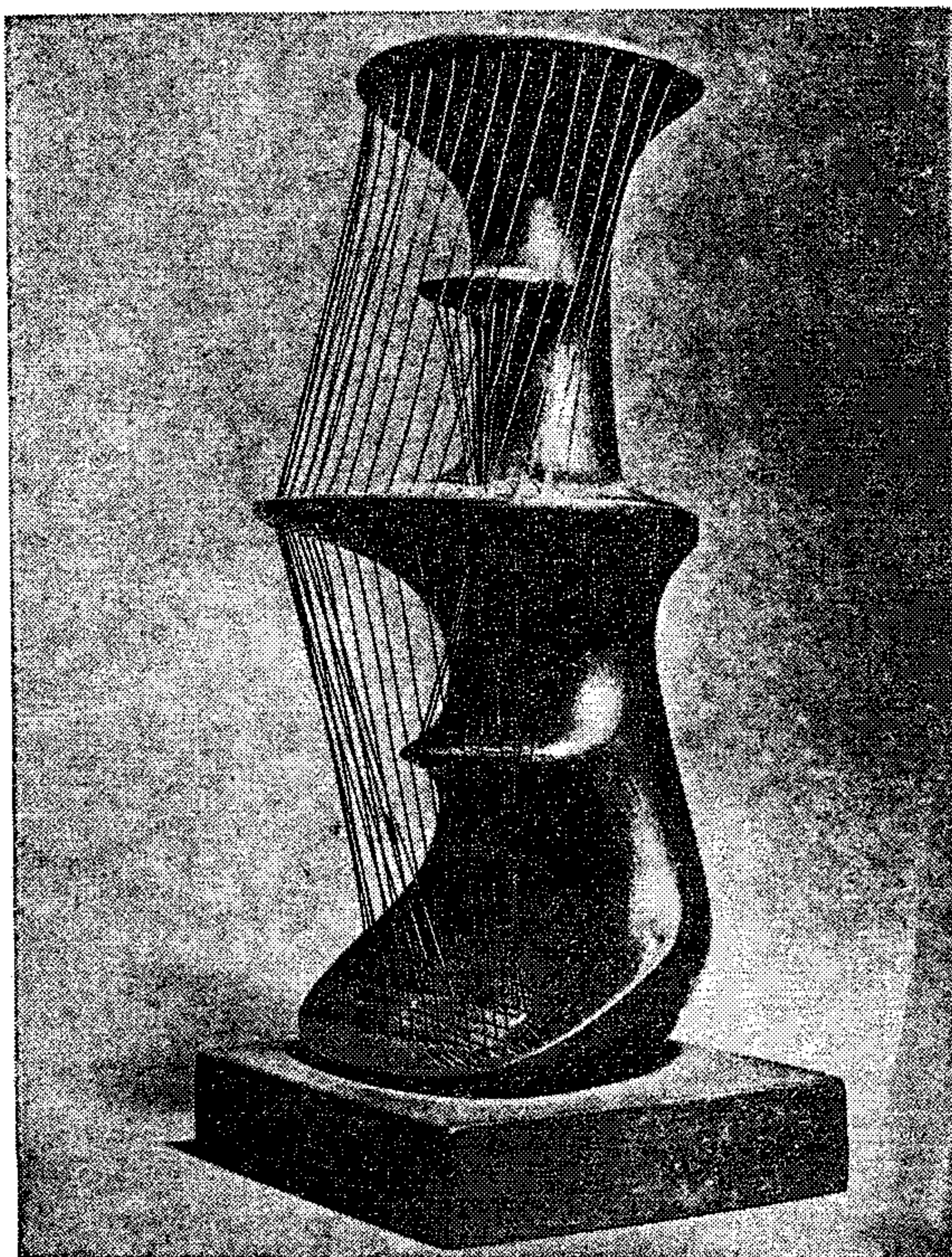
11- Max von Laue



۱. هنری مور. ترکیب چهار جزئی: پیکره دراز کشیده، ۱۹۳۴. کلکسیون خصوصی،



۲. هنری مور. پیکره دراز کشیده، ۱۹۳۹. کلکسیون سر کنث کلارک، (Sir Kenneth Clark)



۳. هنری مور، «عروس». موزه هنرهای جدید نیویورک



۴. هنری مور، مطالعه‌ای برای ساختن مجسمه، ۱۹۴۸، کلاکسیون

خصوصی.



۵. هنری مور. «صحنه بی رنگ پناهگاه». برداشت از طرح اصلی به  
اجازه هیئت امنای گالری «تیت» (Tate)، لندن

وی رسید که در سال ۱۹۱۲ و سال‌های بعد از آن توانستند نشان دهند که اتم‌های يك جسم بلورین واجد نظم و ترتیبی خاص خود هستند.

تأثیر اکتشاف اشعه ایکس بزودی درهمه جا آشکار شد: ناگهان آدمی با سلاحی مجهز گشت که بی زحمت ورنجی که نوابغی مانند «لئوناردو» و «وزالیوس» مجبور به تحمل آن بودند، بتواند عملاً جمجمه را در زیر پوست و استخوان را در میان گوشت مشاهده کند. اکتشاف اشعه ایکس، انظار همه را به خود خواند و سلیقه و طبع نسلی را دگرگون کرد. از همان لحظه، فرم «ملیله دوزی» شده عصر ملکه ویکتوریا والیسه بانوان این عصر رفع زحمت کرد و مدهای تند و تیز قرن بیستم آغاز گشت. تأثیر اکتشاف «رننگن» حتی در کار مجسمه سازان عصر حاضر که در شکل دادن به فلز از اشعه ایکس استفاده می کنند مرئی است.

اما اکتشاف اشعه ایکس و نتایج آن چندان دور نرفت. آنچه که به مشاهده دانشمندان و هنرمندان قرن بیستم درآمد، همان بود که نقاشان عصر رنسانس فراهم آورده بودند: اسکلت اشیاء و طبیعت. و این عامل بی تردید همان بود که بافت و ساخت اشیاء و طبیعت بر آن استوار می گشت. اما چیزی بود شناخته شده: مکانیسم آن همان مکانیسم مفصل و لولا بود. اقدام اساسی در قرن ما این بود که علم حد مقیاس مکانیکی بافت و ساخت اشیاء و طبیعت را در نوردید و به مقیاس اتمی رسید.

تصور بافت و ساخت، هم منطقی است و هم آن که با معماری را بطنه‌ای بس نزدیک دارد: تصور وجود بافت و ساخت، یعنی شناختن نظم حاکم بر اجزاء و قطعاتی که جمع آن‌ها به سبب این نظم، کل واحدی را پدید می آورند. به دیده عصر رنسانس، کلیه اجزاء هنوز از خود عمل و استقلال داشتند و واحدهای بی اثر و فاقد سیمای کل بزرگتری نبودند. به دیده عصر ما - فی المثل از نظر «فن لائه» - واحد سازنده طبیعت، اتم‌ها هستند که به همان اندازه می توان آن‌ها را تمیز داد که تك تك آجرها را در يك ساختمان آجری. از این رو، این اجزاء به عنوان واحدهای واجد تأثیر مستقل اهمیت خود را از دست دادند (یا تقریباً از دست دادند) و ساختمان و یا بافت آن‌ها یا به عبارت دیگر ارتباط منطقی مابین این اجزاء اهمیت فراوان یافته است.

و همین نکته درهمه شعب علوم نتایج پرثمر بیار آورده است. مطالعه «کریستال»های عناصر برای کشف اجزاء آن صورت نمی گیرد؛ بلکه برای درك چگونگی ترکیب این اجزاء. مطالعات علمی بر اساس این اصل اساسی هندسه صورت می پذیرد که در فضا هفت فرم متقارن موجود است. فی المثل، «کریستال»

فلزات فقط دارای سه فرم اند که نهمین امر - سه فرمی بودن « کریستال » آنها - خصوصیات خاص آنان. ا ب وجود می آورد. یکی از نخستین دانشمندانی که این نکته را به حدس دریافت «اگوست که کول»<sup>۱</sup> بود؛ وی به سال ۱۸۵۸ برای این عقیده گشت که شش اتم کربن ممکن است در دایره ای مسدود نظام یابند. البته وی نمی توانست پیش بینی کند که صد سال پس از وی، ترتیب قرار گرفتن اتم های کربن به صورت دوایری مسدود، خصوصیات کربن جامد را بوجود می آورد. اگر این دوایر در سطحی مستوی یکی بر روی دیگری قرار گیرد، «گرافیت» حاصل می آید که نرم است؛ زیرا دوایر بر روی یکدیگر می لغزند. اما اگر این دوایر مسدود به اصطلاح به یکدیگر قفل شوند. الماس حاصل می شود که سخت است، چون امکان حرکت از دوایر متشکل اتم ها سلب شده است.

بدین طریق، در شناخت بافت و ساخت اجزای ریز طبیعت، بینشی به قرن ما گشوده گشت که باینش عصر رنسانس متفاوت است؛ زیرا دیگر به دیده نمی آید: فرم های آن پیوندی آشکار با شکل عوامل طبیعی ندارد. در هنر، پژوهش برای یافتن فرم هایی تازه که در عمق «اسکلت» طبیعت واقع اند، به گمان من مشابه با همان بینشی است که در علم بوجود آمده؛ «کوپرسم» که کوشید بدن آدمی و مناظر طبیعی را در فرمی واحد به نظام آورد، قدم نخستین در همین راه بود. هنوز بر علم مدلل نیست که اتم های موجود در «کریستال» نمک طعام باید در گوشه های اقطار مکعب های متشکل از این اتم ها قرار گیرد. اما این نکته را «لارنس برگ»<sup>۲</sup> (به تأثیر «فن لائه») به سال ۱۹۱۳ در دانشگاه کمبریج کشف کرد. و هنوز مدلل نگشته که «مکعب» عاملی مؤثر در اساس بافت و ساخت طبیعت باشد، چنان که «پابلو پیکاسو»<sup>۳</sup>، پنج شش سال زودتر از «برگ» در دهکده ای در «ابرو»<sup>۴</sup> ناگهان بدان اندیشید.<sup>۵</sup>

در پنجاه سالی که از این تاریخ گذشته است، علم به میزان بسیار در شناخت بافت و ساخت اتم پیشرفته است. اکنون بر علم روشن گشته که موادی نرم مانند لاستیک و پشم چرا کش می آیند و یا تاب می خورند. بر علم روشن گشته که علت تأثیر شفا بخش «سولفامیت» ها در بدن آدمی، شباهت نظم هندسی اتم های آنان با مواد شیمیایی بدن آدمی است که باکتری ها را که از این مواد تغذیه می کنند به اشتباه می اندازد. اکنون بر علم روشن شده که چرا ویروس ها خود را

1- August Kekule

2- Laurence Bragg

3- Pablo Picasso

4- Ebro

۵- می دانیم که لغت cubism از لغت cube به معنی مکعب مشتق می شود.

به شکل نامنتظر پاره‌ای از عناصر کلاسیک و منظم علم یونان در می‌آورند. اکنون توضیح فرم‌های هندسی مولکول‌های زنده که واجد خصوصیات اصلی حیات هستند: قادرند به دو قسمت مستقل تقسیم شوند و هر قسمت مستقل عیناً خصوصیات اصلی تمام مولکول را - قبل از به دو نیمه شدن - بیابد بر علم روشن گشته. و همچنین اکنون علم قادر گشته نظمی را کشف کند که اتم‌های مولکول‌های زنده بدان ترتیب می‌یابند تا خصوصیات موروثی را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهند. انتقال خصوصیات موروثی از نسلی به نسل دیگر به دقت صورت می‌پذیرد؛ اما راز این نظم در عرصه حساب موجود نیست. رمز کار در نوع ترتیب یافتن اتم‌های مولکول یا در نظم هندسی آنان است.

این نکات که مذکور افتاد، بینش و زمینه تصور علم جدید را بوجود می‌آورد؛ پژوهشی نه برای اندازه گرفتن عواملی که بتوان آن‌ها را به رقم نمایش داد؛ بلکه رابطه‌ای هندسی و «توپولوژی» که بین آنان موجود است، حتی اگر به اندازه «تئوری چهار رنگ» و یا فضاهاى اختراعى «موبیوس» شکفت باشد. مردم عموماً از تغییر بینش علوم اطلاعی ندارند و از تصور جدید بافت و ساخت منطقی هستی و انقلابی که در عرصه علم بوجود آورده بی‌خبراند. اما به گمان من هنرمندان در دریافتن این نکات حساس بوده‌اند و تأثیر این تحول در کارهای آنان به همان روشنی کار دانشمندان مرئی است: به گمان من، در بسیاری از نقاشی‌های تجریدی و در پژوهشی که هنرمندان در پی درک بافت و ساخت طبیعت کرده‌اند همین نکته مرئی است؛ بافت و ساختی که نه مکانیکی است و نه بیولوژیکی؛ بلکه فرم‌های هندسی نامعین (توپولوژیکی) دارد که مجسمه‌سازی جدید، بدن‌های برهنه را بدان صورت مصور و مجسم می‌دارد.

مثال‌های متعدد در تأیید نظریاتم موجود است؛ اما بحثم را بایک مثال پایان می‌آورم که مثالی قوی، پرمغز و محکم است. مثالی که انتخاب کرده‌ام و تحسین بسیار برای آن دارم مجسمه‌سازی «هنری مور»<sup>۱</sup> است. اشکالی که «مور» در مجسمه‌های خود به بدن آدمی می‌دهد بسیار محکم‌اند و از نظم فراوان برخوردار؛ اما در قالب «اسکلت» آدمی نظام نیافته‌اند (تصاویر ۱-۳). نکته‌ای که وی درباره بدن آدمی بیان می‌دارد، چیزی دیگر غیر از بدنی است که استخوان‌ها اسکلت آن را فراهم می‌آورند. پیام وی این است که دست‌ها و پاها به نحوی به هم ارتباط می‌یابند که هندسه خاص خود را دارند و صرفاً نمودار بدن آدمی و ظرافت آن (فی‌المثل، در مورد مجسمه‌هایی که وی از زنان برهنه

ساخته) هستند. یا به عبارت دیگر مجسمه‌هایی که وی می‌سازد، انسانی بودن خود را مدیون هندسه خاص خود (یا «توپولوژی» آن) هستند.

فرم‌هایی که «هنری مور» می‌آفریند، چنان محکم‌اند و چنان به قوت ساخته شده‌اند که دیدار طرح آن‌ها از راستی مایه شگفتی است. مثال اعجاب‌انگیز دیگر باز از همین هنرمند، طرح‌های مشهوری است که از خفته گان در پناهگاه‌های زیر زمینی به هنگام بمب باران‌های لندن، در سال ۱۹۴۰ ساخته است (تصاویر ۵۰۴). در این طرح‌ها، فرم‌ها، حاصل تجمع خطوط کوچکی است که یکی بر روی دیگری قرار گرفته و یادآور سیستم اعصاب آدمی است. مجموع این خطوط «تصویری» محکم بوجود می‌آورد که به دیده کاملاً مرئی است، اما حاصل خطوطی کوچک است که درست برخلاف خطوط پیوسته و البته محکم «لئوناردو» و «اگوست ردن»<sup>۱</sup> است. به اعتقاد من، این نحوه ترسیم طرح برای ساختن مجسمه از خصوصیات ادراک عصر ما در حال حاضر است: بافت و ساختی که در پس فرم‌های طبیعی موجود است، بسیار کوچک و [ظاهراً] بی‌ارتباط با حدود کلی و مرئی تصویر است. شکل محکم و مجموعی که حاصل می‌آید، نتیجه پیوستگی نامرئی «اتم»‌های عوامل موجود در طبیعت است.

پنج‌جاه سال تمام، در عصر انقلاب در عرصه دانش و روشنفکری زیسته‌ایم، عصری که در آن توجه دانشمندان و هنرمندان از سطح ظاهر طبیعت به بافت و ساخت موجود در عمق آن تغییر یافته است. و پس از بافت و ساخت کلی عوامل طبیعت به بافت و ساخت اجزائی پرداخته که در آن، فرم کلی فقط نمودار نظامی می‌باشد که بافت و ساخت این عوامل واجد آنند. و در حالی که منتقدین درباره انحصار بینش جدید صحبت داشته‌اند و این که کدام ملت باید به دیگری تفرعن بفروشد، هنرمندان و دانشمندان راه خود را یافته‌اند و مبین انقلابی بوده‌اند که در عرصه هنر و دانشمندی صورت پذیرفته است.

ترجمه: منوچهر مزینسی

## بحران جهانی تعلیم و تربیت

---

بعد از جنگ جهانی دوم در آغاز هر سال تحصیلی در میان کودکان تا نوجوانان گروهی به دبستان تادانشگاه راه یافته وعده ای که هر ساله به شمار آنها افزوده می شود در پشت درب مدرسه ها و احیاناً دبستانها مانده و از تحصیل و یا ادامه آن باز می مانند گرچه در نتیجه کوشش های پی گیر دولت ها و توسعه سازمان های آموزشی هر ساله تعداد بیشتری در مدارس پذیرفته می شوند ولی بعلت رشد جمعیت بر تعداد محرومین هر ساله افزوده شده و آموزش به سوی يك بحران عمیق و دردناکی نزدیک میشود و حتی در بعضی کشورها آثار آن آشکار گردیده است.

علل این بحران و مشکلات آموزشی متعدد در هر کشور يك یا چند علت اساسی تردارد و اهمیت آن در کشورهای غنی وممالك فقیر و در حال توسعه یکسان نیست. در سطور زیر ما بطور اختصار بدان اشاره خواهیم نمود. از ۱۹۵۰ به بعد سیستم و نظام آموزشی چنان رشد بی سابقه پیدا کرده است که نظیری برای آن در تاریخ تعلیم و تربیت نمی توان شناخت. تعداد شاگردان مدرسه ها در اغلب کشورها به دو برابر هزینه سازمان های آموزشی از این نسبت هم تجاوز کرده و اگر فقط به ارزیابی ومطالعه ارقام وآمار آموزش در جهان اکتفا کنیم ظاهراً آینده امیدبخشی را میتوان برای تعلیم و تربیت پیش بینی نمود.

متأسفانه سرعت افزایش جمعیت جهان بر کوشش های مداوم وتوسعه آموزش پیشی گرفته وآموزش را در بعضی کشورها به سرحد بحران وحتى بحران آشکار کشانده است. طبق آمار جهانی در کشورهای عضو یونسکو تعداد این محرومین به ۴۶۰ میلیون نفر و یا ۶۰ درصد جوانان میرسد.

در حالیکه در بعضی کشورهای غربی و ممالک متحده امریکا صد درصد اطفال مدرسه می بینند در کشورهای فقیر آسیا و افریقا فقط ده درصد افراد ۵ تا ۱۵ ساله چند صباحی از آموزشی که گاهی بسیار مختصر است بهره مند می شوند.

تازه کیفیت آموزش نیز در همه کشورها برابر و یکسان نیست در کشورهای پر جمعیت و فقیر مثلاً هند کلاسها در کلبه های گلین فاقد هر گونه وسیله جدید آموزشی و یا بهداشتی است حضور و غیاب شاگردان نامنظم و چون آموزگاران نیز تعلیم کافی ندیده اند اغلب آموزش محدود به تعلیمات مختصری بر پایه اصول مذهبی می شود.

گرچه در گذشته نیز عوامل موثر در بحران مانند کمبود سرمایه و وسائل و معلم حتی در کشورهای پیشرفته و صنعتی گاه گاه مشاهده می گردید ولی اقدامات و طرحهای ساده براین بحران نیز مانند بحرانهای غذایی و نظامی پیروز می شد و برای مدتی پیشرفت آنها متوقف می ساخت.

تفاوت بحران کنونی که هدف اصلی آموزش را در جهان به خطر انداخته است عمومی بودن آن است اگرچه شدت آن در همه جا یکسان و برابر نیست ولی جمله کشورها چه پیشرفته و چه در حال توسعه چه غنی و چه فقیر با آن دست به گریبانند منظور اصلی و هدف اساسی آموزش تعلیمات اجباری و مجانی ابتدائی و تساوی زن و مرد در آموزش مبارزه با جهل و بی سواد میانی سالان، اختیار يك القباى جهانى و مشترك و بالاخره در جریان گذاردن افراد باسواد به پیشرفت های علمی و فنی تازه و جدید است که هر ساله بر مقدار آن افزوده میشود و به گفته هیلارد<sup>۱</sup> در فاصله سالهای دبستانی تا سالهای آخر دانشگاهی مقدار دانسته و فرهنگ بشری چهار مرتبه افزایش پیدامی کند صلح جهانی و آینده روابط کشورها، پیشرفت واقعی جامعه بشری در گرو این هدف عالی است که اگر راهی برای بحران آموزشی پیدا نشود پایه های آنرا متزلزل خواهد ساخت.

البته نباید آموزش را مسئول تمام ناکامیهای اجتماعی دانست ولی سهم آن در بهبود اجتماع و روابط بین کشورها قابل انکار نیست از نظر داخلی نیز هرچه کشوری غنی تر باشد بهتر میتواند اعتبار کافی برای سازمان های آموزشی تخصیص دهد و با استفاده از افراد تحصیل کرده غنی تر گردد در حالیکه در کشورهای فقیر، فقر مانع توسعه آموزش و افراد بی سواد با کاربرد کم سربار اجتماع و

باعث فقر بیشتر می گردند.

گذشته از افزایش سرسام آور جمعیت در جهان، کمبود معلم و مدرسه و اعتبار غیر کافی سازمان های آموزشی یکی از علل با اهمیت نابہ سامانی تعلیم و تربیت ناسازی و ناهم آهنگی بین پیشرفتهای علمی و رشد آموزشی است.

اگر چند قدم به عقب بازگردیم مشاهده می کنیم کہ از ۱۹۴۵ به بعد تحول عظیمی در جامعه انسانی پدید آمده است دانش بشری، اقتصاد، تکنولوژی با پیشرفت شگرف خود تمام سازمان های اجتماعی را تحت تاثیر خود قرار داده است.

رشد آموزشی نیز گرچه بنوبه خود از ۱۹۴۷ به بعد پیشرفتهای نسبتاً سریعی داشته است ولی با تحول علمی و اقتصادی و نه با افزایش انفجاری جمعیت همگام نشده و براین کندی و عقب ماندگی هر سال افزوده شده و وقوع بحران را نزدیکتر میسازد.

موانع توسعه سازمان های آموزشی بسیار و از آن جمله نبودن امکانات مالی کافی، کمبود معلم و پیشرفت کند در تغییر برنامه ها و اکراه مجریان آموزش در قبول تکنیک های تربیتی جدید و بالاخره ناموزونی رشته های دانشگاهی و موسسات حرفه ای با احتیاجات واقعی اجتماع است در صورتیکہ پیش بینی سرعت و جهت تغییرات آینده کہ اجرای آن احتیاج به تغییرات عمیق و وسیع و ابتکار در سیستم آموزشی داشته و اکتفا به تغییرات کند و بدون در نظر گرفتن سودمندی برنامه ها برای زندگی فردا دردی را دوا نخواهد کرد.

تازه بعد از تنظیم برنامه های نو برای آنکہ سیستم آموزشی بتواند وظائف خود را بخوبی انجام دهد و رشد خود را با سایر قسمت ها مطابقت دهد، احتیاج به مساعدت تمام رشته های فعالیت اجتماعی و حتی در کشورهای در حال توسعه نیاز به کمک های مالی و علمی خارجی دارد.

برای سازمان آموزشی باید هر سال سهم بیشتری از بودجه و در آمد ملی را منظور داشت زیرا توسعه مدارس، و ایجاد مدرسه های جدید، تهیه وسائل و اثاثیه، کمک به تغذیه شاگردان کم روزی و تامین سلامت جسمی آنها از نظر جذب آموزشی بیشتر و در کشورهای کشاورزی ساختن دبستان های روستائی و حرفه ای احتیاج به امکانات وسیع مالی دارد.

تقاضای اجتماع به آموزش زیادتر و بهتر کہ نتیجہ تحول در افکار عمومی همراه با انفجار جمعیت تعداد اطفال و جوانانی کہ به سازمان های آموزشی روی می آورند چندین برابر کرده است و بر شماره آنها یکہ بعد از تحصیلات ابتدائی

یا متوسطه سعی در ادامه تحصیل در مراتب بالاتر می نمایند به سرعت افزوده میشود که متأسفانه در اکثر کشورهای در حال توسعه با احتیاج واقعی اجتماع به نیروهای لازم برای تامین رشد اقتصادی و اجتماعی متناسب نیست هر سال افزایش پیدا می کند در صورتیکه تخصیص اعتبار بیشتری دولت ها را با اشکالات زیادی روبرو میسازد زیرا هم اکنون سهمی که از بودجه و در آمد ملی بدان اختصاص داده شده نسبتاً زیاد و در بعضی کشورها به حدی رسیده است که افزایش بیشتری بدون وضع مالیات های جدید و یا قرضه خارجی که هر دو سلامت اقتصادی را به خطر می اندازند راه امکان پذیر نیست.

از طرفی نمی توان تقاضای اجتماع را در مورد آموزش نادیده گرفت . تا پیش از جنگ جهانی دوم فقط در بعضی کشورهای صنعتی و پیشرفته تعلیمات ابتدائی و تا حدودی دبیرستانی همگانی بود، تحصیلات عالی و دانشگاهی در اغلب آنها انحصاری و فقط شامل تعداد کمی از فارغ التحصیلان متوسطه می گردید. در سالهای بعد از پایان جنگ در اغلب کشورهای پیشرفته که این انحصار آموزش عالی به روش تعلیم و تربیت در خدمت توده مردم تبدیل گردید سازمان های تربیتی را با مسائل متعددی مواجه ساخت که علل آن تغییر در طرز فکر افراد و استقبال آنها در تعلیم و تربیت بیشتر و بهتر و تغییر در طرز تفکر دولت ها که شرط اولیه پیشرفت های اجتماعی را در توسعه آموزش و پرورش توده ها قبول نموده اند و بالاخره انفجار جمعیت با افزایش بی سابقه تعداد اطفال و جوانان در سنین تحصیل سیستم آموزشی را در مقابل مشکلات فراوانی قرار داده است زیرا در نتیجه عوامل بالا از ۱۹۵۰ به بعد تعداد شاگردان مدارس ابتدائی در تمام جهان به ۵۰ درصد بالا رفته و در سطح دبیرستانی از این حد نیز تجاوز کرده است.

این افزایش در کشورهای در حال توسعه شامل آموزش ابتدائی و در کشورهای پیشرفته در مراتب بالاتر تحصیلی است.

طبق آمار در کشورهای متحده ۵۰ میلیون و در اروپای غربی در روسیه شوروی هر کدام در همین حدود طفل دبستانی، شاگرد دبیرستانی و دانشگاهی مشغول به تحصیل اند.

اگر چین، ژاپون هندوپاکستان را بدان اضافه کنیم تعداد آنها به ۳۵۰ میلیون باده میلیون معلم بالغ میشود.

درخواست و هجوم به مدارس ابتدائی در کشورهای در حال توسعه بیشتر مشهود است افرادی سواد که توفیقی در زندگی نیافته اند برای رسیدن به زندگی

بهتری بهر زحمت و قبول سختی معیشت که باشد اطفال خود را به دبستان راهنمایی می کنند.

گرچه کوشش دولت‌ها در کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکای لاتین برای جلب شاگردان بیشتر امیدوارکننده و نتایج آن رضایت بخش بوده است ولی متأسفانه مشکلات کم کم بین عرضه کم و تقاضای بیشتر آشکار شده و شکاف بین پذیرفته‌ها و محروم شدگان هر سال عمیق‌تر می گردد.

در کشورهای در حال توسعه بعلت عسرت مالی این فاصله از ممالک صنعتی و پیشرفته بیشتر و هر سال بوسعیت آن افزوده می شود بخصوص که تعداد قابل ملاحظه از شاگردان دبستانی و یا دبیرستانی بعلت ناکامی در امتحان و یا به میل خود که بر دو علل اقتصادی و امکانات مالی خانوادگی است مدرسه را ترك و یا سالها را تجدید کرده و بر مشکلات مالی سازمانهای آموزشی مشکل دیگری می افزایند.

برای مقابله با این وضع و پر کردن شکاف بین عرضه و تقاضا راههای متعددی پیشنهاد شده است که هیچ کدام راه حل واقعی برای کشورهای در حال توسعه نیست.

یکی از آنها گشودن مدرسه‌ها برای تمام داوطلبان و برای هر مدت است که منتهی به تشکیل کلاسهای درهم فشرده و قبول داوطلب بیش از ظرفیت است و نتیجه جز پائین افتادن سطح فرهنگ نخواهد داشت که در هندوستان و بعضی کشورهای امریکای لاتین نتایج تلخی به بار آورده است.

در مقابل این روش آزادروی و ظاهراً دموکراسی تا یافتن طریقه اصولی راه حل دیگری بر پایه تعمیم تحصیلات ابتدائی تا حد ممکن و انتخاب سخت و دقیق داوطلبان در آموزش متوسطه عالی است که تا حدودی هدف مبارزه بابتی سواد است، و هم سطح دانش عمومی را در سطح بالا مطابق با پیشرفت‌های علمی روز تامین می نماید.

این روش انتخابی که بر پایه مسابقات، نمرات دبستانی و دبیرستانی است روش آزادانه‌تر و بیشتر طبق موازین دموکراسی است که با گماشتن پاسدارانی بی نظیر ولی بدون ترحم راه را بر افراد کم استعداد بسته و درب‌های موسسه‌های عالی را برای افراد لایق بازنگه می دارند. و افراد شایسته برای کادر علمی، صنعتی اقتصادی و آموزشی در اختیار اجتماع می گذارند.

این طریقه که در قرن گذشته و سالهای قبل در ۱۹۴۰ در کشورهای صنعتی مورد عمل بود برای آن زمان سودمند و مطابق احتیاج بود ولی امروز مکانیسم

این روش بعزت تغییرات فاحش اجتماعی و احتیاج به افراد تعلیم یافته بیشتر در رشته‌های اقتصادی و نفوذ شیوه‌های جدید تربیتی از هم گسیخته شده است در کشورهای اروپائی تا نیمه دوم قرن گذشته که پیشرفت‌های اقتصادی و صنعتی ملایم بود و ترقی به تدریج و در مدت طولانی انجام میشد تعداد افراد شایسته و وارد که دستگاه‌های آموزشی تربیت مینمود کافی بود و با تغییراتی که فعلا در شرف انجام است کم بود کادر فنی زیاد خطرناک نیست.

در کشورهایی که مانند امریکا، روسیه و ژاپن میتوان گفت که تازه وارد به صحنه تمدن امروزی هستند مشارکت نیروهای انسانی در مراحل اولیه رشد اقتصادی چشم گیر بوده و از این رو توانسته‌اند در مدت کوتاهی نه تنها به سطح بالای تمدن غربی برسند بلکه از نظر اقتصادی و تکنولوژی کشورهای قدیمی صنعتی را پشت سر بگذارند و عقب ماندگی کشورهای اروپائی را نسبت به خود در این زمینه فراهم سازند.

پس گذشته از عدم تناسب فارغ التحصیلان عالی و دانشگاهی نسبت به احتیاج اقتصادی تصادم افکار عمومی با این سیستم و موج اعتراض مردم مکانیسم موجودیت آنرا به خطر انداخته است سیستمی که انتخاب بر پایه رشد و استعداد داوطلبان است مورد قبول اولیاء آنها نیست برگ عدم استعدادی که دستگاه آموزش عالی بر فرزندان آنها می‌چسباند و رشد فکری و قابلیت آنها را مورد تردید قرار می‌دهد اختلافی تازه بین دستگاه آموزشی و جامعه به وجود می‌آورد. زیرا پدر و مادران گواهی متوسطه و درجه دانشگاهی را بعنوان اجازه عبور و چراغ راه شاهراه ترقی میدانند و این نارضائی نارسائی این روش را واضح ساخته و کشورهای در حال توسعه را بیشتر از کشورهای پیشرفته در مقابل مسئله دشواری قرار داده است بخصوص که استقبال زیاد برای تحصیلات عالی و متوسطه که مواجهه با نبودن امکانات و وسائل است باعث ناامیدی طبقه جوان میشود که تاثیر آن از نظر اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان بآبی اعتنائی نگاه کرد.

به اضافه که پایه گذاری این سیستم بر انتخاب چه بامقایسه نمرات، مصاحبه و یا مسابقه به زیان عده‌ای و مبتنی بر اصول غیر واقعی است به نفع کسانی که در سطح طبقاتی بالاتری قرار دارند و به حسب مثل پدر و مادر خود را خوب انتخاب کرده‌اند و کفه ترازوی انتخاب به سوی آنها می‌چربد.

افرادیکه در محیط خانواده‌ای که از سواد کافی برخوردارند تربیت یافته‌اند از آغاز زندگی تحصیلی و اجتماعی آمادگی بیشتری داشته و بهتر می‌توانند خود را شناسانده و به اصطلاح گل کنند در صورتیکه فرزندان خانواده‌های بی بضاعت

و یا کم سواد با امتیازهای کمتری شروع کرده و همین عقب ماندگی در آنها در تمام مراحل آموزشی دیده میشود گذشته از این نظریه آمارهای دانشگاهی آنها را تأیید می کند.

در فرانسه احتمال پذیرش در دانشگاه ۵۸ درصد برای این افراد و کمتر از ۲ درصد برای فرزندان طبقه کارگر روستائی و کم درآمد است.

گرچه این وضع و ناسازی فعلاً در کشورهای در حال توسعه مشاهده نمی شود ولی پیدایش آن چندان دور نیست و با رشد اقتصادی هرچه کم باشد این رویداد در آنجا نیز تکرار خواهد شد. و اجرای آن تا اجرای برنامه های جدید مهلتی است که نباید از دست داد.

در تانزانیا با کوشش فراوانی که در این راه شده است فقط ۵۰ درصد اطفال را در سطح ابتدائی در دبستان ها پذیرفته و از بین آنان يك نفر به متوسطه و حتی کمتر از يك نفر در ده نفر به دانشگاه راه دارند.

بخصوص که این روش انتخابی از نظر افکار عمومی و همچنین پیشرفت آموزش جهانی مورد قبول نیست و چنانچه در مورد پیشرفت سریع امریکا و ژاپون اشاره کردیم حفظ این سیستم یکی از علل اساسی عقب ماندگی است. بنابراین اگر عده ای از جوانان این روش انتخابی را امتیازی برای خود دانسته و طرفدار آن هستند ولی تعداد بسیار داوطلبان محروم تمام ناکامی ها و عدم موفقیت خود را در زندگی به گردن آن انداخته و نا آرامی اجتماعی را به وجود می آورند به ویژه که چنانچه آمار جهانی نشان میدهد هر سال تعداد این دسته ناراضی زیادتر میشود.

در اطریش که فقط ۲ درصد داوطلبان دبیرستانها و مدارس حرفه ای در ۱۹۵۵ از تحصیل محروم می شدند تعداد آنها در ۱۹۶۵ از ۲۲ درصد تجاوز کرده است در انگلستان فقط يك چهارم داوطلبان سازمان های عالی پذیرفته میشوند در آلمان فدرال از ۶۵۰۰ داوطلب دانشکده های پزشکی فقط ۲۸۰۰ نفر به دانشکده ها راه یافتند در ایالت ویکتوریای استرالیا نیز تعداد پذیرفته شدگان يك چهارم داوطلبان میباشد.

از شرح فوق میتوان نتیجه گرفت که راه حلی که تا امروز در بسیاری از کشورهای صنعتی اروپائی و در بعضی از ممالک در حال توسعه اجرا شده و یا می شود اصولی نبوده و تا راه حل صحیح فقط به عنوان يك مسکن و راه حل موقتی ممکن است در کشورهای در حال توسعه و برای مدت کوتاهی آنها اجرا نمود گرچه راه حل نظری و فرضی کم نیست ولی آنها نیز خالی از انتقاد و مبری از مشکلات

نیستند علاوه بر این بعضی از آنها در کشورهای توسعه نیافته عملی نیست. مثلاً اگر رشد اقتصادی و توسعه امکانات مالی در کشورهای صنعتی وسیله بهبودی و تعمیم تحصیلات عالی دانشگاهی نبود در کشورهای در حال توسعه قابل اجرا نیست زیرا در این ممالک يك سیستم آموزشی وسیع و نامحدود ممکن نیست حتی اگر موجبات مالی فراهم و موانع بر طرف شود چه اجرای آن مشکلات زیادی در راه توسعه اقتصادی ایجاد می کند.

در کشورهای در حال توسعه که رشد اقتصادی و هم چنین پیشرفت در بهداشت و بخصوص جلوگیری از مرگ و میر کودکان همراه با افزایش قابل ملاحظه جمعیت شده است منابع طبیعی که بتواند زندگی آنها را تأمین کند به اندازه کافی وجود دارد منتهی تهیه وسائل فنی و ماشین که باید از کشورهای صنعتی خریداری شود به کندی صورت گرفته و محصولات غذایی و پوشاک و حبوبات را محدود می سازد. بنابراین سهم هر فردی هر سال نسبت به سال قبل تقلیل پیدا کرده و امکان توسعه آموزش را محدود می سازد.

به فرض دیگر اگر توسعه سازمان آموزشی با قرضه خارجی ادامه پیدا کند و سریعتر از تولید مواد خام ملی باشد به حساب ساده اقتصادی به بیکاری طبقه تحصیل کرده منجر می شود که باید دیر یا زود آنرا هم گام با رشد اقتصادی ساخت در غیر این صورت تعداد فارغ التحصیلان بیشتر از امکان جذب اقتصادی و صنعتی شده و بیکاری با سوادان که خود از نظر اجتماعی خطری محسوب می شود به وجود می آورد.

سیستم آموزشی یکی از پیچیده ترین اقدامات بشری است و چون امور اجتماعی مانند مدارهای يك سیستم الکترونی بهم ارتباط دارند اختلال یکی از آنها موجب بهم ریختگی و آشفتگی بقیه خواهد شد.

در اجتماع نیز رشته هایی مانند زراعت، اقتصاد، تکنولوژی، دموگرافی و آموزش در جریان یکدیگر مؤثر بوده و ناموزونی یکی باعث ناسازی تمام سیستم شده و رشد کلی کشور از آن زیان خواهد دید.

بنابراین برای آنکه سازمان آموزشی بتواند در وظیفه خطیر خود توفیق یابد، نیاز به کمک و مساعدت تمام رشته های فعالیت اجتماعی دارد و بدون آن نمی تواند گلیم خود را از بیرون بکشد.

یکی دیگر از علل کندی پیشرفت و توسعه آموزش نسبت به رشد سایر فعالیت های اجتماعی کمبود معلم است که در تمام کشورها محسوس است.

تا قبل از جنگ جهانی دوم مقام معلم در اجتماع برجسته و ممتاز بود از

نظرشئون اجتماعی بی نظیر و درهمه جا احترامی شایسته مقام «روحانی» داشت این مقام و مرتبه اجتماعی، حق شناسی شاگردان و تجلیل از مرتبه اوجبران کم بود درآمد او را می نمود و ضامن پشت کار و دلسوزی او را در تعلیم و تربیت کودکان و جوانان کشور بود.

بعلت تحول در تمام امور اجتماعی و تقسیم وظائف اجتماعی، معلم، مانند پزشک و مرد روحانی و مذهبی و سایر مردم برایشان وظیفه ای محول شده است که باید انجام دهند و اجتماع امروزی که حق شناسی و تقدیر زیاد را ناصواب می داند معلم دیگر از آن احترام استثنائی برخوردار نیست بنابراین اکثر افراد برجسته متوجه به مشاغل پر درآمد دیگر شده و از تدریس بخصوص در دبیرستانها دوری می جویند.

در چند دهه گذشته استادان عالی مقام ریاضی فیزیک و تکنولوژی در دبیرستانها تدریس می کردند ولی امروز حتی از تدریس دانشگاهی نیز روگردان بوده به مشاغل خارج از کار آموزشی تمایل بیشتری دارند متأسفانه مضیقه مالی سازمان های آموزشی مانع جلب این افراد برجسته برای توسعه سیستم تربیتی است و از این نظر هیچگونه کمک به بهبودی این وضع نمی نماید.

از نظر کلی تدریس و آموزش همانند يك واحد صنعتی است که احتیاج به کارگران فراوانی دارد که برخلاف صنایع دیگر که فقط عمل تولیدی دارند، این سیستم صنعتی در حالیکه تولید کننده است مصرف کننده نیز می باشد. و برای آنکه به پیشرفت خود ادامه دهد باید هر سال قسمت بیشتری از ارزمندترین و پربهاترین آنچه تولید می کند در داخل خود به کار وادارد.

بنابراین بین این سیستم و صنایع مبارزه دائمی در گیر است که متأسفانه پیروزی با رقیبان ثروتمند و صاحبان صنایع است.

این فرار افراد برجسته که دستگاه آموزشی به ثمر رسانده است رشد آموزش را به خطر انداخته است.

گرچه در بعضی کشورهای افریقائی و آسیائی و تا حدودی کشورهای صنعتی غربی بهبودی نسبی بخصوص در درجات دانشگاهی دیده میشود ولی اطمینانی به ثبات این وضع نمی توان داشت. این عدم ثبات زائیده دو علت اساسی که یکی رژیم حقوقی و توانائی محدود سیستم های آموزشی است که نمی تواند بر بودجه سنگین خود بار دیگری اضافه کنند.

افزایش دستمزدها یکی از عواملی است که اثر آن بر روی سیستم آموزشی در سال های آینده در طرحهای بهبود وضع تعلیم و تربیت قطعی خواهد بود. بنابراین در این رقابت بین صنایع و سازمانهای آموزشی مسئله اساسی امکان

اشل حقوقی بالاتر یا لااقل برابر با سازمانهای دیگر است که حل آن با مشکلات زیادی مواجه میباشد من باب مثال در بعضی کشورهای امریکای لاتین و هند ترمیم حقوق آموزگاران در سالهای اخیر بین ۹ تا ۱۶ درصد و ۵ تا ۱۰ درصد در سازمان های عالی بوده است حتی در مورد دبیران ۶ درصد حقوق آنها تقلیل یافته است ، در حالیکه در سایر رشته های اقتصادی افزایش حقوق ها به چند برابر میرسد .

حتی در بعضی کشورهای صنعتی این تفاوت چشم گیر است در اطریش يك استاد ریاضی در دانشگاه با ۳۶۵۰ شلینگ و در شرکت های بین المللی با ۶۰۰۰ تا ۶۵۰۰ شلینگ استخدام میشود ، بدین جهت عده زیادی از معلمین هر ساله ترك خدمت آموزشی نموده و در صنایع دیگر مشغول می گردند .

تعداد معلمین مردی که هر سال به خدمت صنایع درمی آیند از زنان زیادتر است که بیشتر کادر آموزشی را تشکیل میدهند در انگلستان و امریکا و اطریش سه پنجم معلمین و آموزگاران زن میباشد .

تساوی حقوق در رتبه های دبیری و آموزگاری که اکنون اجرا میشود یکی از علل بی میلی فارغ التحصیلان علوم و تکنولوژی به سازمان های آموزشی است و در کشورهایی که کمبود دبیر محسوس نیست فقط در رشته هایی مانند جغرافیا تاریخ و ادبیات است و در رشته های فنی و علوم هم چنان مشکل کمبود محسوس است . به گفته یکی از کارشناسان امریکائی تعلیم و تربیت « در امریکا در میان صنایع و رشته های آزاد فقط در سیستم و سازمان های آموزشی تا بدین اندازه بی علاقگی و بی توجهی نسبت به شرایط عرضه و تقاضا و امتیازات نشان داده می شود . »

با اینکه استفاده از وسائل سمعی و بصری به ظاهر میتواند تا حدودی این کمبود را جبران کند ولی چنانچه در بحث دیگری خواهیم دید از نظر اصول و هدف آموزشی نمیتوان بدان اکتفا کرد .

عباس قریب

## هنوز وقت هست

از، لوکلزئو

بشما می گویم: خود را آزاد کنید! هنوز وقت هست، خیلی وقت هست. اگر باز کمی صبر کنید خیلی دیر خواهد شد. ناگهان همه چیز روشن و ظاهر شد. طرح جهان خطوط، دوايرو گره های خود را نشان داد. سرطان از محفظه هایی که در آن ها زندانی بود خارج شد و روی تمام میدان ها و تمام زمینهای بایر را پوشاند. اکنون در هوا سرب را فراشته است، کاملاً همانند عمارتی پانزده طبقه که بر روی ستونهای بتونی خود بحال تعادل قرار می گیرد. اگر باز کمی صبر کنید دیگر آسمان را نخواهید دید شما دیگر نخواهید توانست دریا یا باد و یا دشتها را ببینید. سایه بزرگ به سرعت هواپیما روی زمین می دود. سایه روی زمین قرار می گیرد و با دوبرال گسترده اش بشکل يك کرکس فضا را می پوشاند. بیفایده است که کسی با قلب پر تپش در زیر این سایه بدود. سایه همیشه شما را خواهد گرفت، چون از ضربان قلب شما تندتر حرکت می کند. بیشتر صبر نکنید. هر ثانیه ای که می گذرد گره تازه ای بوجود می آورد و هر روز دیوار دیگری ایجاد می کند و جایی پنجره ای دیگر بسته می شود. من اینرا نمی دانستم. سابق بر این من تصور می کردم که چیزها بر حسب تصادف اتفاق می افتد مثل حالت حرکت رفت و آمد. من فکر می کردم که آدمی آزاد است زیرا من می توانستم همه جاده ها و همه درها را ببینم و از آن خود را انتخاب کنم. و من همچنین تصور می کردم که جهتی وجود دارد و همانند جنگل که هر گیاه و هر برگ مکمل یکدیگرند و چیزی می گویند پیشرفتی وجود دارد. اما به همین جهت نامردمان گیاهها و برگهای اطراف خود را کردند، زیرا حرکات طبیعی را نمی خواستند.

آنها حرکات انسانها را می‌خواستند، جنگلهایی از انسانها، میلیونها برگ و گیاه، صاحب چشم، صاحب دماغ و صاحب دهان، چیزی که بدان جامعه می‌گویند.

این مثل يك رؤیا بتنهایی آمد و ناگهان آدمی بیدار شد و دریافت که رؤیا حقیقت بود و تاریخش مبین چیزی است. بیدار شوید! لحظه‌ای پلك‌های خود را بکشائید تا شاید روز را ببیند. آدمی ناگهان بیدار می‌شود و درمی‌یابد که داخل قضیه بوده است، تمام مدت داخل قضیه بوده است، حتی لحظه‌ای هم از آن خارج نبوده است. آدمی می‌خواهد بفهمد، کوششهای زیادی هم برای فهمیدن انجام می‌دهد، اما فهمیدن غیر ممکن است زیرا خودش نیز رؤیایی بوده است. همینطور است: آدمی در فیلم بوده، می‌فهمید، داخل فیلمی که روی پرده می‌افتد و در این حال آزاد بودن حقیقتاً غیر ممکن است. آدمی همچنین داخل کتاب هم بوده با حروف سیاه در داخل کلمات، روی کاغذ چاپ شده آدمی بدون اینکه بداند در داخل همه چیز بوده. آدمی خیلی از چیزهای كوچك را باور داشته، چون این چیزها مخصوصاً برای همین منظور ساخته شده بودند، برای اینکه در داخل گوش شما، با صدایی ملایم زمزمه‌واری بگویند: من آآ آزاد هستم، آآ آزاد. من هم این صدای ملایم را می‌شنیدم و این صدا به من میل زیستن می‌داد. من اگر این صدای ملایم را نشنیده بودم، نمی‌توانستم تمام کارهایی را که انجام می‌دادم انجام دهم: انتظار اتوبوس، گذاشتن صفحه‌ای از کوتوا، کشیدن سیگاری خنك کننده، انتظار کشیدن در بقالی تا بقال بطرف من برگردد و از من بپرسد: چه می‌خواهید؟ در انتظار زن، پول، انقلاب، امیدیا روزنامه بودن، یا منتظر خواب که کمی شبیه سقفی مفرغی است ماندن. انتظار. همیشه انتظار. اما من آزاد بودم، اینطور نیست: آرزو! چون من به این چیزهای كوچك که برای بازی اختراع شده بودند اعتقاد داشتم، وجدان، انتخاب، مرگ، پوچ، مطایبه. اما چیزهای بزرگ، اما چیزهای حقیقی را پنهان کرده بودند. آنها در خارج رؤیا، در خارج دارالمجانین قرار داشتند، دسترسی به آنها ممکن نبود. چگونه باید آنها را شناخت؟ آدمی به آهستگی بیدار میشود و از پرده‌های سایه میگذرد.

آدمی کورمال از اطاق کسه معمایی در آن قرار دارد و به آنها اصابت میکند میگذرد. چیزهای زیادی می‌افتند. صدای پارگی‌های بزرگی چون صدای رعد برمی‌خیزد، اما آدمی وقت ندارد تا ببیند چیست. سر انجام هوا کم‌کم

میرسد و منخرین از آن سرمست میشود . آدمی فرا می گیرد راه برود ، آه بله ، آدمی فرا میگیرد راه برود .

خود را آزاد کنید ! از حجاب سیاه خواب بگذرید ، سپس آنسوی چیزها را خواهید دید . روی کلمات تف کنید چون که آنها آزاد نبوده اند . با زنجیرهای آهنی خود روی آینه ها بکوبید ، زیرا آگاهی از خود چیزی نبوده است : يك نمود ظاهری بیشتر ، يك غنچه باره بیشتر . شاید حالا بتوان بایکدیگر دورتر رفت . مقصودم اینست که شاید حالا بتوان از خود جدا شد ، مثل يك بالون پرباد ، و به هوا رفت . باید همه اینکارها را کرد ، آدمی باید سخن بگوید ، با دهان خود ، با دستهای خود ، با پاها و شکم خود تا آزاد شود .

اگر آدمی فقط با کلمات سخن بگوید آزاد نیست . اگر آدمی فقط کلماتی را در يك کتاب بخواند زندانی باقی میماند .

سخن گفتن : اما با آنسوی زبان نیز ، ازسوی کسانی که آنرا بوجود آورده اند . هر کلمه باید مثل يك دستکش پشت و روشود و از عصاره خود لُنی گردد . هر سخن باید همچون هواپیمایی از زمین بلند شود و محوطه ها را ویران کند . تاکنون شما برده بودید . بشما کلماتی برای اطاعت کردن دادند ، کلماتی برای مطیع شدن دادند و کلماتی برای نوشتن اشعار و فلسفه های بردگان دادند . حال زمان مسلح کردن کلمات فرارسیده است ، آنها را مسلح کنید و بطرف دیوارها بیندازید . شاید آنها بتوانند تا آنسوی دیوارها بروند . زود ، زود : دیوارها زیاد میشوند . آنها بسوی آسمان سر میکشند . دیوارها سریع تر از موشها تولید مثل میکنند . هر ثانیه دیوار دیگری ایجاد میشود . دیوارها ، پنجره ها ، درهای سنگربندی شده ، میله های آهنی خاردار ، نرده ها ، کلون ها ، دیوارها به تصادف سر نمیکشند . البته در گذشته چنین فکرمی کردند . همه مردم و حتی خود من فکر میکردیم که بودن دیوارها ، در اینجا و آنجا چه اهمیتی دارد ؟ من میگویم بله و این دیواری است ، من می گویم نه خیر و این دیوار دیگری است . اما حقیقت اینست که در سایه آدمهایی یافت می شدند که این دیوارها را می ساختند . آنها نقشه های زندانها را می کشیدند ، آنها همه چیز را پیش بینی کرده بودند . آنها ، آنها را بشناسید !

آدمهایی در سایه با چشمهایی که در پشت عینك برق می زند . آنها چیزهایی می دانستند که شما نمی دانستید . آنها تصمیم گرفته بودند که جهان نفرین شده باشد . آنها وحشتناك و اسرار آمیز بودند و تا انتهای ملعنت ، تا انتهای راهروها رفته بودند ، آنها راه را خوب می شناختند . آنها از بالای برجهای دیدبانی شما

را می‌دیدند که روی زمین می‌خزید، آنها از پیش می‌دانستند که شما چه می‌خواهید بکنید آنها روی زمین راهروهایی خاردار ساخته بودند و شما را می‌دیدند که همچون کرم‌هایی روی جاده‌هایشان پیش می‌روید. این مسئله مضحك و وحشتناك بود چون کسی که حرکت یا جهان و یا اندیشه را خلق کرده بود یکی از آنها نبود ولی آنها تمام بستگی‌هایشان را می‌شناختند.

انسان برای انسان مسئله موضوع تحقیق شده بود، تنها مسئله مورد تحقیق. خود را آزاد کنید دیگر مسئله مورد تحقیق نباشید! هیچکس حق ندارد انسان را بشناسد. زیرا برای شناختن باید بالاتر بود. بیدار شوید! به آهستگی طرح روز ظاهر می‌شود و آدمی دامها را می‌بیند. مفاك‌هایی در هر قدم برای بلعیدن شما، مفاك‌هایی که دستهای جنایتکاری زیر قدم‌های شما کنده است.

مستی سخن، تنها قدرت آزاد. باید سخن گفت، سریع، بهر گونه‌ای که باشد، هر چه باشد. در گلو سخن جریان می‌یابد، مخاطرا بکنار می‌زند و به لبها فشار می‌آورد. مثل تندبادی است که شاخه‌های درخت را می‌لرزاند.

پس از باد طوفان بر می‌خیزد، از هم اکنون صدای دانه‌های شتاب‌زده باران بگوش می‌رسد. اما دهان باز می‌شود و چیزی از آن به بیرون نمی‌تراود. زنها با دهان‌های باز در زیر نور ایستاده‌اند و چیزی بگوش نمی‌رسد. چگونه ممکن است؟ شاید هوا منجمد است، یا مثل آب ضخیم و یا چگونه شیشه سرد است، هر صدایی که ایجاد می‌شود فوری اطرافش را حبایی می‌گیرد و سپس ناپدید می‌شود. سخن بگوئید! سخن بگوئید! حباب‌ها را بترکانید! هر چه شد بگوئید، هر طور که شد بگوئید. اگر کلماتی ندارید، مهم نیست، فریاد بکشید، سرفه کنید، آواز بخوانید، هر صدایی که شد بگوئید:

زیپ!

فلاک!

واپی!

اما هوا کدر برجای مانده زیرا دستهایی یافت می‌شوند که بسوزنهای نازکی مسلح هستند، آنها پرده تمام گوش را سوراخ کردند. گوشها باز هستند اما چیزی نمی‌شنوند! ماهی‌ها و مارها نیز چیزی نمی‌شنوند. چه کسی گوشها را ویران کرده است؟ زنهای زیبایی زیر نور ایستاده‌اند با گوشهای باز همانند ماهی‌هایی که خفه می‌شوند، آنها هرگز چیزی نمی‌شنوند.

آیا ممکن است که جهان اینقدر ساکت باشد، بدون هیچ صدا، بدون هیچ سیلاب، هیچ؟ می‌خواهم بشما بگویم: من خیلی از زنان و خیلی از مردان را

می بینم، همیشه، در نور روز و آنها کر و لال هستند. من باز زمزمه‌هایی می‌شنوم. اما بخاطر این مسئله چندان خوشنود نیستم، زیرا چیزی که بگویم می‌رسد زمزمه‌هایی بیش نیست در حالیکه باید آذرخش‌هایی باشد. دهان‌هایی به اندازه‌های برخلاف عادت بازمی‌شوند و با تمام قوا در مقابل بلندگوها فریاد برمی‌آورند و من از همه آنها زمزمه‌ای ملایم و عمیق صدای آبی که می‌گریزد می‌شنوم. ملت‌هایی بتمامی در آتش سوختند، ملت‌هایی بتمامی شیون کنان مردند و از همه آنها بانگی بیش از صدای شانه در داخل موها برخاست. بزحمت صدایی شبیه صدای آتش گرفتن یک چوب کبریت بگوش رسید. بمبی غول پیکر در افق منفجر می‌شود و گودالی مهیب در زمین بوجود می‌آورد و ابری به بلندی صد کیلومتر به آسمان می‌فرستد، ابر مرگ؛ و من فقط صدای ناهنجاری می‌شنوم. نه، من زیاد خوشنود نیستم.

گوشها را با پنبه بسته‌اند، سوراخهای بینی و چشمها را بسته‌اند، چشمها را پشت شیشه‌های دودی عینک‌های آفتابی پنهان کرده‌اند. خود را آزاد کنید. نقاب‌های شب را که از شما حس‌تان را می‌گرفت بدرید. روی شبکه‌های چشم تصاویر نقاشی شده چسبانده بودند، تصاویر دروغ. در مقابل چشمان دو صفحه تلویزیون نهاده بودند و بشما گفتند: اینجا حقیقت، واقعیت، اینجا، زندگی. اینکار آسان بود. دیوارها. روی دیوارها طرح‌های هندسی نقش کرده بودند: طرح‌های زندگی. هر جزء تخیل شده‌اش می‌درخشید، با حاشیه‌ای سیاه روی سطحی سفید. تقریباً همه جا دستور‌هایی نوشتند: زن، فرزند، کار، جنگ، مرگ، لذت. تمام دلایل لازم را جمع آوردند. عکسها، اشکال، منحنی‌ها و ردیف‌های اعداد. چگونه میتوان شك آورد؟ چگونه می‌توان فقط بكمك چشمهای خود، دستهای خود و دهان خود که از کلمات سرشار است از دهلیزهای تو در تو خارج شد؟ چگونه میتوان از خود خارج شد؟ آن لمحهای از واقعیت بود.

جهان خاموش نبود. جهان خاموش بود فقط برای اینکه آدمی از خود می‌گفت و برای خود. آدمی چیزی نمی‌شنید و آمده‌ها نمی‌توانستند در عمق گودال‌هایی که خود حفر کرده بودند سخن یکدیگر را بشنوند. هنگام ورود به زندگی شیشه‌های ماشینی خود را بالا کشیده بودند تا چیزی نشنوند و چیزی نبینند.

شیشه‌ها را بشکنید! نور روی آنها می‌لرزد و متوقف می‌شود. نفرت و میل روی این صفحه‌های سرد می‌جهند. نگاهها نیز متوقف می‌مانند و از آن

نمی گذرند. آدمی حمایت می شود، اما این حمایت وحشتناک است زیرا جلوی سخن گفتن را می گیرد. من چیزهایی دارم که شاید بخواهم به درختان، به سنگها، به دریا، به پرندگان و به صحراها بگویم. مثل صحبت کردن با تلفن، می خواهم با آنها ازدور و با صدای آهسته سخن بگویم، بدون چشمان و بدون کلمات، بدون اینکه بخواهم فایق آیم یا متقاعد کنم، همینطوری، به سادگی و به آرامی. اما من در مقابل شیشه از سخن باز می مانم و مشتم را گره می کنم. در آنسو چیزی را می بینم که به ظاهر دست نیافتنی است. هوا، آب، گیاه، دریا، نور. بهشت هایی را می بینم که بطرز شکفت آوری نزدیکند، ثروت هایی که فقط به فاصله چند سانتیمتر قرار گرفته اند. نفرت شیشه! نفرت دیوارهای شیشه ای. مشت گره شده من چکشی فولادی است و بندهای انگشتان من قلوه سنگ هستند. مشت گره شده دیگر هرگز نمی تواند باز شود. استخوان های دست من اکنون به هم جوش خورده اند، ناخن های من همچون میخ در گوشت فرو رفته اند. خود را آزاد کنید. مشت خود را گره کنید. اگر نمی توانید مشت خود را گره کنید، اگر می ترسید که بعدها مشتتان دیگر باز نشود آنرا در سطلی از یخ خیس کنید و منتظر بمانید. دیگر هیچگونه آثار حیاتی در مشت بسته من نیست. دیگر هیچگونه لطافتی در سر انگشتان من یافت نمی شود و فلز گداخته در استخوان های میچ من جاری است. چه پناهگاه شکننده ای. آنها خیال می کردند که می توانند با این دریچه شیشه ای جلوی قدرت مراسد کنند، آنها تصور می کردند که می توانند جهان را در پشت شیشه های حوضچه خود نگاه بدارند. ماهیهایی با پوزه سگ پشت دیوارهای شیشه ای می گردند و هنگامیکه آنها سخن می گویند کسی صدایشان را نمی شنود. مارهای بزرگ به عبث سرهایشان را به شیشه می کوبند. اما من، با مشت بتونی ام، می توانم موفق شوم. مکس ها از گرسنگی و خستگی راه رفتن روی آسمان می میرند، اما من مکس نیستم. من مشت گره شده در درون خود دارم که می خواهم پرتاب کنم. توجه کنید! لحظه آن فرارسیده است. با يك ضربه اندیشه، اما سریع تر از اندیشه، بازویی که مشت گره شده ام بدان متصل است بطرف شیشه جستن کرد. صدایی ایجاد نشد. شیشه بدون اشکال ریز ریز شد: شیشه محکم نبود چون میل و نفرت زیادی قبلاً از مقاومتش کاسته بود. شیشه چنان شکست که انگار با مین خورد شده است. شیشه با صدای خشك شکستن شیشه درهم شکست. روی اطراف تیزش کمی خون دیده شد. نور به حالت سرد باقی ماند. هوا داخل شد امانه به سرعت بلکه به آرامی. صدا... چه صدایی؟ چیزی بگوش نمی رسد. صدایی نیست. بزحمت اگر زمزمه ای باشد، صدای دریا،

صدای سیل ماشین‌هایی که لاینقطع در خیابانها می‌گذرند، بایوق‌های گاه‌گاهشان که شبیه قارقار کلاغان است. صدایی نیست، تقریباً خاموشی است. همیشه همان صدای درهم زمزمه‌ها و پیچ‌پیچ‌هایی که معمولاً نوایی برمی‌انگیزند. دردی نیست. فریادی نیست، خواندنی نیست. صداها کجا هستند؟ بوها کجا هستند؟ طرح‌های روشن، صاعقه‌ها، حرکات آزاد و عشق، زبان درختان و بهشت کجا هستند؟ خیانت، کراهِت! پشت شیشه زندگی دیگری بود.

اگر بخواهند شیشه‌ها را به‌مین‌صورت با مشت بشکنند، حقیقت این است که هرگز موفق نخواهند شد. شیشه‌های زیادی وجود دارد. یکی یا دوتا یا ده تا نیست بلکه هزاران و هزاران هزار شیشه وجود دارد. شیشه‌های بزرگی وجود دارد مثل کوه، به‌وسعت دریا، به‌اندازه آسمان و شخص. و شیشه‌های کوچکی هم هست، اینقدر کوچک که برای سوراخ کردنشان به یک سنجاق و یک ذره بین نیاز می‌افتد. شیشه‌هایی یافت می‌شوند که مسطح هستند، بعضی دیگر دایره‌ای شکل هستند، دسته‌ای دیگر مارپیچ و یا منقوشند. شیشه‌هایی هستند که قطره‌ای آیند، برخی دیگر اشکند، تعدادی دیگر دریاچه‌اند و بعضی دیگر اقیانوس. شیشه‌هایی هستند که تمامی شهرهایی را بر طاق خود دارند، شیشه‌هایی دیگر دیوارهای ناپیدای خود را به آسمان کشیده‌اند. شیشه‌هایی در داخل چشمان مردان و در عمق عنبیه عنبررنگ زنان وجود دارد. چیز وحشتناک‌تر اینکه در عمق وجود شما نیز شیشه یافت می‌شود. شیشه‌هایی مرتفع که به‌دروغ شفافند و قسمت‌های بدن شما را از هم جدا می‌کنند. همه اینها را شما اندک اندک دریافتند. اما امروز باید این سدها را شکست. هر چیزی چکشی است برای شیشه. هر چیزی مشتی گره شده است. هر ثانیه هزار جدایی و سپس شاید شما نجات بیابید.

اما اگر کسی این شیشه‌ها را بشکند، اگر من شیشه‌هایم را بشکنم، اگر من دستها، چشمها و دهانم را مسلح کنم، اگر من کلمات و اندیشه‌هایم را مسلح کنم و آن را چون تیر و چون دانه‌ای سنگ برای انتقام گرفتن از خود پرتاب کنم، آیا این عمل باعث نخواهد شد که خود از پا درآیم! زیرا خود نیز به‌روی همین مرزها قرار دارم.

خود را آزاد کنید!، بله، خود را آزاد کنید! اما از چه؟ دیوارها کجا هستند؟ من می‌دانم، من آنها را می‌بینم. آنها آنجا هستند، جای شکی نیست. اما اولین کسانی که آنها را ویران کنند چه کسانی هستند؟ در پس این دیوارها چه چیزی واقع شده است که من نمی‌دانم، کدام منظره آزاد، کدام منظره اندیشه؟

قدرت‌های زیادی وجود دارد قدرتهای خسار قاعده زیبایی و عقیده ... همه چیزهایی که بجای شلوغی و سخن موجب سکوت و خاموشی می‌شود. صداها در کنار هم مثل يك قشون پیش می‌روند، آنها جان را طبق برنامه‌ای نشناخته می‌پوشانند. به سبب همین صداها قطع نشدن است که سکوت وجود دارد. به سبب همین فریادها است که کلمات نمی‌تواند وجود داشته باشد، البته مقصودم کلمات حقیقی است. هر کس آنها را بزور، شاید به ضرب تخم‌اق در گلو فرو کرد بنحوی که جلوی هوای آزاد را گرفت. خفگی. دستی داخل مری شد که بدن‌بال بازو و سپس شانه بود. دست بیگانه همیشه در آنجا است. حال هر کسی می‌خواهد سخن بگوید، اما این ممکن نیست، اول باید استغراق کرد. مقصودم کلمات حقیقی است، کلمات عقاب‌گون که در ارتفاع ۳۰۰۰ متری در آسمان پاك بپرند، کلماتی که بکشند، که بسوزانند.

اما جز صدای موحش غوگان، پلنگان، بومان و خرخر خشن که میدرند و آزار میدهند چیزی به گوش نمی‌رسد. ناتوانی، ناتوانی ابلهانه، اما شاید ... سرانجام امروز، شاید ... بفکر میرسد ... شاید که این ناتوانی درونی نباشد شاید نشانه نبوغی مخصوص نباشد، يك علامت فردی، از علائم دیگر، کمتر یا بیشتر، يك من، يك اسم، اسمی در جلوی تیری كوچك، می‌فهمید، چیزی مخصوص که می‌خواست بگوید، من خودم هستم، من آن کسی هستم که هستم. نه، دستی که بر گردن بود واقعاً بیگانه بود. ناتوانی بیرونی بود، نتیجه يك حمله بود. خارج، واقعاً جنك بود. به همین دلیل بشما می‌گویم، خود را آزاد کنید! و نمی‌گویم خودتان را بکشید!

چگونه اتفاق افتاد؟ يك مرد، مهم نیست کدام مرد - زن، مدتها پیش به سیاره زمین رسید، البته پس از اینکه در طول ابدیت‌هایی از همه امکانات گذشت؛ ناگهان روی زمین صاف پائین آمد، کشتی فضایی او را در ابری از خون انداخت، گیج، مبهوت، ششها هنوز معتاد نشده و چشمها هنوز کور، آمد، به تصادف نیامد، بلکه از تسلسل وقایعی چنان حقیقی که او نمیتوانست خود را فقط با اندیشه درك کند، او به همه بدنش، همه زندگیش، همه اعمال، تمامی آب، تمامی زمین و تمامی هوا احتیاج داشت، تا بتواند چنین انسانی را بتصور در آورد که از يك حرکت زیر شکم بر روی لوحه سرد جهان افتاد و برایش گرفتاری آغاز شد. انسانی که اینقدر دقیق، بنا و منظم شده، که در ساختمانش همه جزئیات به این کمال پیش‌بینی شده، حتی مرگش در انتهای دیگر، آیا میتواند به تصادف زندگی کند؟ امکان داشت که اندیشه‌اش، سخنانش حتی لحظه‌ای هم بی‌دلیل

باشند ، لحظه‌ای هم آزاد باشند؟ سپس روزی ، حوالی ظهر او به اطراف خود نگاه میکند ، در شهر بزرگی که زندگی میکند ، از حرکت باز می‌ایستد و به اطراف خود نگاه میکند . او دلبسته سخن‌گویش را از رفت و آمد باز می‌دارد ، چشمانش را از دیدن نمایشنامه‌ها ، زن‌ها ، اتومبیل‌ها ، ترن‌ها ، فیلم‌ها ، صفحات رمان ، شعر ، مقاله باز می‌دارد ، و به اطراف خود نگاه میکند . او می‌ایستد . او به اطراف خود نگاه میکند .

ناگهان جهان از حرکت باز می‌ماند . آسمان سفید می‌شود ، سایه‌ها شکاف‌های سیاهی ایجاد میکنند . خطوط ساختمان‌های مکلس برپا ایستاده‌اند ، نورها در میان‌هاله‌های نور سیاه بی‌حرکت‌اند . حرکات بی‌حرکت . نشانه‌هایی روی لوحه بزرگ ژلاتین . نور علامت می‌گذارد . نوشته‌ها چروک‌هایی روی پوست هستند ، چروک‌ها و موها ، همچنین زگیل‌ها . او نگاه میکند . اما چشمش سرد است و در چین‌های پلک‌ها منجمد شده است ، و نگاهش کاملاً شبیه نگاه یک ماهی مرده است که میان قطعه‌های یخ باشد . همه چیز متوقف شده است . گردبادهای بیشمار مکانیسم آنها را متوقف کرده است ، همین‌طور ، بدون اینکه کسی بداند چرا ، شاید در انتظار . در شهر وسیع ، که آنقدر بزرگ است که بدون شك از این سرتا آن سر کهکشان را می‌پوشاند ، و آنقدر بزرگ است که میتوان هزاران بار در آن بدنیا آمد و مرد بدون اینکه از آن خارج شد ، ناگهان اتومبیل‌ها از حرکت باز می‌ایستند . آنها مثل همیشه پیش می‌روند ، در طول خیابان‌ها می‌لغزند ، اما مثل اینست که از حرکت ایستاده‌اند . کاپوت‌ها و سقف‌ها بهم لحیم می‌شوند ، لاستیک‌ها به قیر سیاه می‌چسبند ، موتورهای بالوله‌ها و چرخ دنده‌ها بهم متصل میشوند . در دره‌های سنگی و همچنین در راهروهای زیرزمینی ، پیاده‌ها پیشروی نمی‌کنند . آنها همین‌طور با پاهای قابل ارتجاع خود راه می‌روند ، اما یقین نیست . هوا پیمای در آسمان ، اما یقین نیست ، وستون‌هایی شبیه درختها ، بدون چراغ ، و آنتن‌هایی که در باد تکان می‌خورند ، بدون کلمات ، و کافه‌ها - بارها - رستوران‌ها - سیگار فروشی‌ها - اماکن شرط بندی - اسنک بار - سلف سرویس - پست - داروخانه - فروشگاه بزرگ - درایواین - بانکها - کازینو - کتابفروشی - خانه‌های فرهنگی - هتل مدرن - ایستگاه راه آهن - راه‌داری - سینما - سینما - سینما ، حال همه ثابتند ، در حقیقت ثابتند ، صدف‌های خالی و خاموش که دریا به روی صخره‌ها بجای گذاشت ، که هنوز هم برجای هستند ، زمان و کف و گیاهان دریائی آنها را لحیم کرده است .

آیا به این طریق آدمی آزاد می‌شود؟ با حرکت نکردن به علت يك گرفتگی عضله، یا به علت اینکه ناگهان خلای و حشتناك ایجاد می‌شود، خلای خوفناك که سوراخی در پوست پشت ایجاد میکند و بادم سرد خود از شما می‌گذرد؟ آدمی فکر می‌کرد که هزاران کیلومتر از همه به دور است، در پناه است، آدمی فکر می‌کرد که دور از دسترس است، اما این حقیقت نداشت. آدمی همیشه همانجا بود، در میانه هیاهو و خشونت، غلامی در میانه غلامان دیگر. جایی در عمق خود، مکانیسم ساعت هوش لنکر خود را به نوسان درمی‌آورد و چرخهای دندانه‌دار خود را می‌چرخاند. هیچ چیز به تصادف نمی‌گشت. نه ابرها در آسمان، نه لشکرهای مورچه روی زمین، نه امواج دریا. کلمات به تصادف نمی‌گشتند. آنها را در گوش گرم زنی زمزمه می‌کردند، و کلمات شبیه کبریت‌هایی بودند که آدمی آنها را روی میز کافه‌ای برای ترسیم چیزی جابجاء می‌کند.

انسان میتواند از حرکت باز بایستد و اطرافش را با چشمان مضحك ماهی مرده خود بنگرد. جهان روی مفاك آویزان است و لحظه‌ای تعادل خود را حفظ نمیکند، سپس نوسان پیدا میکند، باز به آهستگی می‌افتد، در طول شیاری نادیدنی بحرکت درمی‌آید، سرعت می‌گیرد، فرود می‌آید، سرعتش هر دم بیشتر میشود. روی جاده نادیدنی‌اش همچون گویی می‌سرد.

آزاد باشید: تقریباً امکانش هست. میخواهم بگویم قانونی طبیعی وجود ندارد. همه چیزهای آسیب‌ناپذیر، همه چیزهایی که در طی قرن‌ها برج نقره، خشونت و جنایت را بنا نهاده است، همه چیزهایی که توسط انسان دستکاری شده است، میتوان امید داشت که فهمیده شوند. نوعی بازی در داخل بازی بزرگ قرار دارد. چهره‌ها! نگاه‌ها! چشمان خیره! تمنا! مرك! از همه اینها، بله، من میگفتم، اغلب از آنان سخن میگفتم، مثل بیماری که از تب و یا از گواتر خود حرف میزند از آنان حرف می‌زدم. من داخل بیماری بودم، آنها با چشمانی از داخل می‌نگریستم بطرف درون گشته بودم و تب خال‌ها، تشنجه‌ها و غلیان‌ها را می‌شمردم. با سرمستی و درد به اعضای مریض دست میکشیدم و خود نگاه شعاعی از مرك بود یا چیزی شبیه بدان نگاه خیره بیماری را در خود حمل میکرد، اضطراب را به درون رگها تلقیح میکرد. چگونه اینرا بسادگی بشما بگویم؟ شاید بتوانم به کنایه بگویم: «زمانی مردی خیلی ساده به تنهایی در میدان جنگ نشسته بود. او را می‌بینید؟ مردی که کمی دیر انتقال است، او توانست راهی بیابد تا در وسط يك میدان جنگ بنشیند. در همه طرف جنگ جریان

داشت . اما او نمی دید . هیچ چیز نمی دید . در اطرافش می جنگیدند با پیکانها و گلوله ها ، اما او توجهی نمی کرد . فقط از هر طرف تیر به او می خورد ، گوشتش از هزار گلوله سوراخ شده بود : در اینحال او چه میکرد ؟ او روی زمین نشسته بود و هر بار که تیر تازه ای به بدنش می نشست می نالید و باشگفتی به خودش که بشکل جویهای كوچك روی زمین جاری بود مینگریست . اما در نمی یافت چرا خودش می رود ، و همچنین در نمی یافت چرا درد می کشد . از بس که گیج بود ! سرانجام شاید مرد همینطور که در میدان جنگ نشسته بود ، ندانست که ضربه کاری از کجا وارد شده است . مثل نوعی از حیوانات پستاندار امریکایی که با پیکان های زهر آلوده در خواب کشته شدند بدون اینکه بیدار شوند .

آنها هنوز اینجا هستند با چشمان ، دندانهای تیز ، چنگالها و گودالهایی که در زیر پای خود کنده اند . آنجا درسایه ، یا در روشنایی ، مشتاق پیروزی و پاره پاره کردن آنها اینجا هستند . همانها هستند که پشت را سوراخ میکنند تا از آن خلاء داخل شود . همانها هستند که با میله های آهنی به جمجمه میزنند تا بشکنند . همانها هستند که در اشیاء ترس آور زیست میکنند ، همانها آلت های حجامت هستند . چگونه ممکن است که آنها ناپدید شوند . آنها همیشه وجود داشته اند ، آنها خیلی پیش از تولد من اینجا بوده اند ، خیلی پیش از اولین ضربان قلب من . آنها از اولین روز اینجا بوده اند ، و از عمق هوا ، از عمق آب ، از پشت شیشه اطاقك کودکان زود به دنیا آمده و از داخل آرواره آهنینی که بند زندگی ام را بریده است مرا می پائیدند . بدون اینکه خود بدانم آنها در عمق وجود من بودند و در درون سلول های من با علامتی مورب مشخص شده بودند . ولی سرانجام جهان ایستاده است و من میتوانم با چشمان ماهی مرده خود بنگرم . و می بینم که این دندانها و این چشمان به تصادف در اینجا نبودند . آنها ما من متدی خود را درسایه و یاد ر نور داشتند . دخمه هایی که از درون آن میتوانستند دندان بگیرند و سوراخ کلیدهایی که از آن دزدانه نگاه کنند . خارق العاده نیست ؟ از دور تیرهای خود را پرتاب میکردند و بادوربین مسلسل های خود طعمه را می پائیدند .

زیرا چشمان و دندانهای آنها نامهای طبیعی نداشت . کینه انسان از انسان ، نفرت و بردگی نامهایی طبیعی ندارد . این قدرتها اسامی انسانی دارند ، نامهایی مشخص که با حروف در صفحات روزنامه ها و کتاب نوشته شده است . نامهایی نوشته شده که کسی جرأت نداشت بخواند . نامهایی که بالقوه نبودند بلکه نامهایی

برای کسانی که میتوانند نامها را بخوانند. نام کوچک هم بود. دوپون، فلی-شرمن، کامل، لاکي استرايك، لویی چسكن، ارنست دیتچر، روچیلد، اونی لور، یونایتد فرویت، سی. آر. هاس، پیر مارتینو، دیواوژیلوی، بی. ان. پی، ژنرال سیکار کمپانی، گیشار، کولکیت، ژیلت، هاشت، پینونچلی، ویکنز\*.

بقدری نام، بقدری نام کوچک و بقدری کلمه وجود داشت که آدمی نمیدانست کدامیک را بشنود. با اینهمه آنها مسبب جنگ بودند همیشه. جنگی خاموش و تسکین ناپذیر، جنگی بدون ترحم، بدون شفقت، جنگی بدون مرده که در آن هرگز کسی مجروح نشد و قطره خونی جاری نگشت، جنگی بدون شك کور که برای بعضی از کلمات مورد پرستش یا بعضی از عقاید برپا نشد، اما جهان را به آتش کشید. جنگ را هر کسی در درون خود داشت و میکوشید تا خود را از آن برهاند، با نوشتن شعرها و یا بارانیدن ماشین در محل عبور عابر پیاده با سرعت ساعتی ۱۰۰ کیلومتر. اما این جنگ در مقابل میدان مبارزه‌ای که چند نفر روی جهان برپا ساختند هیچ نبود. چند نام، چند نام که چنگال و دندان دارند، چند نام که شاید کسی هرگز نداند. آنها بودند که تمام این چشمها، و تمام این آلت‌های حجامت و تمام این آرواره‌های زیرین را در عمق سوراخهای کوچک پنهانی مخفی کردند. نگاه کنید، حالا به اطراف خود نگاه کنید و آنها را ببینید: روی سقف‌های سفید، روی درهای پوشیده از زره، روی سردرهای عمارات، در طول دیوارها، روی پله‌های پلکان‌ها، این سوراخهای کوچک سیاهی که چشمها را در خود پنهان کرده‌اند ببینید. اگر به آنها نزدیک بشوید، آنها در آن سوی جهان فریادهای خطر سر میدهند. گاه، شما در کنار دریا، در طول ساحل قدم می‌زنید و میخواهید به چیزهایی که فقط در درون شما هستند فکر کنید، چیزهایی که انکار از دریا خارج میشوند و از لوله‌ای که از سوراخ ناف‌تان می‌گذرد به درون شما می‌روند. شما به این چیزها فکر می‌کنید و روی تکه کاغذی چیزهایی می‌نویسید:

مثلاً:

|      |      |
|------|------|
| سفید |      |
| آبی  | شعله |
| سیاه |      |

چونکه اینطوری است و نمی‌توان آنرا طور دیگری گفت. یا اینکه شما نگاه می‌کنید و پرنده‌ای را می‌بینید که می‌گذرد، یا يك سگ، یا دختری بارانی پوش و یا يك زن‌بور. شما آنها را می‌بینید که می‌گذرند و می‌دانید که آنها چنگال ندارند، دندان و چشم هم ندارند. می‌دانید که آنها بطور شکفت آوری معصوم هستند و جنگ از مغزها و لوزه‌های آنها تراوش نمی‌کند. شما حتی می‌توانید به مرگ بصورت گردش با قایق فکر کنید، به بینهایت بصورت خطی درافق بیاندیشید و به عشق بصورت ابرها بنگرید. شما حتی می‌توانید به خیلی چیزهای دیگر هم بیاندیشید...

اما شما دور نیستید. درست همانجا، در چند قدمی شما، جنگ در فعالیت است. درست پشت سر شما کج بینش فرو می‌رود و بیرون می‌آید. چشمها متوجه شما هستند و شما را می‌پایند. در عمق محفظه‌های بتونی، لاینقطع دور بین‌ها فیلم می‌گیرند و ضبط صوت‌ها صدا ضبط می‌کنند. کارگاه‌ها دل زمین را می‌کنند و دیوارهایی می‌سازند که هر يك از دیگری بلندتر است، دیوارهایی پوشیده از آئینه‌ها و شیشه‌ها. قطعات ایزورل<sup>۱</sup> سخنان را می‌پوشاند، دستگاههای گرم و سردکننده هوا در دیوارها خرناس می‌کشند و شاید هم Hcn از دهانه‌های مشبك آنها خارج می‌شود.

دندان‌ها دور نیستند: درست در مقابل شما، همانجا، در ساحل دریا هستند. ساحل که در زیر نور خورشید می‌درخشد از دیوارهای بزرگی احاطه شده است که روی آنها شیشه‌های خرد شده در تلو لوست. درهای این دیوارها بسته است و روی آنها، شاید برای همیشه، نوشته شده است.

#### ورود ممنوع

و نرده‌ها ناخن‌های تیز و خم شده خود را بطرف شما می‌گیرند. نه برای اینکه نگذارند به آن طرف بروید، چون در آن طرف هیچ چیز نیست، بلکه برای اینست که شما بگویند که درجایی نوشته شده است که یکروز آنها باید شما را بکشند.

آنها بالاخره همینجا جلوی چشمهای انسانها هستند. کافی است که يك لحظه به ایستید و نگاه کنید. قدرتهای سبع که کمین کرده‌اند، قدرتهای دزنده که نمی‌توان از چنگالشان کریخت. آزاد باشید! فقط يك لحظه برای آزادی مانده است. چند ساعت، چند ثانیه شاید. يك لحظه سریع مثل برق که شب را به دو قسمت می‌کند و نشانه آزادی را درخشان می‌کند. این لحظه‌ای است که

۱- Isorel مارک تجارنی نوعی صفحه فلیپ جویی.

باید آنرا دید، با تمام قدرت چشمها.

چشمان کاملاً باز شده پلک نمی‌زنند، مردمک‌های گشاد شده دیگر جمع نمی‌شوند. آنها مستقیم جلوی خود را می‌بینند. با چنان اشتیاق زیادی که انگار زوین به جلو پرتاب می‌کنند، انگار نگاه به سنگ مبدل شده است.

پلک‌ها دیگر نمی‌خواهند بسته شوند، دیگر نمی‌خواهند در پشت شیشه‌های عینک‌های سیاه پنهان باشند. آنها می‌خواهند هر چیزی را که هست ببینند، با تمام جزئیات آن، چون در دقیقه بعدی شاید کور شوند.

نامهای سبع، که در نگاه‌های خود مخفی هستند. آنها پشت دیوارهای نقره‌ای خود درامانند، پشت سپرهای خود، درهای پولادی، دیوارهای بتونی. مخفی هستند، در دفترهای خود که هوای آنها تهویه می‌شود درامان هستند، در ساختمان‌هایی پر از نور برق و قدرت. در مرکز شبکه‌های سیم‌های برق، انترفون‌ها، تله‌تایپ‌ها. ده‌هزار صفحه تلویزیونی از آنها حمایت می‌کند. آنها دورند، تنه‌ایند، شاید در مرکز ستاره باشند، یا از داخل کپسول‌هایی با روکش طلا که در وسط فضا قرار دارد نگاه می‌کنند: نام‌ها. نام‌های افسانه‌ای، اساطیری، از شهرهای خاک گرفته با تانک‌های فلزی که شیشه‌های ضد گلوله دارند می‌گذرند چهره‌های ناشناخته، که از فراز برج‌های خود تهدید می‌کنند، دست‌هایی شبیه میلیون‌ها دست دیگر، اما زیر انگشتان آنان دگمه‌هایی قرار دارد که جهان را هدایت می‌کند. آیا این امکان دارد؟ آیا واقعاً چنین مردانی یافت می‌شوند؟ آیا این نیز قصه‌ای دیگر نیست که می‌خواهد رؤیاهایی را که در خود دارید بیرون بریزد؟ با اینهمه، این نام‌ها وجود دارند. من این دوربین‌های مخفی را در مغازه‌های بزرگ دیدم که از بهم خوردن پلک‌ها فیلم می‌گرفتند، از حرکت لب‌ها، و از حرکت دست‌ها. من صدای شیرین زنها را هنگام خواب شما شنیدم، که بطور خستگی ناپذیری در سایه، در حالیکه شما خواب بودید، این کلمات جادویی را تکرار می‌کردند:

کول کول کول کول کول

کول کول کول کول... کول

من چهره‌های بی‌حالت زنهای جوان را دیدم که روی صفحات روزنامه‌ها ثابت مانده است، روی دیوارها، روی سقف‌ها، روی بال‌های هواپیماها، روی پرده‌های سینماها و روی ابرها. خالکوبی روی دست‌های مردان و دهان‌های باز کودکان. من همه این چیزها را دیدم. ندیدن آنها مشکل بود. کوه‌هایی از

کرم یخ بسته برای اینکه سر را در آن فرو برند، کوهایی از میوه، کوههایی از گوشت. جعبه‌هایی از همه رنگ، جعبه‌هایی آبی، جعبه‌هایی زرد، جعبه‌هایی آبی و زرد. در داخل جعبه‌ها هیچ چیز نیست.

مردان این دامها را در راه زنها گسترده‌اند، و در سایه انتظار می‌کشند. مردانی که از درون کاخهای تسخیرنشده خود حرکات و امیال مردم حشره‌گون را تحت فرمان دارند. مردان تمام علم، تمام هوش و تمام قدرت جهان را بکار می‌گیرند تا دیگران را تحت فرمان درآورند. مردان پنهانند. آنها روی رنگها، بوها، خوش آمدن‌ها، و بد آمدن‌ها قدرت مطلق دارند. می‌خواهم بشما بگویم: هرگز اینقدر قدرت و اینهمه جنگ وجود نداشته است. اینجا موتور بزرگی است که هر چرخ دنده و هر میله آن طبق نقشه‌ای دقیق حرکت می‌کند. هرگز اینهمه پول وجود نداشته است. قدرتهای زیبایی و هوس از میان توده مردم می‌گذرند و از خود شیاریایی بجامی گذارند: خون جاری نمی‌شود، اما خون داغ می‌شود. چکار باید کرد؟ چگونه باید خود را آزاد کرد؟ چگونه باید نامها را از ریشه کند، یکی بعد از دیگری، چگونه باید ماسکها را کند، چگونه باید اینرا گفت، چگونه باید خود بود، سرانجام خود بود، سرانجام آزاد؟ کجا باید پنهان شد؟ به کجا باید گریخت چگونه باید معصومیت را شناخت؟ چگونه باید فراموش کرد؟ دستهایی بیگانه به داخل گلویم رفته‌اند، به داخل چشمان و گوشهایم.

پوستهایی بیگانه به پوست من چسبیده‌اند. کلماتی بیگانه داخل مغز من شده‌اند. من می‌خواهم چیزی سوای يك پژواك باشم. من می‌خواهم دری برای خروج بیابم، هیچ چیز جز يك در، بادگیری برای خارج شدن. من می‌خواهم دنیای دیگری را بشناسم، یا، اگر ممکن باشد زن دیگری را. باید عینکهای سیاه را شکست، پرده‌های سینماها و تلویزیونها را شکست، شیشه‌ها را شکست. اما حرکاتی که اینجا برای شکستن می‌کنیم. آنجا سازنده می‌شود و کسی که ماسکی را می‌کند ناگهان متوقف می‌شود چون وقتی به صورتش دست می‌کشد حس می‌کند که ماسك تازه‌ای روئیده است. با ضربه‌های قلم حجاری، من می‌توانم چشمهای الكترونيك را بشکنم، با ضربه‌های تبر من می‌توانم شکم او را در پنااتورها و ژنراتورها بدرم. وجدان، وجدان من، حالا مفهومش چیست؟ مضحك است، آئینه دستی كوچك ناهنجاری که بچهره‌ام نزديك می‌کنم. آئینه‌ای برای منعکس کردن تصویر چشم. این چیست؟ هنگامیکه جهان در پای آئینه‌ای است که تا آسمان

می رود و سطح اقیانوس را می پوشاند، من می گویم... من می گویم... کلمات يك فرد شبیه صداهای يك موش است، درهمه منازل و بزرگ کلمات را می فروشند، کلمه آزادی را بخرید، کلمه عشق را بخرید، کلمه حقیقت را بخرید، بخرید، کلمه جهان را بخرید. کتابها، سیاحدهای بزرگی هستند، واندیشه ها، زیرسیکاری های تبلیغاتی روی میزهای کافه - اسنک بارها. همه چیز ممکن است، هیچ چیز ممکن نیست. اما از عمق کاخهای غنی خود، صاحبان جهان خوب می دانند چه چیزی ممکن است.

میخواهم باز شما بگویم، خود را آزاد کنید، همینطوری، با صدایی خفه. زنجیرها، غلها، دیوارهای زندانها، تنها چیزی که بچشم می خورد. اما زندانهای دیگری در همین موقع در عمق وجود زاده میشود، اطاقهایی کثیف که نمیتوان به آسانی از آنها گریخت. چه اهمیتی دارد؟ با صداهای همه صداهای از ته حلق، با کلمات و با حرکات دستها و رقصها و تکانهای شکم، بالرزیدن، رعشه، با مقدار زیادی آذرخش بگوئید: آزاده! آزاده! در محفظه های خود، ستمگران تصمیم گرفتند که جمعیت جهان فقط از غلامان باشد. آنها زمین را از شبکه سیمها و چراغهای برق پوشاندند. آنها همه جا دام گسترده اند، آنها جاده هایی ایجاد کردند تا اتومبیل های سریع روی آنها حرکت کنند و بدور خود بگردند. آنها بودند که بجهان اعلام جنگ دادند، آنها تصمیم گرفتند که مردم در کدام لحظه ها باید خود را بکشتن دهند. در کدام لحظه بهم عشق بورزند، چه موقع غذا بخورند، چه موقع بخوابند و چه موقع بنویسند. آنها تمایلات و ارضای تمایلات را اختراع کردند. آنها لذت را اختراع کردند، ترس را، و انقلاب را. آنها کجا هستند؟ کجا پنهان شده اند؟ گوشتخواران حریصی که در جمع کم شده اند، هرگز دیده نمیشوند، هرگز شنیده نمیشوند. آنها پشت اشیاء مخفی شده اند، پشت بساط گسترده ثروتها، پشت آینه ها و شیشه ها. در امان هستند. دست یافتن به آنها غیر ممکن است. به آهستگی، در طول قرون آنها جایگزین قدرتهای طبیعی شده اند. چیزی که آنها میخواستند، نابودی زبان درختها بود، زبان آب و آتش و زبان سنك. آنها طبیعتی ثانوی بوجود آوردند، هر عنصر این طبیعت ثانوی اختراع آنها است، جهانی تازه. به این طریق بود که حالا سیمان زمین را پوشانیده است، این سیمان سخت و غیر قابل نفوذ است، هیچ چیز از آن عبور نمیکند، نهرها در فاضل آب های بزرگ جریان دارند و آبشارها زندانی شده اند. تا عمق آسمان، تا عمق دریا،

تا عمق آتش فشان‌ها، يك مرد وجود دارد. پنجره‌هایی که روبویرانی باز میشوند مسدود شده‌اند. گردبادها در راهروهای آبرودیناميك میوزند، باران به‌مراه میلیونها قطره سیماب میبارد.

گاه انسانی یافت میشود که بی‌حرکت می‌ایستد و سعی می‌کند تا ببیند. او، در عمق بدنش، ریشه‌های گیاه آبی را که حرکت می‌کنند. حس می‌کند گیاه‌های طویل نرم که از تخته سنگی به تخته سنگ دیگر می‌روند. او چگونه میتواند، بداند؟ در مقابل چشمانش فقط نمایش سناریوی از پیش اندیشیده شده جریان دارد، نوعی فیلم، بله، که در آن زنها و مردها هنرپیشه هستند، خورشید، ماه، طاره‌های نئون، نورافکن‌ها، و جنگل‌ها و ساحل‌ها و جزیره‌ها آرایه‌های مقوایی هستند. بله، در مقابل چشمانش، در مقابل چشمان من. شخص چگونه می‌تواند با چشمان خود حقیقت را ببیند، زیبایی را، زندگی را، در حالیکه قبلاً چیزهایی که باید ببیند مشخص شده است و او حق ندارد جای دیگری را ببیند و دورتر را بنگرد؟ چشمان من وسیله تحقیقی برای ماشین‌های ستمگران است. چشمان من يك میلیاردیم قدرتی است که بر جهان حکومت می‌کند. کافی است! من دیگر چشمان خود را نمی‌خواهم، زیرا آنها به من خیانت می‌کنند، هر بار که در مقابل نوری پلك برهم می‌زنم، مقابل رنگی، فرمی، پلك برهم زدنم توسط دستگاهی ضبط می‌شود و دستگاه آنها را به‌منزمره مرکزی منتقل می‌کند. چشمان من ثابت می‌شوند و پلك برهم نمی‌زنند، مثل چشمان ماهی مرده، و به‌خلاء نگاه می‌کنند بدون اینکه کسی بداند. انسانی می‌ایستد و نگاه می‌کند. مقابل چشمانش، و مقابل گوشه‌هایش و مقابل دهانش و مقابل دستش. علامات از هر طرف پرواز می‌کنند، آنها در هوا مثل شعاع‌های آسمانی می‌گذرند. علاماتی که قدرتهای دیگران هستند و دستورهای بی‌نام هستند. علاماتی برای سلول‌های مطیع، علاماتی برای کورها، علاماتی برای حشره‌هایی که همه شبیه بهم هستند و روی زمین در يك جهت حرکت می‌کنند، سپس در جهتی دیگر، حشره‌هایی که از بس بهم شبیه هستند تقریباً نمی‌میرند حشره‌هایی که همه بيك چیز فکر می‌کنند، همه بيك کار می‌کنند، و همه بيك چیز می‌گویند.

انسانی که يك لحظه می‌ایستد و به‌دور خود نگاه می‌کند، ناگهان جهان در نظرش سیاه می‌شود. از این سرتا آن سرزمان، از این سرتا آن سرفضا او جز این معماری لایتناهی چیزی نمی‌بیند.

اما در میدان‌ها، زیرزمین‌ها، در خیابانهای شهرها، در ماشین‌های تحریر

مقدار زیادی خشونت و زیبایی، و مقدار زیادی هیجان وجود دارد. قوانین غیر قابل درکی در درون بتون و شیشه زاده می شود. قوانین، و حرکاتی که صاحبان جهان پیش بینی نکرده بودند. قدرت آزادی شکست ناپذیر و وحشتناک است. من مایلم روزی بتوانم همین را بیان کنم. خودتان را بکشید، یا ایمان بیاورید، زیرا این کلمات از اولین ثانیه زندگی در ما هست، اما فقط خودتان را آزاد کنید. خودتان را آزاد کنید. با نگاه ساده خود کسانی را که صاحبان نگاه هستند بکشید.

ترجمه: خسرو سمیعی

---

\*— Dupont—Fleischernann, Camel, buclsy stri ke, Louis cheskin, Ernest Ditcher-Rothschild, unilever-united Fruit, C. R. Haas Pierre Martineau-Dave ogilvy BNP, General Gigar. Co.— Guichord, Colgate, Gillette, Hachette Pironchelly, Wiggins.

هیش دوشمین

بدرود شب دوش! که چون ماه بر آمد  
ناخوانده نگارم ز در حجره در آمد  
زیر وزیر از غایت مستی و، چو بنشست  
مجلس همه از ولوله زیر وزیر آمد  
نقلم همه شد شکر و بادام، که آن بت  
با چشم چو بادام و لب چون شکر آمد.  
زان قد چو شاخ سمن و روی چو گلبرگ  
صد شاخ نشاطم چو در آمد به بر آمد  
از خجالت رویش به دهان تیره فرو شد  
هر ماه که دوش از افق جام بر آمد  
بودیم به هم در شده تا قامت مؤذن  
وان قامت مؤذن ز قیامت بتر آمد  
ما بی سروسامان ز خرابی و، زمانه  
فریاد همی کرد که : شبتان بسر آمد  
شب روز شود بعد نسیم سحر و دوش  
شد روز دلم شب چو نسیم سحر آمد .

(انوری ابیوردی)

## دوالیا

آقای وثاقي می ایستد و به اطراف خود نگاه می کند: حیوان پیدایش نیست. احساس خوشی دلش را بر می دارد. قدمهایش راحت و سبك از جا کنده می شود و از کنار درخت اقاقي جلو خانه اش می گذرد. جوانه های درخت اقاقي باز شده است و برگ های شفاف و كوچك، شاخه ها را پوشانده است و مثل این است که درخت با چراغ های سبز روشنی آذین بسته شده است.

آقای وثاقي به طرف ماشینش می رود و پشت فرمان می نشیند و توی آینه به قیافه خود نگاه می کند و به صندلی تکیه می دهد. خوشی و نشاطی که دلش را گرفته است ناگهان از بین می رود و پیش از آنکه بتواند در ماشین را ببندد حیوان مثل مهمان ناخوانده ای از ماشین بالا می آید و روی صندلی عقب جا خوش می کند.

آقای وثاقي آشفته حال خم می شود و دستش بی اختیار به طرف میله آهنی که زیر پایش افتاده است می رود اما نگاهش به درخت اقاقي می افتد که انگار چهل چراغی جلو خانه اش افروخته است. دستش را عقب می کشد و راست سر جایش می نشیند ماشین را روشن می کند و راه می افتد.

آقای وثاقي از توی آینه حیوان را می بیند که لهیده و بی حوصله روی صندلی پشت ماشین ولو شده است و نگاه خواب آلود و خسته اش را به بیرون دوخته است. دست و پایش می لرزد و آثار بیماری در سراپایش پیدا شده است.

آقای وثاقي راه بیرون شهر را در پیش می گیرد و در سرش می گذرد: «جمعه پیش چقدر هوا خوب بود، آفتابی و گرم، خوب می چسبید. کاش بچه ها همه شان بیایند، هفته پیش چند تا شان نیامده بودند. آدم میان آنها که هست راحت نفس می کشد. احساس می کند زنده است. عجب زندگی که»

داشتم‌ها . هر شب قمار، هر شب عرقخوری. حسابی حرام شده بودم. نه چیزی می‌خواندم نه جایی می‌رفتم، نه کسی را می‌دیدم. مرده‌شور...  
 آقای وثاقي صدای خرخر حیوان را می‌شنود و از توی آینه با بیزاری به او نگاه می‌کند. کثافت سراپای حیوان را گرفته است. توی خواب خودش را می‌خاراند و خرخر می‌کند. بار اولی نیست که توی ماشین خوابش می‌برد. آقای وثاقي در این هفته دوسه بار خوابیدن او را دیده است اما خرخر حیوان این بار بلندتر از همیشه است؛ انگار به خواب سنگینی فرو رفته است. وقتی بیدار است کنجکاوی شدیدی از خود نشان می‌دهد و چشمهای ریزش با حالتی عجیب خیره می‌شود و آقای وثاقي را به حالتی می‌اندازد که می‌خواهد فریاد بزند و او را مثل يك كهنه كثیف از کنار خود بردارد و به بیرون ماشین پرتاب کند.

يك ماه پیش، وقتی آقای وثاقي صبح از خانه‌اش بیرون می‌آید، حیوان دنبال او سوار ماشین می‌شود و روی صندلی عقب ماشین جا خوش می‌کند. آقای وثاقي هر چه سعی می‌کند که او را از توی ماشین بیرون کند، نتیجه‌ای نمی‌گیرد و به ناچار پشت فرمان می‌نشیند و به اداره می‌رود. تسوی پارکینگ اداره در ماشین را بازمی‌گذارد که بلکه حیوان شرش را بکند. اما عصر که از اداره برمی‌گردد سروکله حیوان دوباره پیدا می‌شود و سرجای قبلی خود، روی تشك عقب ماشین می‌نشیند و آقای وثاقي می‌کوشد که او را از ماشینش بیرون کند اما حیوان سروصدا راه می‌اندازد و آبروریزی می‌کند. آقای وثاقي از ترس رسوایی، او را به حال خود می‌گذارد و سوار ماشینش می‌شود و به سرعت از پارکینگ بیرون می‌آید و به جای خلوتی می‌رود و ماشین را نگه می‌دارد و پیاده می‌شود. ترکه‌ای از درختی می‌کند که حیوان را بزند و از ماشین بیرون آورد. حیوان تسلیم نمی‌شود و سروصدا راه می‌اندازد و مقاومت می‌کند.

آقای وثاقي او را از توی ماشین بیرون می‌کشد اما حیوان همچنان به او چسبیده است و رهایش نمی‌کند. اطراف آقای وثاقي می‌گردد و زوزه می‌کشد و سروصدا راه می‌اندازد. آقای وثاقي پاره سنگی از زمین برمی‌دارد و می‌خواهد بر سر او بکوبد، حیوان از جا می‌جهد و با يك پرش سریع به پشت آقای وثاقي می‌پرد و پنجه‌های قوی و استخوانی خود را دور گردن آقای وثاقي قلاب می‌کند و چنان بر پشت او می‌کوبد و به گردنش فشار می‌آورد که آقای وثاقي احساس خفگی می‌کند. دستش پایین می‌آید و پاره سنگ را می‌اندازد. خم می‌شود و زانو می‌زند و ناله‌اش بلند می‌شود و به التماس می‌افتد.

حیوانی است به بزرگی سگ گرگ، با حرکاتی فرز و چابک و عضلاتی محکم و نیرومند. روزهای اول آقای وثاقي فکر می کند که حیوان از نژاد سگ است، یکی از انواع گوناگون آن. دريك فرهنگ جانورشناسی تا پنجاه نوع از این نژاد را اسم برده اند و مشخصات و خصوصیات هر نوع را به تفصیل شرح داده اند. آقای وثاقي خصوصیات حیوان را با هر پنجاه نوع مقایسه می کند و متوجه می شود که شباهت حیوان با سگها اگرچه غیر قابل انکار است اما سطحی و ظاهری است و مشخصات واقعی حیوان در هیچيك از انواع مختلف نژاد سگها دیده نمی شود. رفتار حیوان شباهت عجیبی به رفتار سگها دارد به خصوص رفتار چاپلوسانه اش در برابر کسانی که لباس نو پوشیده اند و عطر و ادوکلن و کراوات زده اند، آقای وثاقي را کلافه می کند و پاك از جا در می برد. یکی از خصوصیات عجیب حیوان، راه رفتن به روی دو پا است. وقتی روی پاهای کج و معوج خود راه می رود، سینه اش را جلوم می دهد و سرش را بالا می گیرد و با سروصدای عجیبی آقای وثاقي را متوجه خود می کند، مثل این است که می خواهد راه رفتن خود را به نمایش بگذارد. دیگر از خصوصیاتش، قیافه های مختلفی است که به خود می گیرد و حالت های حقیرانه و مست عنصرانه ای که در موقعیت های گوناگون از خود نشان می دهد و صداهای عجیبی که به مقتضای وضع حال از حلقومش در می آورد.

آقای وثاقي کلافه و درمانده می شود و نمی داند چه کند. حیوان حساسیت عجیبی نسبت به کلافگی او دارد؛ هر چه آقای وثاقي کلافه تر و عصبانی تر می شود کنجکاوی حیوان شدت پیدا می کند؛ با سماجت همه جا دنبال او می رود، به حرفهای او با دقت گوش می دهد و در کارهای او مداخله می کند؛ مثل این است که هر چه می بیند و هر چه می شنود به خاطر می سپارد. يك دوبار آقای وثاقي حساسی از جا در می رود و دادش بلند می شود اما بی فایده است و حیوان جری تر و مزاحم تر می شود و نسبت به کارهای او بیشتر کنجکاوی و واکنش نشان می دهد.

گاهی چند ساعتی آقای وثاقي را به حال خود می گذارد و غیبش می زند اما پیش از آنکه آقای وثاقي طعم آزادی و راحتی را بچشد دوباره پیدایش می شود و سر جای خود، توی ماشین می نشیند و با کنجکاوی بیشتر حرکات او را زیر نظر می گیرد و بر رفت و آمدها و معاشرت های او نظارت می کند و اراده او را به اختیار خود می گیرد.

آقای وثاقي کم کم متوجه می شود که بعضی از مردم گرفتاری او را پیدا کرده اند اما حس می کند که اغلب، گرفتاری خود را مثل مرض مهلکی، مثل

خوره و کوفت، از هم پنهان می کنند؛ مثل این است که به عللی و اهمه دارند یا خوش ندارند کسی متوجه گرفتاری آنها بشود. یکبار در خانه آشنایی، حیوانی شبیه حیوان محافظ خودش می بیند اما وقتی راجع به آن صحبت می کند رنگ از صورت آشنایش می پرد و به کلی اظهار بی اطلاعی می کند و وجود حیوان را در خانه اش منکر می شود. یکبار هم وقتی بی خبر وارد اتاق مدیر کلشان می شود، به نظرش می رسد که به جای آقای مدیر کل که در حال صحبت کردن با تلفن است، حیوانی شبیه حیوان محافظ او نشسته است، به خصوص حالت چشمها و حرکات قیافه اش شباهت عجیبی با حیوان او دارد اما به محض دیدن او، حالت قیافه و چشمها عوض می شود و حیوان در وجود آقای مدیر کل ناپدید می شود و آقای مدیر کل بادستپاچکی تلفنش را قطع می کند و با عصبانیت شدیدی سراو داد می زند که چرا بدون خبر و بی کسب اجازه به اتاق او آمده است.

آقای وثاقي بتدریج متوجه شباهت هایی می شود و به نظرش می رسد که حرکات و حالت چشمهای بعضی از همکارهایش و گروهی از مردم که سر راهش اینجا و آنجا می بیند، شبیه حالت چشمهای حیوان محافظ اوست، انگار حیوانی در وجودشان حلول کرده است. عجیب تر این است که گاهی آقای وثاقي توی آینه حالتهایی از قیافه حیوان را در صورت خود می بیند. آقای وثاقي یکه ای می خورد و چشمهایش خیره می شود و حالت کسی را پیدا می کند که ناگهان توی پیراهن تازه شسته خود، شپش گنده کثیفی ببیند.

حیوان هر روز بیشتر پیله می کند و جری ترمی شود و در کارهای او خودش را داخل می کند. آقای وثاقي دیگر نمی تواند پیش خود افتخار کند که انسان آزادی است و هر کاری را که دلش به آن رضا می دهد، بکند.

روزهای اول با حيله و تزویر می خواهد او را از سر خود وا کند اما حیوان مزاحمتش بیشتر می شود و بیشتر خودش را به او نزدیک می کند. آقای وثاقي بهر وسیله ای متوسل می شود که حیوان را از سر راه خود بردارد و موفق نمی شود. دست آخر در ناامیدی دست به عرق خوری می زند تا وجود حیوان را از یاد ببرد اما يك شب وحشتش می گیرد. يك شب که از مجلس قماري برمی گردد و تریاك مفصلی کشیده است، حیوان به او می آویزد و به سختی تلاش می کند که در تن او فرو برود و با او یکی بشود. لرزشی سراپای آقای وثاقي را می گیرد و با تمام قدرتش می جنگد و حیوان را به زمین می زند و زیر لگد خود می گیرد و می کوبد. حیوان می گریزد و چند ساعتی او را راحت می گذارد.

روز بعد که آقای وثاقي به کتابخانه می رود، بر حسب تصادف کشف می کند

که حیوان از کتابخانه خوشش نمی آید و در تمام مدتی که آقای وثاقي کتابی را می خواند یکنوع حالت بی قراری و بی حوصلگی در حرکاتش ظاهر می شود. چند روز بعد که آقای وثاقي بعد از مدتها با دوستان قدیمی خود بیرون می رود بازهمین حالت بی قراری در حرکات حیوان پیدا می شود.

شوق و نشاط به خواب رفته ای، دوباره در وجود آقای وثاقي بیدار می شود. کتاب می خواند و با دوستان قدیمی معاشرت می کند. دیگر رغبتی در خودش نمی بیند که مثل گذشته به خانه همکارهای اداره اش برود و عرق بخورد و قمار بزند، روزهای تعطیل ماشینش را برمی دارد و به پاتوقشان می رود. پاتوقشان، جای خلوتی بیرون شهر است. دوستانش در آنجا جمع می شوند و خاطره های بزرگ گذشته را دوباره زنده می کنند و با امیدواری بسیار راجع به آینده حرف می زنند؛ حتی گاهی با هم سرود می خوانند، سرودی که یادآور روزهای بزرگ و آزادگی هاست و امیدها و آرزوهای تازه ای را در دل آنها بیدار می کند. آقای وثاقي دوست دارد کنار دره ای بنشیند و به شرشر مطبوع جریان آبی که از زیر پایش می گذرد گوش دهد. حیوان گوشه ای کز می کند و چرت می زند یا بی قرار و کلافه به این طرف و آن طرف می رود و زوزه می کشد. دیگر از آن تنیدی و خشونت در رفتارش اثری نمانده است. به سگ گر پیری می ماند که قدرت و هیبت خود را از دست داده است.

آقای وثاقي در گوشه ای، ماشین را نگه می دارد و پیاده می شود و با قدمهای آهسته به طرف دره می رود. دوستانش هنوز نیامده اند. هنوز خیلی زود است و شوق و رغبت دیدارشان آقای وثاقي را يك دوساعتی زودتر به اینجا کشانده است. ناگاه آقای وثاقي متوجه می شود که برخلاف همیشه صدای پای حیوان و نفسهای کشدار او را پشت سر خود نمی شنود. برمی گردد و می بیند که حیوان توی ماشین نشسته است و میلی به بیرون آمدن از خود نشان نمی دهد. پیدا است که رودخانه و دره های خاموش دوروبر رغبتی در او بیدار نمی کند. آقای وثاقي می رود و روی سنگی، کنار دره می نشیند.

همه جا خلوت است و غیر از آقای وثاقي هیچکس در آن دوروبرها نیست. آفتاب گرم و دلچسب، به صورت آقای وثاقي می تابد. نشاط دلنشینی به سراپای او راه می یابد. آقای وثاقي پاهایش را دراز می کند و تکیه به سنگی می دهد و خودش را به زیبایی طبیعت و تأثرات مطبوعش می سپارد، تأثراتی که در روح او احساس عمیق و آرامش بخشی به جا می گذارد.

آقای وثاقي ناگهان از صدای ضجه های حیوان به خود می آید. حیوان را می بیند که بی تاب و بی قرار به این طرف و آن طرف می رود و خودش را

به سنگ و خاک می زند و صداهای غریبی از خود در می آورد؛ مثل این است که کلافه و سرگشته است و گیج و منگ شده است. با قیافه درهم شکسته و رنجور به طرف آقای وثاقي می آید و با چشمهای التماس آمیزی به او نگاه می کند و پوزه به کفشهای او می مالد و می کوشد که او را از جا بلند کند؛ بعد که ناامید می شود شروع می کند به دویدن و این طرف و آن طرف گشتن. بد حال و افسرده است و ناله های عجیبی از حنجره اش بیرون می آید. دره را پایین می رود و اطراف رودخانه را می گردد و دوباره به سرعت بالای آید و به دنبال خود گرد و خاک هوا می کند و به این طرف و آن طرف می دود و روی سنگ و خاک می غلتد و به خود می پیچد.

بهار است. دره یکپارچه سبز است. گلهای وحشی، کنار رودخانه را آذین بسته است. رودخانه لبالب از آب است. آب غران و کف آلود پشت تپه ای می پیچد.

آقای وثاقي کنار دره نشسته است و جریان افکارش با طبیعت آرام سازگار شده است. ناگاه از صدای زوزه در دناکی به خود می آید. حیوان را می بیند که از بالای سنگی توی دره می لغزد و روی هوا پرتاب می شود و دست و پا زنان پایین می رود و با سنگینی میان رودخانه می افتد. آب با سرو صدا بالا می جهد و او را در خود می کشد.

آقای وثاقي از جا بلند می شود و از دره پایین می رود و کنار رودخانه می ایستد. دیگر اثری از حیوان نیست. آب او را غلتانده و با خود برده است. صافی هوا خیره کننده است. آسمان مثل آینه می درخشد.

تصویر آقای وثاقي توی آبگیر کنار رودخانه می افتد. آب آبگیر صاف و زلال است و خورشید، گرم و شعله ور، از میان آن زبانه می کشد. آقای وثاقي زانو می زند و افسون شده جلو آبگیر می نشیند و به صورت خود خیره می شود: صورتش ته آب نشسته است، صورتی آرام و روشن که مدتهاست پاکی و پاکیزگی را در هیچ آینه ای ندیده است.

جمال میرصادقی

بهار ۵۰

## پل والری

۴

درباره این «کل جهان» کافست که به نادانی خودمان اعتراف کنیم. که واضح است، اما انسان احساسات خود را بصورت بت نقش می‌کند.

«او عشق را بر سکویی قرار می‌دهد و مرگ را بر سکویی دیگر. بر بلندترین سکوها آن چیزی را قرار می‌دهد که نمی‌داند و نمی‌تواند بداند و حتی هیچ مفهومی از آن در دست ندارد.»

مباحثات فلاسفه معطوف به طبیعت اشیاء نیست، بلکه درباره روابط کلماتی است که چون سخت انتزاعی هستند خالی و نامشخصند. واقع‌گرایان<sup>۱</sup> و نام‌گرایان<sup>۲</sup>، ایده‌آلیست‌ها و ماتریالیست‌ها، بازیکنان بازی‌های ذهنند. در این بازی‌های شطرنج، هر کسی مهره‌های خود را طبق قواعد پذیرفته‌شده جلو می‌دهد. «درپایان، هیچ چیزی ثابت نشده است مگر اینکه «الف» بازیکنی است ماهرتر از «ب».

طبعاً فلاسفه جواب خواهند داد که اندیشیدن درباره فلسفه، خود کار فلسفی است. اما گمان نمی‌کنم که «والری» به آنها اجازه دهد که از این راه انحرافی خود را نجات دهند. زیرا فلاسفه با هم مباحثه می‌کنند تا برتری کلمه‌ای را بر کلمه دیگر تأمین کنند و روش «والری» که کاملاً با آنها متفاوت است مبتنی بر این نکته است که هیچ‌یک از این کلمات به مفهوم دقیقی راه نمی‌دهند. در برابر فیلسوف، هرگز نباید از فهمیدن ترس داشت، بلکه باید بشدت از فهمیدن ترسید.

آنچه انسان به هنگام گفتن اینکه روح جاودانی است، «واقعاً» می‌اندیشد همیشه امکان دارد بوسیله جمله کم‌مدعتری بیان شود... هر بیان ماوراءالطبیعه از این نوع را می‌توان بعنوان نارسائی و ناتوانی زبان تلقی کرد و ظاهراً تمایلی شمرد به افزودن حجم اندیشه و خلاصه از عبارتی که ساخته‌ایم انتظار دریافت چیزی بیشتر از آنچه به هنگام ساختن به آن داده‌ایم.

«زمان، فضا و بی‌نهایت کلمات مزاحمی هستند. هر جمله‌ای که دارای دقت و صراحت باشد آنها را کنار می‌گذارد.» بیشتر مسائلی که «ماوراءالطبیعه» خوانده می‌شوند در واقع مسائل زبانند و زائیده زودباوری. این سؤال که اگر واقعیت وجود داشته باشد، بعضی از فلاسفه چکار می‌کنند، درست مانند اینست که از خود پرسیم آیا آن متر مقیاس که در «مدون»<sup>۱</sup> گذاشته شده، واقعاً یک متر است یا نه؟

آیا چه چیزی بمایاد داده‌اند؟ تاریخ... «تاریخ خطرناک‌ترین محصولی است که شیمی ذهن ببار آورده است. زمینه‌های آن شناخته شده است: ملت‌ها را در رؤیا فرو می‌برد و سرمست می‌سازد، خاطرات دروغ برایشان می‌سازد، عکس العمل‌های آنها را تشدید می‌کند، زخم‌های کهنه آنها را محفوظ نگه می‌دارد، در لحظات آرامش آزارشان می‌دهد. آنها را به هذیان عظمت یا جنون آزار رهبری می‌کند و ملت‌ها را تلخ و تحمل‌ناپذیر و بیهوده می‌سازد.»

آیا تاریخ برای اینکه رفتار ملت‌ها را به آنها تلقین کند، لااقل روش قاطعی دارد؟ بهیچوجه. شناختن آن غیرممکن است. مورخان انقلاب فرانسه بین خودشان توافق می‌کنند «همانطور که دانتون با روبسپیر توافق می‌کرد، منتها با نتایجی نه چندان سهمناک، زیرا خوشبختانه گیوتین در اختیار مورخان نیست.»

دسام نقاش معروف برای والری تعریف کرده است که روزی همراه مادرش به دیدار «مادام لوبا»<sup>۲</sup> بیوه نماینده معروف کنوانسیون رفته بود. «مادام دگا» بدیدن تصاویر «روبسپیر»، «کوتون»<sup>۳</sup>، و «سن ژوست بر دیوار سرسرای خانه، نتوانست خودداری کند و با وحشت فریاد کشید:

— چه؟.. شما هنوز تصاویر این درنده‌ها را نگه داشته‌اید؟..

«مادام لوبا» با شور و هیجان پاسخ داد:

— خاموش شو «سلس‌تین»، اینها قدیسانند!

عین همین گفتگورا بین میشله و ژوزف دومستر<sup>۱</sup> یا بین «تن»<sup>۲</sup> یا آقای اولار<sup>۳</sup> هم می توان فرض کرد. «هر مورخ عصر تراژیک يك سر بریده بطرف ما دراز می کند که وسیله برتری اوست».

با اینهمه حوادث تاریخی اصیلی هستند که همه مورخ ها در آنها توافق دارند. شارلمانی در سال هشتصد تاج امپراطوری بر سر نهاد و جنگ «مارینیان»<sup>۴</sup> روز ۱۵ سپتامبر ۱۵۱۵ اتفاق افتاد.

بلی، اما انتخاب بین حوادث و مدارك به مورخ امکان میدهد که تاریخ را بر طبق عقاید قبلی و طرفداریهای خود تعریف کند، تاریخ هر چیزی را که نویسند گانش بخواهند توجیه می کند، هیچ چیزی را بطور دقیق و جدی یاد نمی دهد زیرا همه چیز را در خود دارد و از هر چیز مثالی می دهد. والری می گوید هیچ چیزی مضحك تر از سخن گفتن از «درسهای تاریخ» نیست. همه سیاست ها و همه اصول اخلاقی و همه فلسفه ها را می توان از آن بیرون کشید.

بخصوص تصور این که تاریخ می تواند آینده را پیش بینی کند دیوانگی است. سالخورده گان بما می گویند که «تاریخ تکرار می شود و پیوسته در آن همه چیز از سر گرفته می شود». اولاً این حرف قابل اعتراض است. بفرض اینهم که چنین چیزی «بطور کلی» درست باشد، در جزئیات کاملاً نادرست است و در نتیجه هر گونه پیش بینی را بی معنی می سازد. والری بهنگام صحبت با دانش آموزان «ژانسون دوسایی»<sup>۵</sup> می کوشد برای آنها تشریح کند که در سال ۱۸۸۷ وقتیکه سن و سال آنها را داشت چگونه بود و به آنها نشان دهد که با توجه به صورتی که دنیای آن زمان در نظر او داشت غیر ممکن بود پیش بینی کند که دنیای آینده چگونه خواهد بود.

«در سال ۱۸۸۷، فضا مخصوص پرنده ها بود. اجسام جامد هنوز جامد بودند و اجسام حاجب ماوراء هنوز حاجب ماوراء بودند. نیوتون و گالیله در کمال صلح و صفا حکومت می کردند. فیزیک کامیاب بود و هر آنچه کشف کرده بود مطلق شمرده می شد. زمان با روزهای آرامی جریان می یافت... فضا بی پایان و همسان جلوه می کرد. اکنون همه اینها رؤیا و غباری بیش نیست. همه اینها مانند نقشه اروپا و منظرة کوچه های ما عوض شده است... بزرگترین دانشمندان یا حسابگرانه ترین سیاست سال ۱۸۸۷ آیا می توانستند آنچه را که ما اکنون پس از ۴۵ سال محقر می بینیم، حتی در خواب ببینند؟.. حتی نمی توان تصور کرد که چه فعالیت

1- J. de Maistre

2- Taine

3- M. Aular

4- Marignane

5- Janson-de-Sailly

ذهنی عظیمی با استفاده از تمام مواد تاریخی گرد آمده در سال ۱۸۸۷ و با آشنائی کامل و عالمانه با گذشته، می توانست تصویری ولو ابتدائی و تقریبی را از آنچه اکنون در ۱۹۳۲ وجود دارد، نتیجه گیری کند.

علوم با اصطلاح محسوس بما اجازه میدهند که درون سیستم بسته‌ای را تا درجه معینی پیش بینی کنیم، اما در تاریخ جدا کردن سیستم‌ها درست مانیست و حد و درجه نیز بما تحمیل شده است. و نیز هر گونه پیشگوئی دروغی بیش نیست «ما عقب عقب وارد آینده می شویم»، تاریخ علم نیست، بلکه هنر است و در میان ربه النوع‌های هنر جای خاص خود را دارد. بدینسان «والری» آنرا دوست داشتنی می شمارد اما می گوید که باید در جای خود نگهش داشت. بمحض اینکه انسان ادعا کند که می خواهد از این گذشته ناشناس استفاده کند و از تأثیرات آن روی آینده‌ای غیر قابل پیش بینی خبردار شود، قافیه را باخته است. اگر بنا پارت با ماجرای سزار و سوسه نشده بود نمی گذاشت که عنوان امپراطوری به او بدهند. «او دوستدار پرشور نوشته‌های تاریخی بود. و این مرد که برای خلاقیت ساخته شده بود خود را در دور نمای گذشته گم کرد. از همان زمان که تغییر مسیر تاریخ را رها کرد، به انحطاط گرائید.»

با اینهمه والری مفید بودن اندیشیدن به گذشته را، بصورتی منفی، قبول دارد. «.. شکست فراوان پیش بینی‌های بسیار قاطع را بما نشان میدهد و برعکس سودهای يك آمادگی کلی و دائمی را که بدون ادعای خلق و یا تغییر مسیر حوادث - که پیوسته ناگهانی و نامنتظر اند - به انسان اجازه میدهد که اغلب علیه نامنتظر اقدام کند.» اما اینگونه درس‌ها بیشتر اخلاقی جلوه می کنند تا علمی.

اشتباه بزرگ قرن نوزدهم - که از پیروزیهای عملی علوم محسوس سرمست بود - عوضی گرفتن روشهای این علوم بود با روشهای علوم ساختگی که به آنها نام روانشناسی و جامعه‌شناسی داد. علم چیزهای ساده وجود دارد و هنر چیزهای پیچیده. وقتی علم در میان است که متغیرها قابل شمارشند و تعدادشان کم و ترکیباتشان صریح و مشخص. «در حالیکه در علوم طبیعی، به دیدار ساده اشیاء، يك دقت و بررسی «آفاقی» اضافه شده بود، در «علوم تاریخی و سیاسی»، خواستیم که بین روشهای «انفسی» و نتیجه گیری‌های «آفاقی» همزیستی ایجاد کنیم. تاریخ و فرزند آن «سیاست» نیز باید با همان دقتی که در مورد فلسفه عمل شد باید پائین کشیده شوند و بنای عظیم‌شان ویران شود. « نمی توان به

سیاست پرداخت مگر با سخن گفتن از مسائلی که هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند بگوید که از آنها خبردار است. برای اظهار عقیده درباره اغلب مسائلی که سیاست مطرح می‌کند یا بایسد بی‌اندازه ابله بود یا بی‌اندازه ناسدان. «و گذشته از آن: «سیاست در آغاز فن بازداشتن مردم بود از دخالت در آن چیزی که به خودشان مربوط است... در روزگاران بعد فن دیگری نیز بآن اضافه شد و آن عبارت است از واداشتن مردم به تصمیم درباره چیزی که قبولش ندارند.»

اکنون بر لوح ما چه چیزی باقی می‌ماند؟ علم؟ و آن عبارت است از مجموعه‌ای از نسخه‌ها و دستورالعمل‌ها که پیوسته موفقیت آمیزند و از اینرو مفید و قابل احترامند، اما «باقی همه ادبیات است». برخلاف آنچه انسان‌های نسل زولا، ساده لوحانه فکر کرده بودند، علم مفهوم دنیا را همراه نمی‌آورد. و هرگز هم نخواهد آورد. هیچ چیزی جهان را تشریح و بیان نخواهد کرد، زیرا جهان يك مفهوم اساطیری است.

«چگونه می‌توان چیزی را تعریف کرد که مخالف هیچ چیز نیست، هیچ چیزی را کنار نمی‌گذارد، و شبیه هیچ چیز نیست؟ اگر به چیزی شبیه بود دیگر کامل نبود.»

دیگر چه باقی می‌ماند؟ عقل سلیم؟ «عقل سلیم خاصیت و استعدادی است که از قدیم بر طبق آن وجود تضادها را با کمال قدرت رد و انکار می‌کردیم. عقل سلیم ادراکی است کاملاً محلی. علوم، روز بروز، آنرا بهم می‌ریزند، زیر و رو می‌کنند و گول می‌زنند. مفهوم کلی فقط بدرد بی‌خبران می‌خورد. ارزش وضوح و یقین متوسط به صفر رسیده است... تقریباً همه رؤیاهای افسانه‌ای ما - پرواز، ظهور چیزهای مخفی، انتقال گفتگو به نقطه دور دست... و آنهمه غرابتی که حتی در خواب هم نمی‌دیدیم، اکنون از صورت محال بودن و خیالی بودن درآمده است. «افسانه وارد بازار شده است.» عقل سلیم امروزه به وضوح بی‌آبرو شده است. و اگر واقعاً اینطور به تساوی تقسیم شده باشد دیگر نمی‌توان به آن افتخار کرد.

بدین ترتیب، فکر جدی و دقیق، همه چیزهایی را که بوجود آورده، یکی بدنبال دیگری دور می‌اندازد. شارل دو بوس<sup>۱</sup> از خود پرسیده است: «آیا در

اعماق ادراك و فراست «والری» نوعی نیهیلیسم وجود ندارد؟  
 «در نظام ذهنی، هیچ نمایش فجیعی، معظم‌تر از نمایش اندیشه و تفکری  
 نیست که بر اثر حدت خویش، به نیستی و انکار خویش تن می‌انجامد. در حقیقت،  
 حکومت تنهایی و نومیدی مطلق در همینجا است.»  
 اما خواهیم دید که در همین تنهایی، «والری» مدینه خویش را بنامی کند  
 که مدینه انسانهای متمدن است.

ناتمام ترجمه: رضا سید حسینی

## «جهان نور»

جهان نورم و از نوریان جدا شده‌ام  
 بسان تیر ز شست قضا رها شده‌ام  
 دودسته تیغم و سرتا به پا برون ز نیام  
 حواله بر رخ گردون بی‌حیا شده‌ام  
 چو تیر بی‌هدف آواره جهان خودم  
 هزار بار ز خود رفته و خطا شده‌ام  
 چو موج دست‌تهی دارم از هجوم حباب  
 بسان بحر پر از کاسه گدا شده‌ام  
 میانه صدف روزگار چون گوهر  
 «ضیا» خوشم که چه خاموش و بی‌صدا شده‌ام

**ضیاء قاری زاده**

(شاعر معاصر افغانستان)

جمشید گیو ناشویلی

## ایران شناسی در گرجستان

ملت گرجستان از دیرزمانی با فرهنگ و ادبیات غنی ایران زمین آشنا بوده است. در قرنهای گذشته شاهکارهای ادب فارسی به زبان گرجی ترجمه شده چنانکه بعضی از آنها همعصر خود مؤلفین بوده و بدین جهت امروز برای تصحیح متون فارسی دارای اهمیت می باشند. ولی ایجاد و بسط ایران شناسی بمعنای جدید از سال ۱۹۱۸ میلادی یعنی سال تأسیس دانشگاه تبیلیسی آغاز می گردد.

اولیای امور و مؤسسين دانشگاه بتروبیج و توسعه خاورشناسی، منجمله ایران شناسی در گرجستان اهمیت بزرگی قائل بوده و همیشه در نظر داشتند که استفاده از منابع و مآخذ ادبی و تاریخی بسیار غنی ملل شرق و مخصوصاً تألیفات بزرگان ایران برای بررسی و روشن گردانیدن بسیاری از مسائل مربوط به حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گرجستان دوران فتودالیسم خیلی مؤثر و کاملاً ضروری است.

از روزهای اول تأسیس دانشگاه تبیلیسی اقدامات و فعالیت های مفیدی از جهت تدریس و تعلیم زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران انجام می گرفت. مخصوصاً پس از تأسیس دانشکده خاورشناسی دانشگاه در سال ۱۹۴۵ میلادی مطالعات در این زمینه روز به روز رونق بیشتری پیدا کرد. در پرتو حسن نیت اولیای امور دانشگاه کوششهایی در تهذیب و تکمیل و ترویج ایران شناسی و منجمله تدوین و نشر کتب درسی انجام گرفت که مورد توجه و اعتنای متخصصین واقع شد. در این زمینه کتب ذیل رامی توان نام برد: «منتخبات فارسی»، و پوتوریدزه<sup>۱</sup> (۱۹۴۶)؛ «تاریخ ادبیات فارسی» در دو جلد د. کوبیدزه<sup>۲</sup> (۱۹۴۶-۱۹۴۷)؛

«دستور زبان فارسی» یو. آبولادزه<sup>۳</sup> (۱۹۵۳)؛ «منتخبات فارسی» د. کوبیدزه در دو جلد (۱۹۶۴-۱۹۶۷)؛ و «منتخبات فارسی» خانم ل. توشی شویلی<sup>۴</sup> برای سال اول دانشگاه (۱۹۷۰). اینک چاپ جلد اول «منتخبات متون تاریخی فارسی» تدوین ج. گیوناشویلی<sup>۵</sup> و د. کاتسی تادزه<sup>۶</sup> نزدیک با تمام می باشد. در زمان حال بنگاههای فعال ایرانشناسی گرجستان عبارتند از کرسی فیلولوژی ایرانی (رئیس د. کوبیدزه)، کرسی زبانشناسی (رئیس گ. آخولدیان)<sup>۷</sup> و کرسی تاریخ ممالک شرق (رئیس و. گاباشویلی)<sup>۸</sup> در دانشگاه؛ شعبه فیلولوژی فارسی (رئیس م. تودوا)<sup>۹</sup>، شعبه زبانهای هند و ایرانی (رئیس ج. گیوناشویلی) و شعبه تاریخ قرون وسطی ممالک شرق (رئیس و. گاباشویلی) و شعبه تاریخ معاصر ممالک شرق (رئیس ا. گ. گیوناشویلی)<sup>۱۰</sup> در انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری گرجستان. بعضی از مسائل ایرانشناسی در انستیتوی ادبیات فرهنگستان علوم، انستیتوی نسخ خطی فرهنگستان علوم و انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم مورد مطالعه و بررسی قرار می گیرند.

یکی از مطالب مهم مورد تحقیق ایرانشناسان گرجستان بررسی کلمات مأخوذ از فرس قدیم، فارسی میانه و دری می باشد. در طی قرون متمادی گرجستان روابط بس نزدیکی از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با ایران داشت. در نتیجه این تماسها بسیاری از واژههای زبان فارسی دورههای مختلف در زبان گرجی مستقر و متداول گشته است. مطالعه اینگونه کلمات نه فقط برای روشن گردانیدن مسائل تاریخ زبان گرجی ضروری است بلکه برای بررسی نکات جالب فونتیک تاریخی و صرفی خود زبان فارسی نیز مفید می باشد. در این زمینه تحقیقات زیادی بعمل آمده ما اینجا فقط بذکر کتاب خانم م. آندرونیکاشویلی<sup>۱۱</sup> - «رساله روابط زبانهای ایرانی با گرجی» (۱۹۶۶) اکتفا می کنیم. این کار علمی نفیس شامل کلمات مأخوذه از فرس قدیم و زبانهای فارسی میانه می باشد.

دیگر از مباحث مهم تحقیقاتی مسائل اشتقاق، ترکیبات لغات، لهجه شناسی و فونتیک زبان فارسی است: کتاب خانم ت. چخهئیدزه<sup>۱۲</sup> «کلمات مرکب

3- Y. Abuladze

4- L. Tushishvili

5- J. Giunashvili

6- D. Katsitadze

7- G. Akhvlediani

8- V. Gabashvili

9- M. Todua

10- O. Gigineishvili

11- M. Andronikashvili

12- T. Chkheidze

زبان فارسی، در سال ۱۹۶۹ به چاپ رسید يك سلسله مقالات خانم ل. توشی شویلی درباره مختصات فونتیکی و صرفی لهجه‌های شیراز، اصفهان و سمنان نیز منتشر گردیده است. فعالیت علمی چندین ساله گ. آخولدیان در زمینه مطالعات مسائل فونتیک، لغات و لهجه شناسی زبان «اوستی» (Ossetic) در کتاب «منتخبات کارهای علمی درباره زبان اوستی» (۱۹۶۰) جمع آوری شده است. ش. گاپرینداشویلی<sup>۱۳</sup> و ج. گیونا شویلی در کتاب «فونتیک زبان فارسی» (۱۹۶۴) اصوات زبان فارسی را بوسیله اشعه مجهول، اسیلوگراف و تجزیه طیفی مورد مطالعه قرار دادند. ضمناً تعبیر فونولوژیک این اصوات که با استفاده از ماشینهای حساب سریع العمل صورت گرفته است در کار علمی ج. گیونا شویلی «سیستم فونمهای زبان فارسی» (۱۹۶۵) به چاپ رسید.

مبحثی که همیشه مورد توجه خاص ایران شناسان ما قرار دارد روابط ادبی ایران با گرجستان است. چنانکه گفته شد شاهکارهای ادب فارسی در طی قرون و سطر به زبان گرجی ترجمه شده و تطبیق و مقایسه روایات گرجی بامتون فارسی، معلوم کردن مختصات سبک ترجمه‌های گرجی و اهمیت آنها برای بررسی مآخذ فارسی توجه دانشمندان را بخود جلب می‌کند.

اثر جاویدان فردوسی و نوشته‌های مقلدین و اقتباس کنندگانش در طی قرون ۱۸-۱۵ میلادی بوسیله چند نفر بنظم و نشر گرجی درآمده است. جلد اول روایات گرجی شاهنامه در ۱۹۱۶ باهتمام یو. آبولادزه چاپ شد. جلد دوم این روایات زیر نظریو. آبولادزه، آ. بارامیدزه<sup>۱۴</sup>، که که لیدزه<sup>۱۵</sup>، پ. اینگوروکوا<sup>۱۶</sup> و ا. شانیدزه<sup>۱۷</sup> در سال ۱۹۳۴ منتشر شد. جلد سوم این روایات را د. کوبیدزه آماده چاپ کرده است و بزودی بدست خوانندگان خواهد رسید. پرکارترین ایران شناس گرجستان د. کوبیدزه تحقیقات مفصلی درباره شاهنامه و روایات گرجی آن بعمل آورده است. نتیجه فعالیت ثمربخش ایشان در کتاب روایات گرجی شاهنامه و مآخذ فارسی آنها منعکس شده است. این کار علمی پرارزش در سال ۱۹۵۹ چاپ شد. در اینجا مناسب است که از کتاب «فردوسی و

13- Sh. Gaprindashvili

14- A. Baramidze

15- K. Kekelidze

16- P. Ingorokva

17- A. Shanidze

شاهنامه او، (۱۹۳۴) تألیف ا. بارامیدزه نیز نام ببریم.  
در کار تحقیق منظومه فخرالدین گرگانی «ویس و رامین» و ترجمه گرجی آن که در قرن ۱۲ میلادی انجام داده شده موفقیت‌های بزرگی نصیب ایرانشناسان گرجی گردیده است. بقول شادروان سعید نفیسی ترجمه گرجی این منظومه برای تصحیح متن فارسی «منت‌های اهمیت را دارد». بسیاری از متخصصین ما در این زمینه تحقیقات دامنه‌داری کرده و کتب و مقالات متعددی به چاپ رسانیده‌اند ولی ما فقط بذکر دو کتاب اکتفا می‌کنیم: چاپ ترجمه گرجی در سال ۱۹۶۲ و انتشار متن انتقادی فارسی منظومه بوسیله «بنیاد فرهنگ ایران» در ۱۹۷۱. هر دو کتاب را ا. گواخاریا<sup>۱۸</sup> و م. تودوآ برای چاپ آماده کرده‌اند.

«کلبله و دمنه» واعظ کاشفی را چند نفر در طی قرون ۱۸-۱۶ ترجمه کرده‌اند. تحلیل این روایات در کار علمی ا. بارامیدزه بنام «روایات گرجی کلبله و دمنه» (۱۹۴۵) داده شده است. کتاب دیگری نیز در این زمینه بوسیله م. تودوآ در سال ۱۹۶۷ به چاپ رسید.

ایرانشناسان گرجستان تتبعات زیادی برای پیدا کردن مآخذ و تحقیق متون «کتاب بهرام گور»، «یوسف وزلیخا»، «لیلی و مجنون»، «بختیارنامه»، «سندبادنامه» و غیره که در قرون ۱۸-۱۶ میلادی بگرجی ترجمه شده بعمل آورده‌اند. در خاتمه این فصل باید خاطر نشان ساخت که بسیاری از مسائل مهم روابط ادبی و فرهنگی ایران و گرجستان در کتاب ذیقیمت د. کوبیدزه «روابط ادبی گرجستان و ایران» (۱۹۶۹) مطرح شده است.

کتاب‌هایی که در مسائل ادبیات شناسی به چاپ رسیده از این قرار است:  
«تاریخ ادبیات فارسی» در دو جلد تألیف د. کوبیدزه (۱۹۴۶-۱۹۴۷)،  
مجموعه مقالات «رودکی» باشتراك وزیر نظر د. کوبیدزه (۱۹۵۷)، مجموعه  
مقالات «جامی» باشتراك وزیر نظر د. کوبیدزه (۱۹۶۴)، «نثر بدیع صادق هدایت» تألیف ت. که‌شلاوا<sup>۱۹</sup> (۱۹۵۷)، «نثر بدیع سعید نفیسی» تألیف خانم ل. گیوناشویلی<sup>۲۰</sup> (۱۹۶۶)، «نظم سعید نفیسی» از خانم ل. گیوناشویلی (۱۹۷۱)،

18- A. Gvakharia

19- T. Keshelava

20- L. Giunashvili

بغیر از کتابهای مذکور يك سلسله مقالات درباره شرح احوال و خلاقیت نظامی، سعدی، حافظ، دهخدا، بهار، جمالزاده، فرخی یزدی، نیمایوشیج و دیگران منتشر شده است.

چنانکه ذکر شد مطالعه منابع تاریخی ایران برای روشن گردانیدن مسائل مربوط بحیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گرجستان دوران فتودالیسم کاملاً ضروری است، لذا ایران شناسان گرجستان توجه شایانی بغرا گرفتن مآخذ واستخراج اطلاعات مربوط مبذول داشته اند. اینجا در حله اول باید خدمات مرحوم و. پوتوریدزه را بیاد بیاوریم. آثار اساسی ایشان عبارتند از: «اسناد تاریخی گرجی-فارسی» (۱۹۵۵)، «اسناد تاریخی فارسی درمخازن کتب گرجستان، در چهار جلد (۱۹۶۵-۱۹۶۱)، اطلاعات حسن روملو درباره گرجستان» (۱۹۶۶)، «اطلاعات اسکندر منشی درباره گرجستان» (۱۹۶۹). تحقیقات پی گیر و دامنه دار در رشته تاریخ بعد از تأسیس کرسی تاریخ ممالك شرق (۱۹۵۰) تحت سرپرستی استاد و. گاباشویلی آغاز می گردد. مسائلی که مورد توجه متخصصین ما قرار دارند عبارتند از: تاریخ اجتماعی واقتصادی دوره ساسانیان، شهرها وتشکیلات اجتماعی آنها در قرون وسطی، تاریخ دوره مغول، تاریخ دوره صفوی، تاریخ زندیه، تاریخ قاجار و غیره، کتابهاییکه در این مباحث بچاپ رسیده بقرار ذیل اند: در سال ۱۹۵۷ با اشتراك وزیر نظر و. گاباشویلی «مجموعه درباره تاریخ خاور نزدیک» منتشر شد. در این کتاب مسائل تاریخ دوره های ساسانیان، سلجوقیان، ایلخانیان و صفویان مطرح گردید. اثر علمی و ذیقیمت و. گاباشویلی «سازمان فتودالیسم گرجستان در قرون ۱۶-۱۷» (۱۹۵۸) حاوی مطالب جالب روابط ایران و گرجستان بوده و ضمناً مختصات تشکیلات فتودالی گرجستان مورد بررسی قرار گرفته وباسیستم مالیاتی وزمین داری ایران مقایسه شده است. «سلجوقیان و گرجستان» (۱۹۶۸) تألیف ن. شنگلیا<sup>۲۱</sup>؛ «الغ بیگ» (۱۹۶۸) تألیف ر. کی کنادزه<sup>۲۲</sup>، «شهرها و زندگانی شهری در ایران صفوی» (۱۹۶۶) تألیف ک. کوتسیا<sup>۲۳</sup>؛ «ایران در

21- N. Shengelia

22- R. Kiknadze

23- K. Kutsia

نیمه دوم قرون ۱۸، (۱۹۷۰) تألیف ز. شاراشنیدزه<sup>۲۴</sup>؛ «ترکمنهای ایران» (۱۹۶۸) تألیف ا. گویلاوا<sup>۲۵</sup>؛ «توسعه شرکت‌های تعاونی روستائی در ایران» (۱۹۶۸) تألیف گ. چی‌پاشویلی<sup>۲۶</sup>.

برای تکمیل نمای ایران‌شناسی در گرجستان باید متذکر شد که دانشمندان جمهوری می‌کوشند تا خواسته‌های خوانندگان بیشمار و علاقمندان بآداب ایران را از راه ترجمه آثار شعرا و نویسندگان کلاسیک و معاصر تأمین نمایند. مثلاً در طی ۱۸ ماه اخیر ۷۰۰۰ نسخه و منتخباتی از دیوان حافظ (۱۹۷۰) ترجمه و کوتاه‌تی‌شویلی<sup>۲۷</sup>، ۳۰۰۰۰ نسخه مجموعه داستانهای صادق هدایت تحت عنوان «لاله» (۱۹۷۰) ترجمه ت. که‌شلاوا و ۲۵۰۰۰ نسخه «افسانه‌های فارسی» (۱۹۷۱) تدوین‌کننده ج. گیونا‌شویلی بچاپ رسیده است.

### همرجاودان

به دل می‌پرورم عشقی که عمرجاودان دارد  
 نهال عمرم از نورش بهار بی‌خزان دارد  
 ولی در لحظه‌های هجر محبوب از نفس تنگی  
 دلم چون کسوف آهنگری آه و فغان دارد  
 نکرد دور از چشمم همان ابروی پیوسته  
 به قصد جان من هر لحظه صد تیرو کمان دارد  
 فساد زره مشکی تسوگویی از سرمویش  
 عجب زیننده مشکین خال او زیر لبان دارد  
 چو چشم مست مخمورش دچار آید به چشمانم  
 سراسر قصه گویی‌ها ز اسرار نهان دارد .  
 نکرد لطف و احسان و ادب از او به عمری کم  
 که در آرایش محفل هنر چون ساحران دارد

24- Z. Sharashenidze

25- O. Gvilava

26- G. Chipashvili

27- Kotetishvili

اگر آید به بازار محبت ناگهان روزی  
 خریداران بسیاری میان گلرخان دارد  
 دل «موجوده» می‌بالد از اقبال بلند خود  
 که یار دلپسند او فقط يك دلستان دارد .  
**«موجوده حکیمی»**

### «من نمی‌میرم»

تا نگیرم خونبهای جمله قربانیان را  
 تا نبخشم عمر آزادی همه زندانیان را  
 تا نیابم راه دلهای تمام زندگان را  
 تا نه بردارم به‌دوشم دوشبار این زمان را  
 من نمی‌میرم

من نخواهم مرد!

تا نشویم داغ دلها را به‌خوناب دلم  
 تا نیابم من زدنی در نایاب دلم  
 تا نکابم صبح را از چشم بی‌خواب دلم  
 تا نگویم داستان تازه باب دلم

من نمی‌میرم

من نخواهم مرد!

تا نیاراید جوانیم جهان پیر را  
 تا نبندم با سرورم پیش راه تیر را  
 تا نگیرم با قلم پیش دم شمشیر را  
 تا نبنویسم زنوم نامہ تقدیر را

من نمی‌میرم،

من نخواهم مرد!

تا نسازم هیکلی بریادگار مادرم

تا نگردم همسر بام جهان کشورم  
تا نگردد مطلع عمر ابد بام و درم  
نشکند تا تشنگی تشنه را شعر ترم

من نمی‌میرم

من نخواهم مرد!

تا دمی که آفتاب از شرق بنماید طلوع  
تا دمی که رودها از کوهسار آید فرو  
تا دمی که زندگی باشد به راه آرزو  
تا دمی که شعر حافظ باشد و جام و سبو

من نمی‌میرم

من نخواهم مرد!

تا ندانم که پس از من خواننده شعرم را کسی  
خواب می‌بیند مرا می‌پرسد این آواز کیست؟  
تا ندانم زندگی را بعد من ره تا کیست؟  
تا ندانم صاحب دنیا پس از من باز کیست؟

من نمی‌میرم

من نخواهم مرد!

با دو چشم نور بالا

با دو دست رزق پیما

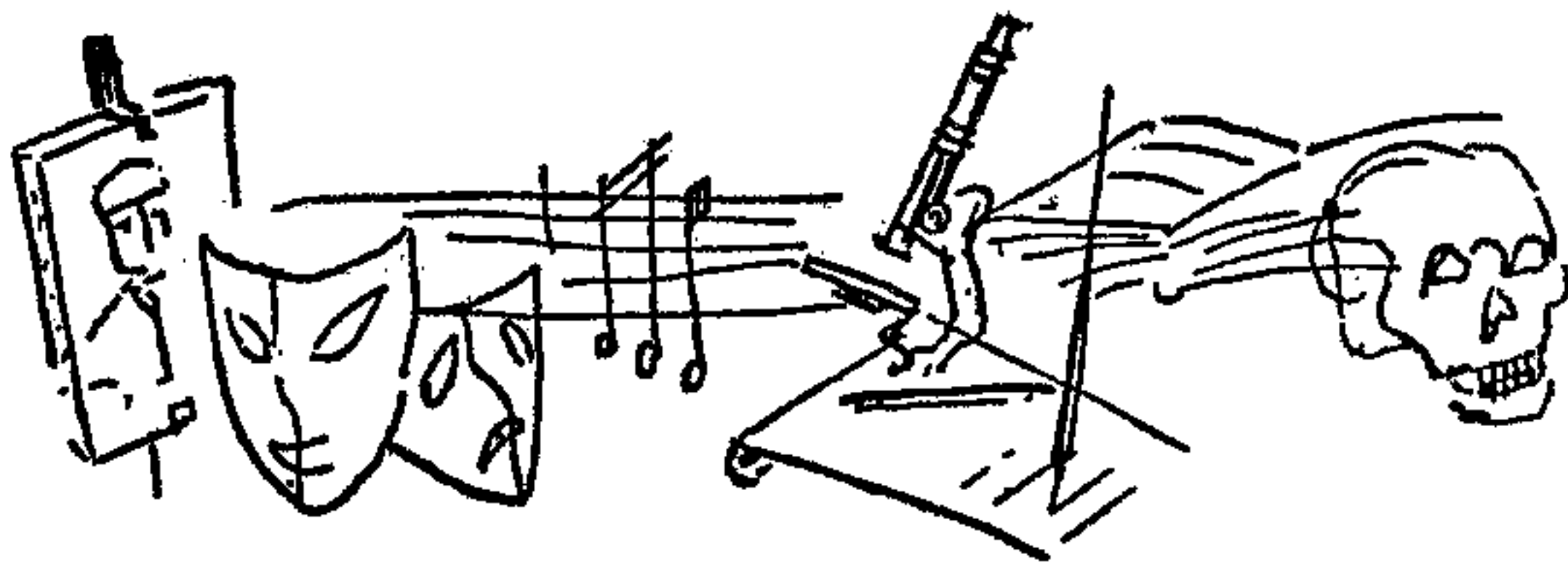
با دل درد آشنای و با سر پر شور و سودا

تا قلم راپل نسازم در میان ساحل امروز و فردا

من نخواهم مرد عاجز

من نخواهم مرد هرگز!

«لایق»



## در جهان هنر و ادبیات

### یادبود فروغی

و آموزنده وی را برای حاضران روایت کردند، که اکثر شیوا و دلنشین بود . عبدالله انتظام از ورزیدگی او در کار سیاست نمونه‌هایی بیان داشت . رعدی آذرخشی خدمات بزرگ این مرد را در مورد فرهنگ و فرهنگستان یادآور شد . عیسی صدیق اعلم دانش و بینش و نکته‌یابی‌های او را با اشک و آه روایت کرد .

مجتبی‌مینوی ، آثار علمی پراکنده فروغی را معرفی کرد ، و از ارزش مقام علمی کم‌نظیر وی با بیانی استوار پرده بر گرفت .

حبیب یغمایی از مصاحبت و همکاری بیست‌ساله خود در کارهای علمی این مرد ، فهرست وار یاد کرد ، و پی‌درپی خوی نیک و ادب بسیار و میهن‌دوستی این بزرگمرد را می‌ستود .

بر روی هم از مجموع این سخنرانیها و آثار علمی فراوان این مرد ، که در آنجا به نمایش گذاشته بودند ، این نتیجه حاصل شد که محمد علی فروغی ( ذکاء الملك )

روز هفتم آذرماه امسال در تالار بزرگ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجلسی پرشکوه برپا شد تا از مرد بزرگی که از دانش و آزادگی و دین و مروت ، بهره فراوان داشت ، و عمری بانیکنامی و امانت‌داری در کارهای فرهنگی و سیاسی این مرز و بوم صادقانه خدمت کرده بود ، قدر شناسی شود . بزرگداشت چنین مردانی نمایشگر پرچای بودن درک حقیقت ، و روح حقشناسی در میان هر قوم و ملت است .

زیرا آن چراغ پر فروغی که سی سال پیش ، بر اثر تندباد حادثه ، نابه‌هنگام فرومرده بود ، حق بزرگ به گردن مردم این سرزمین داشت ، و تا کنون آن‌طور که باید و شد به این حقیقت اعتراف نشده بود .

در این محفل پنج تن از یاران علمی و تحقیقی و سیاسی او با - عبارتهای مختلف و احساسهای متفاوت - از سر اخلاص سخن گفتند ، و اندکی از حقایق زندگی پربرکت

همکاری آموزگاران و دبیران را لازم ندانستند و گفتند اصلاحات باید از بالا شروع شود!

بنابراین از گروهی محقق و استاد آموزشگاه‌های عالی سراسر کشور دعوت کردند که در محل هتل نوساز « اینتر-کنتیننتال » به مدت پنج روز - صبح و عصر - گردهم آیند، و برای نابسامانیهای زبان کهنسال فارسی دری چساره اساسی بیندیشند، بدین امید که از فیض چنین اجتماعی افکار متضاد استادان برای تدوین کتابهای درسی عالی اندکی به هم نزدیک شود، و زمینه‌ای فراهم آید تا با همکاری و هم‌آهنگی استاد و شاگرد این درد خیالی درمان گردد، و در ضمن جدال کهنه و نو کاهش یابد ...

روز یکشنبه ۳۰ آبانماه ۱۳۵۰ حدود ساعت ده صبح این اجتماع به اصطلاح بزرگ تشکیل شد و پس از برگزاری مراسم تشریفات رسمی و ابلاغ پیامها، و سلامهای دانشگاهی ده کمیته فرعی تعیین گردید تا از حاصل کار مجموع آنها در پایان کار قطعنامه‌ای فراهم آید و برای اجرا به مر بیان دوره دوم دبیرستانها و مدارس عالی ابلاغ گردد، و همگان ناگزیر شوند که از قانون وضابطه‌ای یگانه پیروی کنند، و در کار تعلیم زبان فارسی به نسل جوان شیوه‌ای در پیش گیرند که نظم فکری واحدی در وجود آید، و دوگانگیها از میان برخیزد. و در سایه این اتحاد و اتفاق نیرویی در دانشجویان پدید آید که به یاری آن بتوانند عقیده و اندیشه خود را در رشته‌های مختلف علمی بی‌عیب و نقص بیان دارند، یا به عبارت دیگر چنان پرورش یابند که به آسانی پیرو منطقی شوند که مورد قبول همه گردانندگان مراکز آموزش عالی

هم در خدمت به این مرز و بوم صادقانه قدم برداشته و دانش و بینش وی در موقع مناسب ایران را از گزند حوادث مصون داشته است. و هم انصاف و اعتدال او در نگارش و حفاظت زبان فارسی، و احترام به میراثهای فرهنگی این ملت کهنسال زمینه‌ای فراهم آورده تا فارسی زبانان به هنگام آشفته‌گیها از وظیفه اصلی خویش - که نگهبانی از ادب و فرهنگ فارسی بوده باشد - غافل نمانند، و در برابر سیل حوادث پایدار بمانند.

تردیدی نیست که فروغی به سبب آثار ارزنده‌ای که از وی به یادگار مانده است در شمار خادمان صدیق این مرز و بوم جای گرفته است، و از جمله جاودانگان ایران خواهد بود.

### سمینار «آموزش زبان فارسی»

پس از سالها تلاش و کوشش و چاره اندیشی وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، و فرهنگ و هنر، و تولد دوباره فرهنگستان، و پیدایش مراکز و اثر سازی در دوایر رسمی و غیر رسمی، این بار وزارت علوم برای خدمت به زبان فارسی پیشگام شد تا برای دردهایی که دامنگیر آن شده، راه درمان بجوید.

گرچه برای رسیدن به چنین آرزویی، حق آن بود که اجتماعی از نخبگان دست اندر کار تعلیم مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی تشکیل شود تا برای شناختن این درد، و درمان فوری یا پیشگیری آن، از تجربه‌ها و تخصص‌هایی که در تمام مراحل تحصیلی به دست آمده استفاده شود. اما چون گردانندگان این مرکز تحقیقات عالی همه دردها را در دوره دوم دبیرستان و کلاسهای عالی تشخیص داده بودند

تا خواننده بتواند از نتیجه و حاصل کار نيك آگاه شود .

۱ - استادان ناموری که به گواهی آثار قلمی ارزنده خود در مقامی جای گرفته‌اند که گفته‌ها و نوشته‌های آنان برای اکثر مردم فارسی دان و فارسی خوان سند و حجت شده و در این مورد مخالفی ندارند . گرچه این گروه برای آنکه مجال بر شهرت طلبان تنگ نکرده ، و پایشان به جدالهای بی‌ثمر کشانیده نشود ، در جلسات عمومی کمتر ظاهر می‌شدند ، یعنی گوشه نشینی اختیار می‌کردند تا هم از ماجرا بیخبر نمانند ، و هم از چماق تکفیر مدعیان مصون بمانند .

۲ - گروهی که در شمار استادان تازه کار و گمنام جای داشتند ، و به کار خویش دل بسته بودند ، همانها که از نیروی جوانی و مایه علمی بهره‌ای دارند و با شور و شوق هدف خویش را دنبال می‌کنند تا هم اکنون خدمتی کرده باشند و هم در آینده از رسیدن به مقامی که شایستگی آنرا دارند بهره‌مند گردند و سخنانشان برای اهل فن حجت پیدا کند... تردیدی نیست که اکثر گردانندگان اصلی این سمینار همین گروه بودند ، و هر يك مقاله‌ای درخور مایه و پایه خود برای خواندن در جلسات تهیه کرده بودند . این مقالات خوانده شد و در اطراف برخی از آنها موافق و مخالف اظهار نظر کردند ، که گاهی حالت جدال گونه‌ای به خود گرفت .

این گروه به سبب اختلاف سن و سلیقه در سه جبهه جای گرفته بودند . یعنی عده‌ای سرسختانه تدریس ادبیات کهن را ضروری می‌دانستند ، و نوگرایان را دشمن زبان اصیل فارسی می‌شمردند . اما نوگرایان در پاسخ به آنان می‌گفتند: چون درد نیای

بوده باشد و در نتیجه جدال میان استاد و شاگرد و نزاع بر سر نو و کهنه از میان برخیزد ، و سرانجام فرشته همزیستی مسالمت آمیز پرده از رخ برگردد .

ترتیب کمیته‌های ده‌گانه چنین بود .  
۱ - وحدت ملی از طریق زبان فارسی .

۲ - بررسی محتوی برنامه زبان فارسی و کتابهای درسی زبان فارسی پیش از دانشگاه .

۳ - بررسی محتوی برنامه زبان فارسی و کتابهای زبان فارسی در دانشگاه .

۴ - آموزش دستور زبان فارسی در سطوح مختلف تحصیلی .

۵ - آموزش خواندن زبان فارسی .

۶ - آموزش نگارش زبان فارسی .

۷ - آموزش زبان فارسی به عنوان يك ابزار علمی در رشته‌های مختلف دانشگاه‌ها و به کار بردن فارسی در آموزش فنون و علوم .

۸ - آموزش ادبیات در ارتباط با زبان فارسی .

۹ - آموزش عربی در ارتباط با زبان فارسی .

۱۰ - آموزش زبان فارسی از طریق وسائل ارتباط جمعی .

## اما هیأت داوران یا به اصطلاح

### اعضای این کمیته‌ها

دانشورانی که در این اجتماع علمی رخصت شرکت یافته بودند از لحاظ سطح فکر و علم و ذوق بسیار متفاوت بودند تا به حدی که در موارد متعدد حالت تضاد در میانشان پیدا می‌شد و نگارنده این سطور بر اثر دریافت این تضاد ناگزیر است این قوم را به سه گروه دسته‌بندی کند

نماند. امید است اولیای امور در بکار بستن تصمیماتی که به همت این اجتماع اتخاذ شده گامی جدی و استوار به پیش نهند تا هر چه زود تر اندکی از نابسامانیهای تدریس زبان فارسی سامان پذیرد ...

### حسین خدیو جم

● به طوری که اطلاع یافته ایم مجموعه ای از داستان های کوتاه جمال میرصادقی همکار قدیمی سخن در شوری به زبان روسی ترجمه و منتشر شده است. در مقدمه ای که بر این کتاب نوشته شده، کلیاشتورینا<sup>۱</sup> ضمن ارائه شرح حال مختصری از جمال میرصادقی می نویسد:

جمال میرصادقی در سال ۱۹۳۳ متولد شد و تحصیلات خود را در رشته ادبیات در دانشگاه تهران به پایان رساند. وی کار داستان نویسی را با چاپ آثاری در سخن، ایران آباد و کتاب هفته آغاز کرد.

در سال ۱۹۶۳ اولین مجموعه داستانهایش را با نام «شاهزاده خانم سبز چشم» در تهران منتشر کرد. دومین مجموعه اش «چشم های من خسته» در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسید، و بالاخره در سال ۱۹۶۹ «شبهای تمنا» و «گل زرد» که سومین مجموعه داستان او بود انتشار یافت.

نویسنده مقدمه سپس به ذکر این نکته پرداخته است که: خوانندگان شوروی در گذشته دو داستان میرصادقی را که «مرثیه» و «در آن شب برف می بارید» نام دارد خوانده اند، این داستانها در مجموعه ای از داستانهای معاصر ایران که «در آن شب برف می بارید» نام گرفته

امروز زندگی می کنیم، سر سپردن به آنچه در قرنهای گذشته آفریده شد نوعی درجا زدن است و ادبیات معاصر باید اساس کار قرار گیرد، و گذشته ها را باید به علاقمندان به تاریخ وا گذاشت. گروه سوم که تقریباً می کوشیدند در حد اعتدال و انصاف گام بردارند می گفتند: باید از نو و کهن تلفیقی به وجود آید تا پیوند مردم یکباره با گذشته قطع نشود، و دانشجو از گذشته و حال با خبر بماند. اما هیچ یک از حرفهای آنان در تعریف نو و کهن آشکار و گویا نبود، هیچ یک از دو قطب نو و کهن با این گروه همصدا نمی شدند، و به سازش تن در نمی دادند. در نتیجه بارها دیدیم که گلوها بر اثر پرفشاری خشکید، و چهره ها برای به کرسی نشاندن عقاید عرق آلود شده و تپش قلبها از شدت هیجان افزون گردید. اما اگر این درد به زودی درمان نگردد، همین اظهار ایمان استوار، و بر سر عقیده ایستادن گروه موافق و مخالف نمایشگر آن است که سرانجام راه چاره ای پیدا خواهد شد تا تدریس زبان فارسی هم سامان پذیرد.

۳- گروهی از صاحب نظران بی منصب و مقام و غیر مسئول هم گاه و بیگاه از سر اخلاص در این اجتماع شرکت کردند تا با تذکرات مفید جلو برخی از تند رویها را بگیرند، و آنچه شرط بلاغ است بر زبان آورند، بدان امید که در برابر نسل آینده مسئول نباشند و در پیشگاه وجدان خویش سربلند بمانند.

کوتاه سخن آنکه این سمینار با همه اختلاف آرای که در آن اظهار شد، و با تمام نشیب و فرازی که در کارش آشکار گشت، از فیض و بهره فراوان بی نصیب

● برو نوچی کو نیانی<sup>۱</sup> رمان نویس و نمایشنامه نویس ایتالیائی در ۹۲ سالگی در فلورانس درگذشت. از جمله مشهورترین آثار این نویسنده می توان از ویلای بآتریس و بادبان نام برد. کتاب جالب دیگری نیز از او باقی است که در حقیقت زندگی نامه خود او است.

● یوزف کایشر<sup>۲</sup> شاعر چک و رئیس کمیته مقدماتی اتحادیه جدید نویسندگان چک در پنجاه و چهار سالگی درگذشت.

● نخستین جایزه بزرگ ادبی امسال فرانسه، جایزه بزرگ رمان آکادمی فرانسه بود که به کتاب افتخار امپراتوری اثر ژان دورمسون<sup>۳</sup> تعلق گرفت.



یکی از روزنامه های معتبر پاریس که نویسنده افتخار امپراتوری با آن سابقه همکاری دارد به مناسبت این انتخاب به آکادمی فرانسه تبریک گفت و اضافه کرد که ژان دورمسون با کتاب افتخار امپراتوری تازه ترین کار را عرضه داشته است. آلکسی قهرمان این اثر همانند امپراتوری اش فاقد وجود خارجی است.

به چاپ رسیده است.

در کتاب حاضر هشت داستان که در فاصله سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶ نوشته شده ترجمه شده است.

در آغاز ترجمه روسی داستان های میرصادقی، مطالبی نیز درباره سبک کار نویسنده به چاپ رسیده است. از جمله اینکه،

جمال میرصادقی که نثری تازه و مخصوص به خود دارد در شانزده سال اخیر جایی ثابت در ردیف نویسندگان معاصر ایران کسب کرده است... آثار میرصادقی از نظر توجه به زندگی مردم و فاش کردن زندگی قهرمان در کادر توصیف رئالیستی، به نویسندگانی چون صادق هدایت، جمالزاده، به آذین و صادق چوبک نزدیک است... هر اتفاق معمولی در اثر میرصادقی، هدف و ارزشی اخلاقی یافته است... در داستان های او، آثاری چون «برف ها، سگ ها و کلاغ ها» یا «شاخه های شکسته» را می توان برگزید که به شکل خاطرات دوران کودکی نوشته شده اند... میرصادقی با دقت، اعمال و احساسات و افکار قهرمان هایش را در شرایطی که خود برمیگزیند، تجزیه و تحلیل می کند. موازین فلسفی در داستان های میرصادقی از واقع بینی و زندگی مادی تبعیت می کنند... در بسیاری از داستان های میرصادقی، ماجرا در زمستان اتفاق می افتد. برف و بوران زمینه ای است که نویسنده آنرا برمیگزیند تا قهرمانش را در آن جای دهد... جمال میرصادقی یکی از داستان نویس های ایرانی است که با آثار خویش، زندگی معاصران و اشتغال خاطر آنان را بازگویی کنند.

صاد

اما این شخصیت ساختگی بیش از شخصیت های تاریخی که مدل قرار گرفته اند واقعی به نظر می رسد زیرا او يك امپراتور ماشینی است که کلیه خصوصیات امپراتور های گذشته را در خود گردمی آورد.

ژان دور مسون ، در سال ۱۹۲۵ متولد شده است و در رشته فلسفه تحصیل کرده است و اکنون هم برای یونسکو کار می کند. بیش از پانزده سال است که نویسندگی پیشه کرده است و در این مدت گذشته از خلق آثاری چون عشق لذت است- عشق برای هیچ- و خیال های دریا ، گاه عقاید خود را درباره آثاری که خواننده بر دیگران نیز آشکار کرده است و اینها همان انتقادهای او است که گاه در لوموند و گاه در لئوول لیترر به چاپ رسیده است.

● جایزه فرانسه- کانادا که به وسیله وزارت امور فرهنگی كبك به وجود آمده است و مراد از ایجاد آن شناساندن نویسندگان كبك است به مردم فرانسه، امسال به نائیم کاتان تعلق گرفت.

نائیم کاتان که کتاب او موسوم به «حقیقی و تائری» برنده این جایزه شده، در سال ۱۹۲۸ متولد شده است و پس از انجام تحصیلات خود در آلیانس جهانی اسرائیل و دانشکده حقوق بن داد، عازم پاریس شده است. وی که از سال ۱۹۵۴ به کانادا مهاجرت کرده، زمانی در دانشگاه تدریس می کرد و اکنون هم رئیس اداره ادبیات شورای هنرهای کانادا است. کاتان گذشته از آن که ناقد ادبی

روزنامه «وظیفه» است به عنوان خبرنگار دو نشریه با ارزش ادبی یعنی «پانزده روزه ادبی» و «ادبیات نو» نیز به کار اشتغال دارد.

● مؤسسه انتشاراتی پلون فرانسه دومین جلد نامه های ژرژ برنانوس را منتشر کرد. این نامه ها به چهارده سال آخر زندگی برنانوس مربوط می شود. در این دوران برنانوس را مردی می یابیم که صاحب تجربه است و سرد و گرم روزگار را چشیده، عقایدی خاص یافته، از راه دور، از کشور برزیل، در راه نجات فرانسه به مبارزه قلمی برخاسته است.

در یکی از نامه های آن زمان برنانوس که تاریخ دسامبر ۱۹۳۹ بر آن دیده می شود، چنین می خوانیم:

دوست بسیار عزیز، نوئل همه شما مبارك. این عید از آن کودکان است و ما هم باید دیر یا زود دوباره كودك شویم این کاراگر در این جهان صورت نگیرد در جهان دیگر به وقوع خواهد پیوست.

امید یکی از فضایل دوران كودکی است. كودك است که در وجود ما به امید ورزیدن ادامه می دهد، اما به شرط آنکه آنرا در خود خفه نکرده باشیم.

نمی دانم شما را چه هنگام خواهیم دید. این زمان خودم را از ریدو بسیار دور احساس می کنم... دیاری که در آن اقامت دارم برای حوادثی که هر روز رادیو، روزه های مسخره آمیزش را به گوشم می رساند بسیار مناسب است...

سورل سالخورده سی سال پیش به من می گفت: «بچه من، اروپا، خانه ماها است». «خشم افراد ابله دنیا را فرا می گیرد. از جهانی که افراد عامی چیزی جز خسار در آن به بار نمی آورند و افراد با فرهنگ هم چنان به خود پیچیده اند که در درون آنان چیزی به وجود نمی آید، نباید محصول خوب انتظار داشت...»

در ژوئن ۱۹۴۰ هنگامی که فرانسه با نخستین ضربت جنگ روبه روشد بر نائوس در نامه ای نوشت:

.. به خود می گویم که افراد هیتلر در فرس هستند و در باغ قدیمی من که هیچگاه فراموشش نخواهم کرد برای خود پناهگاه می سازند. خبردار شدم که تولون را بمباران کرده اند. چه بگویم؟ چه بگویم؟ این هم ارتش نهم که با نخستین حمله درهم فرورفت. دیارم در معرض این خطر قرار دارد که ظرف يك هفته به وسیله چتر بازها و عرابه هایی که ساعتی سی کیلومتر پیش می روند، تسخیر شود.

از افراد خانواده من کسی در جبهه نیست. آیا این موهبتی است که خداوند در حق من روا داشته؟ نمی دانم. روزی ده بار نقشه می کشم که برگردم، اما چطور برگردم؟ چگونه مشتی بچه را در این جا رها کنم یا با خود بیاورم؟...

هم اکنون از بمباران پاریس آگاه شدم. احساس مسخره بودن وعدم تناسب

بین حوادث و کوشش ناچیزم مرا از پا در آورده است... کاری که می کنم در نظرم چون مشتی شن جمع کردن است. ولی می خواهم تمام افتخارم را همین بدانم که این کار را صمیمانه انجام می دهم. آنچه باید بشود. خواهد شد...

### بر نائوس

● جایزه گنکور امسال به ژاک لوران<sup>۱</sup> تعلق گرفت. کتابی که گنکور را نصیب ژاک لوران کرده کارهای احمقانه نام دارد که از طرف مؤسسه گراسه انتشار یافته است.

ژاک لوران پنجاه و دو سال دارد و در پاریس متولد شده. در دوران کودکی و تحصیل، او در ریاضیات بدترین شاگرد و در درس فرانسه شاگردی درخشان بود. در هفت سالگی توانست نخستین رمان پرماجرای خود را بنویسد. نخستین مقاله سیاسی او هنگامی به چاپ رسید که او فقط پانزده سال داشت.

ژاک لوران نخستین رمان خود موسوم به «پیکرهای آرام» را با صرف وقت زیادی آفرید. در آن سالها، لوران برای گریز از ناراحتی های مالی و نیز به قصد آنکه بتواند با فراغت کامل آثار ادبی خویش را به وجود بیاورد به خلق يك سلسله رمان های بازاری پرداخت که «کارولین شری» از جمله آنها است. این اثر تصادفاً برای سسیل سن لوران



ژاک لوران با نام مستعار دیگری  
چند اثر تاریخی هم نوشته که از آن جمله  
«تاریخ پلیس» و «زمانی که فرانسه اروپا  
را اشغال می کرد» قابل ذکر است.  
● برنده جایزه نشو فرست رنودو  
پیر ژان رمی<sup>۱</sup> نویسنده کتاب «غارث

که نام مستعار ژاک لوران است شهرت  
بسیاری فراهم آورد. سناریوهای «جنگک  
های بزرگ فرانسه» و «چهل و هشت  
ساعت عشق» از آثار همان دوره او  
هستند.

1- P. J. Remy

کاخ تابستانی، است که ژان پییر آنگرمی نام واقعی او است.

پیر ژان رمی دارای شغل سیاسی است و مدت ها در خاور دور و هنگ کنگ و یکن اقامت داشته است و زمانی هم در لندن خدمت کرده است.

پیر ژان رمی که در سال ۱۹۳۷ متولد شده نخست آثاری چون «اوبیست و سه سال داشت» و «گولیور از فرط خواب مرد» را نگاشته است و سپس با استفاده از دو نام مستعار کتاب های دیگری آفریده. کتاب «غارت کاخ تابستانی» که امسال برنده جایزه شده ائسری است قطور که بازگو کننده چگونگی رد چین از طرف نسل جوان چینی است.

● برنده جایزه فمینای امسال آنژلو رینالدی<sup>۱</sup> است که سی و یک سال



پیش در باستیا متولد شده است. خانواده رینالدی که ایتالیائی - یونانی است از چند نسل پیش در کرس اقامت دارد.

پدر رینالدی که جزو افراد ضد فاشیست بود در تبعیدگاه جان سپرد. این ماجرا و شرایط دیگر خانوادگی سبب می شد که رینالدی دوران کودکی دشواری داشته باشد.

رینالدی پس از پایان تحصیلات خود به روزنامه نویسی روی آورد و در سال ۱۹۶۹ نخستین رمان خود را که جایزه ای هم به دست آورد منتشر کرد.

کتاب «خانه ستون های مجسمه ای»، اثری که رینالدی به سبب نگارش آن جایزه فمینارا به دست آورده، بازگو کننده سرگذشت و کمیلی است که به دنبال موفقیت های بسیار، دچار انفاکتوس می شود و در آن حال زندگی گذشته خود را در نظر مجسم می کند.

تونیو، قهرمان این اثر به یاد می آورد که از خانواده ای معمولی به وجود آمده است و دوران کودکی خود را در خانه ای گذرانده که بالکن آن بر ستون هایی به شکل مجسمه قرار داشته است. وکیل موفق شرح کوشش های خود در زندگی اجتماعی را می نگارد، درباره زندگی خانوادگیش صحبت می کند و درمی یابد که تر از نامه زندگی او منفی است.

در این اثر، سبکی مدرن به کار گرفته شده است. نویسنده گاه به گاه سیر طبیعی داستان را بر هم می زند تا به تداعی ها و تجسم های گذشته خود میدان بدهد.

**قاسم صنعوی**

● در مجموع آثاری که در ششمین جشنواره بین‌المللی فیلم کودک از تاریخ ۲۴ آبانماه تا چهارم آذرماه در تهران به نمایش درآمد، این بار نیز کشورهای اروپای شرقی و بیش از همه کشورهای چکسلواکی، رومانی و لهستان از نظر ارزش و اهمیت آثاری که عرضه کرده بودند، بر دیگر ملل پیشی داشتند.

در میان آثاری که از کشور چکسلواکی نمایش داده شد، تقریباً هیچ فیلمی وجود نداشت که تماشایی و قابل قبول نباشد، فیلم‌های «از روی گودال‌ها خواهم پرید»، «لوسی و معجزه‌ها»، «قیچی»، «شیپور لعنتی»، «آن چیزی که کرم حدس نمی‌زد» و سری فیلم‌های «موش کور و...» واجد ارزش و زیبایی بیشتری بود، فیلم «از روی گودال‌ها خواهم پرید» ساخته «کارل کاپینا» به علت زیبایی‌های تصویری و طرح مسئله‌ای دشوار نظیر فلج شدن کودکی علاقه‌مند به اسب سواری که همه رؤیاهایش به میدان‌های تربیت اسب ختم می‌شود، برنده جایزه بزرگ هیئت داوران بین‌المللی به مفهوم مطلق شد. ضمناً هیئت داوران کودکان نیز جایزه خود را به این فیلم اهداء کرد. کشور رومانی با عرضه چند فیلم فوق‌العاده به این جشنواره موفق به ربودن سه جایزه شد.

فیلم «مرگ غزال» ساخته کریستو پولو کسپس، به علت زیبایی‌های تصویری و شاعرانه‌اش و طرح تراژدی کاملی بر اساس برخورد دو نیروی متضاد گرسنگی و عاطفی، از جنان کمال و غنایی برخوردار بود که نظیرش را کمتر دیده‌ایم. این فیلم برنده جایزه «شهر فرنگ» آرشیو فیلم ایران و مجسمه دلفان وزارت آموزش و پرورش شد.

فیلم زیبا و ارزشمند دیگری که از کشور رومانی موفق به دریافت جایزه شد، فیلم «من + من = من» اثر «یون پوپسکو» بود. این فیلم برنده جایزه پلاک طلایی هیئت داوران بین‌المللی شد.

کشور لهستان با عرضه دو فیلم فوق‌العاده، برنده دو جایزه فستیوال گردید. فیلم نخست «برادرت هابیل» نام داشت که ساخته «یانوژ ناسفتر» بود و جایزه مجسمه طلایی هیئت داوران بین‌المللی را گرفت و دیگر فیلم کوتاهی بود بنام «فرمان» ساخته «ریشارد چکلا» که برنده دیپلم منتقدین سینمایی مطبوعات تهران شد.

امسال کشور آلمان غربی با ارائه سه فیلم خوب و دیدنی، تحسین همگان را برانگیخت. فیلم «سر قلم» ساخته «ژونگ اوسترچیل» با طراحی و گرافیک فوق‌العاده و سوژه جالب و بدیع خود بیش از سایر فیلم‌های آلمانی مورد استقبال قرار گرفت.

جایزه صدهزار ریالی وزارت فرهنگ و هنر و همچنین جایزه مخصوص رادیو تلویزیون ملی ایران به فیلم «سر قلم» تعلق گرفت. فیلم دیگر این کشور یعنی «تصویری از اتومبیل» نیز با خصوصیات عالی تصویری و گرافیک بی‌نظیر و درخشانش جلوه فوق‌العاده‌ای داشت.

فیلم «پانتا تودر برف» نیز جزو آثار تماشایی و مفرح آلمان غربی در این جشنواره بود که مورد تقدیر هیئت داوران کودکان قرار گرفت.

از کشور شوروی دو فیلم زیبا و با ارزش «حرف مردان» و «آخرین تعطیلات» به نمایش درآمد که هر دو واجد ارزش چشم‌گیر تربیتی و عاطفی بود. هیئت داوران بین‌المللی برای نخستین بار

یکی از جوایز خود را برای ایفای نقش حساس و مشکل فیلم «حرف مردان» به هنرپیشه جوان و با استعداد آن اهداء کرد.

کشور هلند امسال بایک فیلم خوب توجه بسیاری را بخود جلب کرد. فیلم «تیلۀ شیشه‌ای» به سبب طرح زیبا و جالب رؤیاهای رنگین یک کودک تحسین همه را به شدت برانگیخت.

کشور ایتالیا با فیلم «خط» و آقای روسی در ییلاق» درخشش چشم‌گیری داشت. فیلم «خط» اثر «او - کاواندولی» اثر فوق‌العاده‌ای بود و کارگردان آن تنها با ترسیم چند خط و بازی با آنها به چنان شوخ طبعی‌هایی دست زده بود که تا کنون نظیرش را ندیده بودیم.

این فیلم برنده پلاک طلایی هیئت داوران بین‌المللی شد. فیلم «آقای روسی در ییلاق» نیز برای طنز تلخ و گزنده‌اش نسبت به مؤسسات توریستی و کمپینگ‌داری ایتالیا دیدنی و مفرح بود. فیلم‌های امسال آمریکا به جز یکی (آدم‌ها و اهریمن‌ها) به هیچ‌وجه ارزش یادآوری ندارند.

انگلستان نیز امسال با فیلم «مفرح» آقای خرگوش» و دو فیلم تفکرانگیز و جالب یعنی «سنجش بشر» و «نقطه‌های جستجوگر» در جشنواره شرکت کرده بود. بلغارستان با دو فیلم جالب و مفرح «وارث‌ها» و «سه ابله» و یک فیلم بلند و ارزشمند «خارِ پشت‌های بدون خار» قابل یادآوری است.

اما آثاری که امسال از ایران به نمایش درآمد غیر از چهار فیلم که ارزش یادآوری و توجه دارد، بقیه آثار در سطحی نبود که بتوان از آنها یاد کرد. فیلم‌های «رهایی» اثر تقوایی، «پسر، پرنده و ساز»

اثر فرشید مثقالی، «داستان یک درخت هلو» اثر حسن تهرانی و «آنکه خیال بافت و آنکه عمل کرد» اثر ممیز برای زیبایی‌های تصویریشان و بعضی از آنها به خاطر طرح مسأله‌ای جالب و تفکرانگیز قابل یادآوری و تجلیل هستند. در بین این آثار فیلم «رهایی» اثر تقوایی برنده جایزه پلاک طلایی هیئت داوران بین‌المللی و جایزه هیئت داوران کودکان شد.

امسال کشور کانادا با نه فیلم در این جشنواره شرکت داشت و فیلم «راه رفتن» اثر «رایان لارکینی» از این کشور برنده پلاک طلایی هیئت داوران بین‌المللی شد.

از هندوستان فیلم زیبا و تفکرانگیز «آشوب» را دیدیم که در باره افزایش سرسام‌آور جمعیت و کمبود مواد غذایی بود. یونیسف فیلم بسیار زیبا و تحسین‌انگیز «زادگاه من کوپا کابانا است» را عرضه کرده بود که خارج از دور مسابقات نمایش داده شد. این فیلم با بی‌رحمی تمام پرده از سنگدلی‌ها و بی‌توجهی‌های شهرهای بزرگ نسبت به کودکان آواره و بی‌سرپرست برمی‌داشت و در تصاویری زیبا و شاعرانه، زندگی دردخیز و در عین حال پر نشاط و کودکانه این نوجوانان را نشان می‌داد.

در بین آثاری که از کشور فرانسه به نمایش درآمد، فیلم «کودک وحشی» اثر معروف و برجسته فرانسوا تروفو بی‌شک گل سرسبد تمام آثاری بود که در این جشنواره نشان داده شد. این فیلم برنده جایزه مخصوص هیئت داوران بین‌المللی و همچنین جایزه مخصوص منتقدین سینمایی مطبوعات شد.

از آنجا که معتقدم این فیلم ارزش یادآوری و توجه بیشتری را دارد، سعی

خواهم کرد تا به اختصار در باره اش مطالبی بنویسم:

تروفو با اقتباسی آزاد از کتاب «خاطرات و گزارش‌های مربوط به ویکتور» اثر معروف دکتر «ژان ایتارد» اثری آفریده است که در اصل تنها استخوان بندی آن از ایتارد به وام گرفته شده است. اثر تروفو در نتیجه تغییرات و دیگر گونی‌هایی که در پرداخت داستان داده شده، به صورت اثری مستقل و فوق‌العاده درآمده است. این فیلم تروفو نیز مانند آثار معروف دیگرش نظیر «ژول وریم» و «فانهایت ۴۵۱» سرشار از تناقضات ثمر بخش است. همانطور که می‌دانیم داستان یافتن «ویکتور» یعنی طفل وحشی در جنگل و تربیت او به وسیله دکتر ایتارد روانشناس و مربی تعلیم و تربیت، واقعه‌ای است که در حدود صد سال پیش در فرانسه اتفاق افتاده است. اما نباید این داستان را با آنچه تروفو در فیلمش نقل می‌کند، اشتباه گرفت. تروفو از این واقعه تاریخی، اثری مستقل و به خصوص آفریده است. تروفو درباره جوهر اصلی مسئله‌ای که در فیلم مطرح می‌کند، چنین می‌گوید: «... ذات اولیه ما به ما به ارث می‌رسد (طبیعت) ولی تکامل آن به کمک تعلیم و تربیت صورت می‌گیرد (فرهنگ)» ایتارد سعی دارد کودکی را که از طبیعت و جنگل آمده است به صورت انسانی پای بند به اخلاق و قوانین اجتماعی درآورد و به او زبان و خط بیاموزد و تربیتش کند.

روشی که ایتارد برای تربیت این طفل وحشی انتخاب و اجرا می‌کند در پایان دستخوش تزلزل می‌شود و به موفقیت نمی‌رسد. بلافاصله این سؤال برای ما مطرح می‌شود که ویکتور را چگونه

می‌خواهند با فرهنگ کنند؟

موقعی که او را در جنگل کشف می‌کنند، دهقانان برای دستگیرش جنگل و تلاش عظیمی برپا می‌کنند و وقتی که ویکتور در گودالی پنهان می‌شود، دهقانان دود زیادی در آن ایجاد می‌کنند. از سگ‌های شکاری خود نیز برای دستگیری کودک وحشی استفاده شایان می‌برند.

پس از دستگیری، مو و ناخن‌های ویکتور را می‌چینند و برای انجام این منظور کودک را عذاب می‌دهند. دکتر ایتارد آدمی است پای بند اخلاق و عدالت و روشی که برای انتقال این فضایل به ویکتور انتخاب می‌کند بسیار سخت و خشن است. ویکتور باید کار کند و چیز یاد بگیرد. او باید در فرا گرفتن از خود سرعت به خرج بدهد. این تلاش برای سریع فرا گرفتن گاه منجر به برخورد های ناراحت کننده‌ای می‌شود.

هر عکس العمل ویکتور فوراً از طرف ایتارد در دفترچه مخصوص ثبت می‌شود. موقعی که به فرمان ایتارد، ویکتور مجبور است اشیاء مختلفی را از دیوار آویزان کند، تماشاگر از خود سؤال می‌کند که هدف از این کشمکش‌ها چیست؟ آیا این روش، ویکتور را به سوی فرهنگ و تمدن رهنمون می‌شود؟ دکتر ایتارد مربی ویکتور حتی برای آنکه بتواند زرف‌ترین فرایند عکس العمل‌های روانی بیمار را یادداشت کند، از دست زدن به اعمال ظالمانه نیز ابایی ندارد.

موقعی که او ویکتور را به فاحق تنبیه می‌کند و اشک ویکتور بر گونه‌هایش می‌لغزد، با شادمانی از این موفقیت در دفترچه‌اش وجود «حس عدالت خواهی» را در این کودک یادداشت می‌کند.

اما مسأله در این جا است که بیان

بفرستند .

شاید ظاهر این جمله تا اندازه‌ای غیر انسانی جلوه کند ، اما محقق اینست که ویکتور در يك بیمارستان احساس راحتی بیشتری خواهد کرد تا در بین آدم‌های طبیعی .

دنای خیالی و ائیری دیوانگان شباهت بیشتری به روحیه و دنای وحشی و آشفته ویکتور دارد . اما پایان فیلم نمایانگر این واقعیت است که دکتر ایتارد با وجود شکست در تجربیات خود ، به تحقیق و تعلیم و تربیت کودک ادامه خواهد داد .

جشنواره امسال به نسبت سالهای گذشته از نظر تعداد فیلم های خوب و تماشایی ، بسیار غنی تر بود . اما بار دیگر ناچاریم یادآور شویم که تعداد فیلم های خوب و قابل قبول به آن حد نیست که بتواند تمام ده روز جشنواره را کفاف دهد . ما بارها پیشنهاد کرده ایم که بهتر است تعداد روزهای نمایش به تناسب آثار پذیرفتنی و جالب رسیده از کشورهای مختلف تعیین شود .

امسال رویهم رفته وضع تشکیلاتی جشنواره بهیچوجه خوب نبود . تقریباً هر روز و در هر سئانس نمایش فیلم شاهد بودیم که عده زیادی از مردم یا در کنار دیوارها ایستاده اند و یا در بین راهروها نشسته . بدیهی است اگر بلیط به اندازه گنجایش فروخته میشد ، چنین وضعی پیش نمی آمد .

### هوشنگ طاهری

نوع احساس ویکتور به هیچوجه به کمک کلام و زبان شناخته شده ما امکان پذیر نیست .

ویکتور يك بار در نخستین برخوردش با حروف الفباء و خطوط ، فریاد کفان همه چیز را به هم می ریزد .

چه زبانی قادر خواهد بود که احساسات و هیجانات پر از ابهام و شکفتی کودک وحشی را در قالب کلام بریزد ؟ او پیش از آنکه مثلاً آب بنوشد ، کف دستش را به روی آب می زند ، شبها روی چمن می نشیند و به ماه نگاه می کند و در ریتمی عجیب و مخصوص به خودش مرتباً تکان می خورد . عجیب تر و جالب تر اینکه ویکتور مدت‌ها با اعجاب ، جذبه و خلوصی عارفانه به شعله شمع خیره می شود . آیا کودک مفهوم و معنی عناصر را دریافته است ؟

دکتر ایتارد موقعیکه ویکتور پس از يك فرار کوتاه در جنگل دوباره باز می گردد کاری به این مسأله ندارد که او با عناصر طبیعت توانسته رابطه برقرار کند یا نه ؟ ایتارد می گوید : « درس را دوباره شروع می کنیم » .

چند تصویر از صحنه داخل مدرسه کرولال‌ها شباهت فوق العاده به فیلم «نمره اخلاق صفر» اثر معروف و طغیانگر ژان ویکو» دارد . به خصوص که منظریشه‌ای مانند «ژان داسته» که در فیلم «ویکو» نیز بازی میکرد ، در اینجا نقش پروفیسور پینل ، مدیر مدرسه را دارد .

در این فیلم يك بار از زبان پروفیسور می شنویم که به دکتر ایتارد می گوید شاید بهتر باشد که ویکتور را به بیمارستان

● نمایش فیلم ارزنده «کودك وحشی» اثر فرانسوا تروفو، فیلم ساز شهیر موج نو فرانسه در ششمین جشنواره بین المللی فیلم های کودکان در تهران، فرصت مناسبی پیش آورده است، تا به نقل از خود تروفو، مختصری درباره آخرین اثرش «دو دختر انگلیسی وقاره اروپا» بیان کنیم تروفو درباره آخرین فیلم خود چنین می گوید: «دلایلی که باعث می شوند يك فیلم سازماندهی را بر دیگر موضوعات ترجیح دهد، اغلب اسرارآمیزند، حتی برای خودش. این دلایل پس از پایان یافتن کار فیلم برداری و وقتی که فیلم به شکل نوار سلولید در آمد، شکل می گیرند و در اطاق مونتاژ و در «مووی یولا» ی كوچك ظاهر می شوند.

ابتدا نسبت به نویسنده «دو دختر انگلیسی وقاره» یعنی «هنری پیرروشه» فقط احساس ستایش بود و آشنایی با اثرش.

روزی در سال ۱۹۵۵ نخستین رمان او «ژول و ژیم» را که جلد سلوفانی داشت و در بین تعدادی کتب حراج شده در پیشخوان يك کتابفروشی واقع در میدان «پاله روایال» بود، خریدم. عنوان کتاب مرا تحت تأثیر قرار داد، دو حرف «ژ» طنین خوشی برای «ژول و ژیم» ایجاد کرده بود.

موقعی که در صفحه داخل کتاب خواندم که این نخستین رمان يك مرد ۷۴ ساله است، کنجکاویم به شدت تحریك شد. از خواندن آن سخت خوشحال شدم و فهمیدم که این داستان يك رمان واقعی نیست بلکه بازسازی خاطراتی است که به پنجاه سال پیش مربوط می شود و علت این امتزاج بسیار عجیب دیوانگی و خرد در آن نیز همین جهت است.

من داستان های حقیقی، قصه های زندگی شده و خاطرات را دوست دارم. من از آدمهایی که زندگی خودشان را تعریف می کنند خوشم می آید.

«هنری پیرروشه» که با او مکاتبه داشتم، سه سال پس از «ژول و ژیم» دومین رمان خودش «دو دختر انگلیسی وقاره» را برایم فرستاد، رمانی که من در آن مجدداً همان خصلت های پیچیده و قایع را که به كمك بی گناهی شخصیت ها قابل توضیح است، دوباره بازیافتم.

موقعی که من نخستین فیلم خودم «چهارصد ضربه» (شیطنت) را می ساختم، «هنری پیرروشه» زندگی را بدرود گفت. او موافقت خودش را با ساختن «ژول و ژیم» که من دو سال پس از مرگش یعنی در سال ۱۹۶۱ آغاز کردم اعلام کرده بود.

«ژول و ژیم» داستان دو دوست است که طی مدت زیادی از زندگی شان توأم عاشق زنی هستند.

«دو دختر انگلیسی وقاره» داستان دو خواهر است که مدت بیست سال توأم مردی را دوست دارند. انسان نمی تواند داستان «دو دختر انگلیسی وقاره» را تعریف کند. این داستان نمایشگر هیجانات قلبی سه جوان رمانتیک است که مدت زمانی طولانی دستخوش يك شوریدگی اند.

برای آنکه «دو دختر انگلیسی وقاره» را به فیلم برگردانم، عیناً همان روشی را برگزیدم که در مورد «ژول و ژیم» بکار بسته بودم. کتاب را بطور مرتب خواندم (چندین بار در سال) بطوریکه چند صفحه آنرا از بر شدم و در این حال بر آن حاشیه نوشتم و این یا آن قسمت را با يك، دو و یا سه ضربدر به نسبت اهمیتی که برایشان قایل بودم، علامت

زمانی زیادی نسبت بهم دارد (تقریباً از ۱۹۰۸ تا ۱۹۲۳) می‌خواهیم به کمک تصاویر، سرود ستایشی در وصف زندگی بنخوانیم.

ه. ط.

● هفته گذشته برای سومین بار در ایران شاهد نمایش فیلم‌های ۸ میلیمتری در يك جشنواره سینمایی بودیم که از طرف گروه «سینمای آزاد» در دانشگاه صنعتی آریامهر برگزار شد.

گروه «سینمای آزاد» که از بدو پیدایش خود مدام تلاشی ستایش انگیز در زمینه تشویق و یاری جوانان علاقه‌مند به ساختن فیلم‌های تجربی داشته است، این بار با زیربنایی مستحکم‌تر، به فعالیت‌های هنری خود جلوه‌ای درخشان بخشید. فیلم‌هایی که ما در این جشنواره شاهد نمایشش بودیم، با همه معایب کوچک و بزرگی که ممکن است مثلاً يك منتقد سینمایی به آنها بگیرد، از چنان درخشندگی و غنایی برخوردار بود که ما را به آینده سینمای این ملک بسیار امیدوار می‌کند. یکی از خصوصیات بارز فیلم‌هایی که به نمایش درآمد، سادگی، بی‌پیرایگی و لطافت بکروشادی انگیزی بود که تقریباً در يك يك آنها هویدا بود.

در این جشنواره جمعاً بیست و پنج فیلم به معرض نمایش گذاشته شد. هیئت داوران این جشنواره پس از خاتمه جشن جوایزی به بهترین فیلم‌ها اهداء کردند. جایزه لوح زرین این جشنواره به فیلم «انعکاس» اثر کیا نوش‌عیاری و مجموعه آثارش تعلق گرفت. «انعکاس» فیلمی بود سه دقیقه‌ای با بافتی ظریف و ایجازی متعالی.

نوری خیره‌کننده و طلاگون، نوجوانی

گذاری کردم. بعد کتاب را به «ژان گرول» (که در ژول و ژیم نیز بسا من کار کرده بود) دادم و او پس از چند ماه سناریویی پانصد صفحه‌ای به من تحویل داد که مدت دو سال در کشوی میز من باقی ماند.

در آغاز امسال مجدداً روی این سناریو بكمك قیچی و چسب مشغول کار شدم و سناریو را به دو بیست صفحه تقلیل دادم و از ژان گرول خواش کردم که مجدداً پس از من روی آن مشغول کار شود.

می‌شود گفت که ما دور از هم و به کمک نامه با یکدیگر کار می‌کردیم، درست همانطور که در مورد «کودک وحشی» کار کرده بودیم.

من فکر می‌کنم همانطور که آدم‌هایی که یکدیگر را دوست دارند به هم نزدیک می‌شوند، این نزدیکی دلپسند به کمک کتب نیز امکان پذیر است.

به این جهت ما موقع کار سناریوی «دو دختر انگلیسی و قاره» مشغول خواندن بیوگرافی بسیار زیبای «خواهران برونته» شدیم که آنها نیز دو دختر انگلیسی فوق‌العاده احساساتی و با تربیت سخت مذهبی بودند.

همچنین خاطرات جوانی «مارسل پروست» را مطالعه کردیم. قهرمان «دو دختر انگلیسی و قاره» یعنی «کلود» (در واقعیت همان هنری پیرروشه جوان) تا اندازه‌ای شباهت به پروست جوان دارد که عاشق شارلوت و امیلی برونته شد و مدت ده سال به آنها عشق ورزید بی آنکه قادر باشد در باره یکی از آنها تصمیم بگیرد.

«دو دختر انگلیسی و قاره» فیلمی رمانتیک و عاطفی نخواهد بود. در پس قسمت‌های مفرح و دردناک آن که در دوره‌های متفاوتی اتفاق می‌افتد و فاصله

را که سرگرم بازی با يك قطعه سنگ است بخود جلب می کند .

جوان برای رسیدن به منبع نور به راه می افتد و در بین راه به زمین می خورد و موقعی که به منبع نور می رسد ، درمی یابد که انعکاس نور بر روی يك قوطی حلبی فرو رفته ، ایجاد چنان نور درخشنده و فریبنده ای کرده است . تقریباً این نوع واخوردگی از مظاهر دلفریب و سراب گونه زندگی ، در هر چهار فیلمی که کینافوش عیاری از شهرستان اهواز به این جشنواره عرضه کرده بود ، قابل تشخیص بود .

عیاری برخوردار از استعدادی فوق العاده در سینما است . باید امیدوار بود که در کارهای آینده اش نیز همین هوشیاری و بینش تحسین انگیز سینمایی خود را حفظ کند .

جایزه لوح سیمین جشنواره به فیلم بسیار زیبا و شاعرانه « موج » اثر حسن بنی هاشمی تعلق گرفت .

بنی هاشمی در فیلم « موج » سخن از تنهایی و غم های پیدا و ناپیدای جوانی می گوید که در ساحل دریایی بی کران زندگی می کند . بیانش غنایی و تصاویرش سینمایی است . بنی هاشمی نیز جزو استعدادهای فوق العاده ارزشمند و مستعد سینمای غیر حرفه ای ما است .

جایزه لوح برنز جشنواره مشترکاً به دو فیلم « تشنه » اثر همایون پایور و « فیلم شماره ۲ » اثر ایرج رامین فر داده شد .

مجموع کارهای پایور خبر از استعدادی نهفته می دهد . فیلم « تشنه » در بیشتر صحنه هایش به واقع حکایت از تشنگی پایور به دست یازیدن به ابداع و فرم های تازه در سینما دارد . اما در

مجموع چنین پیداست که پایور هنوز زبان مشخصی برای بیان افکار سینماتیش نیافته است و نتوانسته خود را کاملاً از قید تأثیرات شدید برخی از سینماگران پیشرو برهاند .

« فیلم شماره ۲ » اثر رامین فر برخلاف ظاهرش که حکایت از گردش بی بند و بار دور بین در بین افراد و اشیاء میکند ، از طرحی حساب شده و نسبتاً دقیق برخوردار بسود . فقط در چهار دقیقه توانسته بود از افرادی که در گوشه جنگلی و روی تپه ای گرد هم آمده اند ، اسطوره هایی و خاطره هایی در ذهن تماشاگر فیلمش ایجاد کند و این خود کار کمی نیست .

دیپلم مخصوص هیئت داوران برای مجموع کارها به بهنام جعفری اهداء شد . بی هیچ تردیدی باید گفت که بهنام جعفری در بین فیلم سازان بسیار جوان ما ، مستعدترین آنهاست . دید تیز و هوشمندانه و طنز جالب و برنده او از خصوصیات است که هر تماشاگری در نخستین برخورد بایکی از فیلم های جعفری متوجه آن می شود .

جعفری در این جشنواره فیلم زیبا و ستودنی « دیده بانان را بگو تا خواب نفرین » را عرضه کرده بود که به راستی شایستگی آنرا دارد که به عنوان يك فیلم بلند به معرض تماشاى عموم گذاشته شود .

اما به ناچار باید خاطر نشان کرد که این فیلم تنها باین علت برنده جایزه جشنواره نشد که غیر از نام فیلم ۸ میلیمتری ، چیزی از خصوصیات ایسن گونه کارهای تجربی در بر نداشت .

جعفری فیلمش را با يك میزانشن و دکوپاژ حساب شده برداشته بود و به روال

جایزه بهترین فیلم برداری نیز بنا به رأی هیئت داوران بخاطر فیلم برداری بسیار زیبا و هوشمندانه فیلم «عاشورا» به بهنام جعفری تعلق گرفت.

شاید اگر پایمردی و تلاش تحسین انکیز «بصیر نصیبی» دبیر این جشنواره نبود، اصولاً سینمای آزاد ایران شکل دیگری بخود می گرفت و باین مرحله از پیشرفت نمی رسید. علاقه بی شائبه، مهر بی ریا و شوق پایان ناپذیر او را به سینمای تجربی ستایش می کنیم و ارج می نهیم.

همه آثار سینمایی، داستانی را در شکل متعارف و شناخته شده بازگو می کرد. در اینجا دیگر از آزادی ورهایی فیلم ساز ۸ میلیمتری در به تصویر کشیدن لحظات کوتاه و فرار طبیعت و حوادث خبری نبود. همه چیز در این فیلم تجربه شده اما پذیرفتنی بود.

جعفری در سن بهشت سالگی آنقدر از خود استعداد و ذوق نشان داده است که باید گفت، اگر حادثه ای غیر مترقبه پیش نیاید، سینمای آینده ما از هم اکنون فیلم ساز فوق العاده با ارزشی را در دامان خود می پروراند.

### نمایشگاه نقاشی

در این نمایشگاه بزرگ نزدیک به پنجاه تابلو و تعدادی کارهای حکاکی از او ایسی به معرض نمایش گذاشته شد. به همین مناسبت آلبومی حاوی شش حکاکی رنگی به اندازه های ۷۰×۵۰

ماه گذشته نمایشگاهی از آثار ناصر او ایسی، نقاش معروف ایرانی در رم و در گالری دانشگاه «تمیل» برگزار شد که مورد استقبال مردم و فرهنگیان قرار گرفت.



سانتیمتر از آثار اویسی توسط نمایشگاه انتشار یافت.

آرکانجلو لئوناردی، منتقد معروف ایتالیایی مقدمه‌ای به زبان ایتالیایی بر این مجموعه نوشته که در آن از آثار زیبای اویسی تجلیل کرده است.

ضمناً کاتالوگی شامل چند تابلو از کارهای اویسی از طرف نمایشگاه به زبان انگلیسی انتشار یافته که در آن قسمتی از مقدمه نادر نادرپور بر مجموعه آثار اویسی که در تهران به چاپ رسیده، نقل شده است. بیوگرافی مختصری نیز از اویسی و نمایشگاه و موفقیت‌هایی که تاکنون به دست آورده در پایان این کاتالوگ به چاپ رسیده است.

### ه. ط

● همان‌طور که اکثر خوانندگان ما می‌دانند، چندی پیش رئیس دیره، نویسنده و انقلابی معروف فرانسوی از زندان بلیوی آزاد شد. یکماه پیش از آزادیش، مصاحبه‌ای با خانم اوریانا فالاجی، خبرنگار شهیر ایتالیایی به عمل آورد و در آن به بسیاری از حوادث و پیش‌آمدهایی که منجر به دستگیری و محکومیتش شده بود، اشاره کرد. طی همین مصاحبه بود که فالاجی با هوشیاری بسیار موفق شد سئوالات جالبی طرح کند و پاسخ آنرا از زبان دیره روی نوار ضبط صوت ثبت کند.

دیره در این گفت‌وگو از آرزوها، اشتباهات و خواسته‌های رؤیایش سخن گفته بود و حتی سخن از تشکیل خانواده و بچه‌دار شدن و زندگی ساده در گمنامی گذراند، کرده بود. این مصاحبه در مجله

«L' Europeo» چاپ ایتالیا منتشر شد و جنجال زیادی برانگیخت. پس از چندی دیره در مصاحبه‌ای با «نوول اوبسرواتور» همه مطالبی را که فالاجی از قول او انتشار داده بود تکذیب کرد و با لحنی تند و زننده او را به باد ناسزا گرفت.

فالاجی در نامه‌ای سرگشاده در مقام پاسخ‌گویی برآمد.

مضمون این نامه چنین است: «آقای دیره - من ابتدا با تعجب، سپس با نفرت و بالاخره با ترحم مطالبی را که در مصاحبه با «نوول اوبسرواتور» اظهار کرده بودید و در آن تمام حرف‌هایی را که در آخرین مصاحبه‌تان در سپتامبر اخیر در «کامیری» بمن گفته بودید تکذیب کردید، خواندم. تعجب، نفرت و ترحم من به‌خصوص به‌خاطر توهین‌هایی بود («پست»، «درقت‌بار»، «ابلهانه») که به من کردید و تهمت‌هایی بود که به من زدید در اینکه من مطالبی از زبان شما گفته‌ام که شما هرگز ابراز نکرده‌اید.

اما در بین عکس‌العمل‌های من، احساس ترحم قوی‌ترین آنها بود و همین باعث شده است که من از روی ترحم به‌طور خصوصی به شما پاسخ بدهم و به‌طور خصوصی به شما بگویم که بالاخره فهمیدم چرا «چه‌گوارا» شما را تا آن اندازه تحقیر کرد، آنقدر که در نتیجه اظهارات توهین‌آمیزش شما خوار شدید، یا اینکه چرا جریک‌های تهاپونته بولیوی نام شما را در فهرست یارانی که باید با دو آلمانی دستگیر شده معاوضه می‌شدند ذکر نکردند یا چرا انقلابیون امریکای لاتین نسبت به شما با نفرت و به چشم یک دشمن نگاه

زیرا در اروپا او را عیسی مسیح  
می دانند و من درخوش پاوری خودم به این  
مطلب کمک کرده ام که او را به عنوان عیسی  
مسیح معرفی کنم ...

یادتان هست که من موقع مصاحبه  
چه چین در دست داشتم؟ دستگاه کوچکی  
که تنها باین خاطر اختراع شده است که  
دروغ گویان را خجالت زده کند. به این  
دستگاه: ضبط صوت می گویند. کسی

می کردند.  
اما ترحم چیزی و وجدان چین  
دیگریست و وجدان من مرا وادار  
می کند که آشکارا به شما پاسخ گویم. البته  
این تنها به خاطر آن نیست که توهین های  
شما واقعی آشکار است بلکه بیشتر  
به این علت است که من وظیفه خود می دانم  
ذهن مردم را برای همیشه روشن کنم که  
رئیس دبره کیست؟



می‌رسد و از مصاحبه کننده می‌خواهد که آنرا کنار بگذارد.

لازم بود شما سفیرتان را موقعیکه به نوار گوش می‌داد تا حداکثر کمک‌رادر ترجمه دقیق آن به من بکند، می‌دیدید؛ مثل این بود که روی آتش نشسته است. موقعیکه صدای شما گفت: «از هفت ماه پیش به این طرف کسی به ملاقات من نیامده است» از جا پرید و با خشم گفت: «این درست نیست. اوسه ماه قبل مرادید، دو ماه پیش با همسر ملاقات کرد و یک ماه قبل آقای «لاوو» را دید» من علاقه‌ای به این مطلب نداشتم که اظهارات شما را دروغ بدانم یا در آن شک کنم، به این جهت من همان مطلبی را نوشتم که شما گفته بودید، از هفت ماه پیش به این طرف کسی به ملاقات من نیامده است.

آقای دبره، بازدید از یک پناهگاه چریکی، شما را انقلابی نمی‌کند و حتی برای انقلابی شدن، رفتن به زندان نیز کفایت نمی‌کند. آقای دبره، آیا اصولاً می‌دانید چند نفر زندانی سیاسی وجود دارد؟ آیا هیچ پیش خودتان فکر کرده‌اید چه اتفاقی ممکن بود بیفتد اگر هر یک از آنها، مزاحم دوگل، سارتر، نرودا، موریاک و مالرو میشدند تا آزاد شوند؟ آیا یادتان هست که در مقابل دادگاه نظامی چه گفتید و قتیکه برای محکومیت خودتان، گدایی می‌کردید، بلکه منظورم گدایی است. شما گفتید: «من پیشاپیش از اینکه شما مرا به مجازاتی سنگین محکوم می‌کنید، سپاسگزارم».

در آن صحبت می‌کنند. مثلاً شما - و این دستگاه، همه حرف‌ها را ضبط می‌کند، حتی آه‌ها و اشک‌ها را. اگر با ورتان نمی‌آید، یک کپی از این نوار را برایتان می‌فرستم و همین‌طور می‌توانم برای هر کس که از من تقاضا کند، نسخه‌ای بفرستم مثلاً حتی برای دوستان شما در «نوول اوپسرواتور» اگر تصادفاً احتیاج داشته باشند. اما در حقیقت شما خیلی خوب می‌دانید که مصاحبه چهل دقیقه‌ای من با شما از رادیو «اروپای یک» پخش شده است. و در همین چهل دقیقه صدای شما به خوبی چیزهایی را می‌گوید که شما اینک انکارش می‌کنید. کلمه به کلمه، جمله به جمله.

اما اگر ما مسأله دادن یا ندادن مجدد این نوار را به رادیوی «اروپای یک» کنار بگذاریم: آیا شما نامه‌هایی را به یاد می‌آورید که همسرتان به من نوشته بود و در آنها از من خواهش کرده بود که قسمت‌های خطرناک این مصاحبه یعنی اظهارات شما را در باره «اوواندو» (Ovando)، در باره امریکایی‌ها و درباره مطلبی خصوصی که مایل نیستم نام ببرم زیرا ممکن است شما را ناراحت کند، منتشر نکنم؟ سه نامه، یکی به فلورانس، یکی به نیویورک و یکی به لاپاز. و نامه چهارم به سفیرتان که به خط خودتان بود.

من از خودم پرسیدم، این چطور مردی است که مطالب شخصی را اظهار می‌کند، اما بعد جواب بهتری به نظرش

شما می‌دانید که این‌ها حرف‌های مهمی است. وقتی يك بار چنین کلماتی از دهانی بیرون جست، دیگر راه بازگشت باقی نمی‌ماند. البته غیر از وقتی که آدم ترسی نداشته باشد از اینکه مسخره جلوه کند. و شما از سه سال پیش به این طرف هیچ کاری غیر از این که مسخره جلوه کنید نکرده‌اید. شما می‌گویید که خبرنگاران را تحقیق می‌کنید اما بعد با خوشحالی آنها را می‌پذیرید. شما آدم بیچاره‌ای را که به حرف‌های شما گوش داده است در آغوش می‌گیرید و بعد با او تف می‌اندازید. بیش از هر چیز تکرار می‌کنید که در زندان ماندن تا چه اندازه برایتان مشکل است، چقدر وحشتناک است، مثل اینکه شما تنها آدمی هستید که در زندان بسر می‌برید. و شما از پشه‌ها، از گرما و از غذایی شکایت می‌کنید که روزانه دوبار در ظروف نقره‌ای و با دستمال سفره و قاشق و چنگال نقره‌ای از رستوران برایتان می‌آورند. غذایی مقوی و متنوع، زیرا شما غذائی را که برای سایر زندانیان نیز می‌برند، پس می‌زنید. شما عادت کرده‌اید که مثل مردان اسم و رسم دار غذای خوب بخورید؛ شما حتی حاضر نیستید به سوپ آردی که «لئون» در سلول پهلویی شما سر می‌کشد، دست بزنید. لئون، چريك بولیویی که مانند شما «بوستوس» به سی سال حبس محکوم شد. ولی چه کسی اصلاً صحبت لئون را می‌کند؟ چه کسی از «بوستوس» حرف می‌زند؟ این شما هستید که ستاره‌اید، آقای دبره، و من کلمه ستاره

را با تأمل انتخاب می‌کنم، شاید علتش اینست که پشت ستارگان به چیزی تکیه ندارد. من به شما قول می‌دهم که ما یکدیگر را دو باره ملاقات می‌کنیم، آقای دبره. می‌دانید کجا؟ در مقابل اپرای پاریس - او، می‌دانم، همینقدر که شما آزاد شدید به کوبا خواهید رفت. اما شما مدت زیادی در آنجا نخواهید ماند.

آنجا، در کنار در ورودی اپرا، جایی که شما بطور قطع با اسمو کینک و همراه مادر تان ظاهر خواهید شد، منتظر شما خواهم بود. و من این تفریح فوق‌العاده را - که چه گوارا فرصت استفاده‌اش را نداشت - به خودم روا می‌دارم که يك جفت سیلی آبدار به گوش شما بزنم، درست همانطور که آدم به بچه‌های بی‌تربیت می‌زند.

### ه. ط

● در این ماه نمایشنامه یادداشت‌های يك رذل، نوشته الکساندر اوستروفسکی Alexander Ostrovsky در تئاتر گاتری شهر «مینه آپولیس» آمریکا بر روی صحنه آمد.

اوستروفسکی این نمایشنامه را به سال ۱۸۶۸ و وقتی که ۴۵ ساله بود نوشت. وی پرکارترین و به اعتباری برجسته‌ترین نمایشنامه نویس روس است، بنیانگذار واقعی تئاتر حرفه‌ای روسیه و شیوه کارگردانی نواس. در واقع پیشرو حقیقی استانیسلاوسکی و گروه او است.

که در زمینهٔ تئاتر و صحنه پردازی انقلابی در دنیای نمایش پدید آوردند .

نمایشنامه‌های اوستروفسکی دنیای گسترده است از زندگی طبقه متوسط و جامعه بورژوازی قرن نوزدهم اروپا . او همچون جندی خردمند به اعماق وجود انسان و مضحکه زندگی نفوذ می‌کند . قهرمان‌های داستان‌های اوستروفسکی انسانهای عادی هستند ، سرشار از زندگی با زیر و بم‌های حقیرش .

نمایشنامه «یادداشت‌های یک رذل» اثریست درخشان ، طنز آلود، خنده‌آور و ملودرام . گلومرف قهرمان اشراف زاده و مفلس کتاب درمیابد که موفقیت درچنین جامعه‌ای صرفاً با چاپلوسی و اغواء و فریب امکان پذیر است و همین کار را هم می‌کند و احساسات واقعی‌اش را فقط در دفترچه یادداشت‌هایش می‌آورد و در این دفتر است که باخود صمیمی است و راست می‌گوید.

مایکل لانگهام<sup>۱</sup> کارگردان نمایشنامه، این اثر را با قدرت و با اجرایی هوشیارانه و زنده با موفقیت به روی صحنه آورده است. گفتنی است که سرگنی آیزنشتاین ، که بعدها یکی از بزرگترین کارگردانان سینما شد ، در ۱۹۲۳ این اثر را در مسکو به طرزی نو بروی صحنه آورد .

● زندگی «آنسلم کریست لاین»<sup>۲</sup> به سر آمده است .

اینک سفری سخت به دنبال دارد و آرامشی یخ زده در انتظار او است ، زندگی او در مرگی خود خواسته در اعماق برف‌های قتل‌آلب پایان می‌گیرد. این فرجام درد آلود قهرمان کتاب نویسنده‌ای آلمانی است که در آن سوی مرزهای کشورش کمتر کسی او را می‌شناسد، درحالی‌که در سرزمین مادریش از شهرت و اعتبار چشمگیری برخوردار است و نام مارتین والزر<sup>۳</sup> با نوشتن تریلوژی «آنسلم کریست لاین» که کتاب عظیمی در سه بخش است ، پرآوازه شد . تاکنون از این کتاب قطور ۱۰۰۰ صفحه‌ای بیش از ۲۰۰۰۰ نسخه در آلمان به فروش رسیده است . نگارش این کتاب که بیش از ده سال بطول انجامید ( ۱۹۶۸ - ۱۹۵۸ ) برای نویسنده سیری بود در درونش تا با بیان حدیث نفس خویش ، خود را بشناسد و دریابد . او می‌نویسد : «آنسلم کریست لاین سایه من نیست ، من سایه اویم . وقتی من در اتاقی که در زمستان گرم و در تابستان سرد بود راحت می‌نشستم و کار می‌کردم او بود که حادّه می‌آفرید و عشق می‌ورزید.» کتاب نخست درباره کودکی است و کتاب دوم درباره جوانی- و عشق- و کتاب سوم درباره پیری و مرگ . اما قهرمان این کتاب به هیچ روی شباهتی به ویلهلم مایستر ( اثر گوته ) ندارد که هر لحظه و مدام سیر تکاملی خود را دنبال می‌کند و اوج می‌گیرد ، آنسلم

1- M. Langham

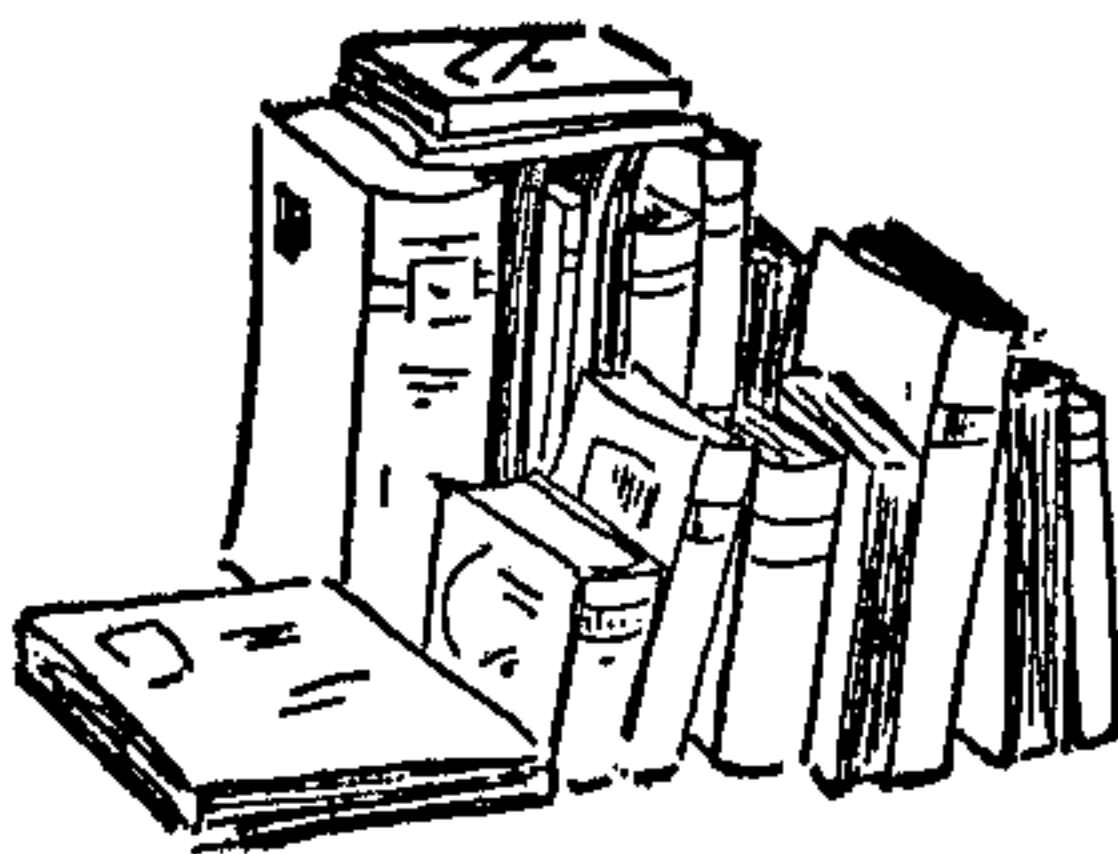
2- Anselm christlain

3- Martin walsør

جلو نمی‌رود ، فرو میرود . کتاب و قهرمانش هیچکدام سیر تحولی ندارند . کتاب ، مبین حالت ساکن ذهن و وضع ثابت جامعه‌ای است که ذهن در آن زیست می‌کند بی آنکه راه فراری داشته باشد . این شیوه تأثیر پذیری مارتین والزر را از جوینس و پروست نشان میدهد . با اینهمه والزر خود منکر این تأثیر است ، می‌گوید از جوینس هیچ تأثیر نپذیرفته است و در مورد پروست هم وقتی شروع به نوشتن آنسلم کریست لاین کردم با او برخورد گفتم . در واقع والزر بیشتر خود را مدیون کافکا و برشت ( در نمایشنامه های سیاسی اش همچون «سابقه خرگوش‌ها» «خم راه» و «قوی سیاه» ) و نیز آشنائی با تأثیر خرد کننده رقابت‌های اقتصادی روز می‌داند . والزر که در دهکده‌ای توریستی کنار دریاچه کنستانس به دنیا آمد و بزرگشداز

همان‌اوان کودکی با رقابت‌های اقتصادی آشنا شد و همین تجربه دوران کودکی نفرتی عمیق از رقابت حتی در ساده‌ترین صورتش در او به وجود آورد . پس از پایان جنگ مدرسه را ترك گفت و خبرنگار رادیو شد و اوقات بیکاری را صرف نوشتن کتابی درباره کافکا کرد . نخستین قصه‌اش را در سال ۱۹۴۸ نوشت و به Gruppe 47 که دسته‌ای از روشنفکران ضد فاشیست بودند - پیوست . مجموعه قصه‌های کوتاهش بنام « هواپیمایی بر فراز دهکده » برنده جایزه شد و از آن پس اقبال عام یافت آخرین کتاب والزر « Hallizeit » است که کتابیست عظیم و تجربی بالغ بر ۹۰۰ صفحه که در طی یکسال فقط در آلمان ۷۰۰۰۰ نسخه فروش داشته است .

**سامران فانی**



## کتابهای تازه

### ترجمه تقویم الصحة

علم در ایران

از: ابن بطلان بغدادی، ترجمه فارسی از مترجمی نامعلوم، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، چهل و یک + ۲۱۶ ص، رحلی. در قرن پنجم هجری - که تمدن و فرهنگ اسلامی درخشندگی و رونقی بسزا داشت - در میان اطبای دنیای اسلام طبیب و حکیمی به نام: «ابوالحسن المختار بن الحسن بن عبدون بن سعدون بطلان البغدادی» می زیسته که به «ابن بطلان» معروف شده است. وی اصلاً نصرانی و از اهل بغداد بود ... چنان که قفطی و دیگران هم اشاره کرده اند. مهمترین اثر وی کتاب تقویم الصحة است که اینک ترجمه فارسی آن مورد نظر است. این کتاب به زبان لاتینی هم ترجمه شده و در سال ۱۵۳۱ میلادی (= ۹۲۸ هـ) به چاپ رسیده است؛ و ترجمه آلمانی آن نیز دو سال بعد در شهر استراسبورگ طبع و منتشر شده.

تقویم الصحة بیشتر از لحاظ ابتکاری که در طرز تألیف آن بکار رفته مورد

توجه واقع گشته، زیرا چنان که از اسمش پیداست مؤلف بجای آن که شرح امراض و راه علاج آنها را به تفصیل نوشته باشد مطالب را به صورت جدولهایی تنظیم کرده است. مثلاً انواع گوشتها، غذاها، میوهها، داروها، بادهها، آبها، فصلها، آب و هواها، جامهها، عطرها، واحداث نفسانی از قبیل: شادی، غم، خجالت، خشم، خواب و خواص گوناگون آنها از نظر طبی، و عوامل مؤثر در سلامت مانند: استحمام، ورزش، موسیقی و غیره، هر یک در جدولی گرد آورده، و بعد تحت عنوان «اختیارات» رأیهای حکیمان را در باب مندرجات آن جدولها بشرح آورده است ...

ترجمه تقویم الصحة همانند اکثر کتابهای علمی دارای نثری ساده و روان است. اسلوب جمله بندی آن و نیز مفردات و ترکیباتش بیشتر مبتنی بر شیوه نثرهای علمی اواسط قرن پنجم هجری است. برای آن که با نکاتی که نویسنده بعنوان نتیجه کتاب در پایان افزوده است آشنا شویم قسمتی از خاتمه کتاب نقل می شود، که نموداری از نثر ترجمه نیز هست.

**فصل:** اگر کسی این کتاب فروخواند و گوید: من بسیار روزگار زندگانی

کردم و هرگز محتاج چنین کتابها نبودم، بسیار طعامها که اینجا رخصت داده نیست که با هم خوردند، خورده‌ام و مرا هیچ زبان نداشت؛ چون انس‌دیشه کند مگر دریابد که او را این خطا از کجا افتاده است، و بعینه این حال هم چنانست که اگر ایزد تعالی بنده را به گناه اول عقوبت کردی خود هیچ کس دیگر گناه نکردی و اگر دزد چون به دزدی رفتی به دفعات اول گرفتار شدی خود هیچ کس دزدی نکردی. و نیز باید که معلوم کند که تن مردم مانند زمین است، چون عمارت کنند و آبادان دارند و آبش به اعتدال دهند و گیاهان زیادتى بدهند آبادان شود...

در شراب خوردن ده منفعت است چون به اندازه خوردند، پنج به تن مخصوص است و پنج به نفس، هضم طعام کند، و ادار بول آرد، و گونه روی نیکو گرداند، و بوی دهن خوش گرداند، و آب پشت بیفزاید، و دل شاد گرداند، و دلیری افزاید، و خوی، خوش گرداند، و مقاومت بنحیلی کند، و او امید بگستراند، و هر شراب که سرخ‌تر و خوش بوی بود - و نه کهن و نه نو بود - خونی درست تولد کند... و باید که بیش از چهار پیاله و ساتکینی در مجلس نگردد، چنان که عدد چهار طبایع است تا طعام زود هضم شود، و تن سبک باشد، و بوقت خویش خواب آید. (ص ۱۲۴-۱۲۷)

رازی گوید، معتدل‌ترین گوشتها اگر

در شریعت روا بودی گوشت خوگست و جالینوس گوید، هیچ گوشت موافق‌تر از گوشت خوک نیست و در روزگاری گروهی را مدتی گوشت آدمی می‌دادند به حساب گوشت خوک و بنتوانستند دانستن، البته نه به طعم و نه به بوی، از جهت آنکه سخت موافق گوشت آدم است. بهترین حیوانها آنست که نه سخت پیر باشد و نه سخت کوچک... (ص ۶۸-۷۰)

آنچه نقل شد گلچینی بود از مقدمه فاضلانه مصحح و متن ارزنده این کتاب که باید گفت در تاریخ طب سندی ارزشمند و کم‌نظیر است، و با آنکه نزدیک هزار سال از تاریخ تألیف آن می‌گذرد، از یک سو بیشتر مطالبش با علم پزشکی روزگار ما هماهنگی دارد، و از سوی دیگر نشر صحیح و روان و بی‌پیرایه‌اش برای مردم فارسی‌دان و فارسی‌خوان شیوا و دلنشین می‌نماید.

دقت مصحح دانشمند این اثر نیز از تعریف و توصیف بی‌نیاز است، زیرا هراثری که وی تاکنون منتشر کرده، مورد تأیید و ستایش اهل فن قرار گرفته است، با این همه برای چاپ و تصحیح این متن فنی، با جدولهای فراوانش، چنان ذوق و سلیقه‌ای بکار رفته که خوانندگان نظیرش را کمتر دیده‌اند. تردیدی نیست که چون اهل فن در آن نیک بنگرند در گفتن «دست مریزاد» با ما همصدا خواهند شد.

## انس التائبین و صراط الله المبين

(جلداول، فلسفه و عرفان)

از: احمد جام نامقی، معروف به «ژنده پیل»، تألیف اوایل قرن ششم هجری، با مقابله پنج نسخه و تصحیح و تحشیه و مقدمه دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، نود و یک + ۳۹۲ ص وزیر، ۴۰۰ ریال.

مصحح دانشور این اثر را در نخستین کتابی که از شیخ جام به نام «مفتاح النجات» به بازار اهل کتاب عرضه کرد، در نگارش زندگی نامه دقیق و مشروح این صوفی بزرگ همولایتی خود سنگ تمام گذاشت و به شیوه محققان کار آمد غبار گذشت زمان را از چهره وی و آثار او نیک سترد، و آنچه گفتنی بود با بیانی شیرین و بی پیرایه بیان کرد. با این همه در آغاز این کتاب بار دیگر فهرست وار از وی چنین یاد می کند:

نامش احمد، نام پدرش ابوالحسن، کنیه اش ابونصر بود، و به لقبهای شیخ الاسلام قطب الاوتاد، شیخ جام، معین الدین، پیر جام، حضرت زنده فیل، زنده پیل، احمد جام، احمد نامقی، و احمد نامقی جامی شهرت داشت.

در ماه محرم سال ۴۴۰ هجری قمری (= ۱۰۲۰ م) در قریه نامق از محال ترشیز (= کاشمر) خراسان، در دودمانی محترم... چشم به جهان گشود.

برخی از نقد جوانی احمد جام صرف عشرت و باده پیمایی شد. در ۲۲ سالگی (۴۶۲ هـ) به دنبال يك انقلاب روحی شدید... تغییر حالی شکفت در وی پدید آمد، و از این مرحله به بعد بود که طبع و روح

وی رنگ و جلای تازه و خاصی گرفت. هیچده سال در دامنه کوه های سرسبز و مرتفع «زد» و «نامق» در محیط خلوت و آرام، و فارغ از ازدحام و غوغای عوام به مطالعه... و ریاضت و تهذیب و تربیت نفس پرداخت.

اربعمینی از عمرش می گذشت که بالوده و صاف از خم خانه خلوت گزیدگی و اعتکاف به درآمد... به قصد نشر حقایق، و تبلیغ و گسترش دعوت خویش... سفرهای متعددی به نقاط مختلف اختیار کرد. در این سفرها که محض ترویج شریعت مسلمانی، و تهذیب و تزکیه جوانان، و تربیت اخلاقی و روحانی نابسامانان صورت می گرفت، مردم بسیاری از طبقات مختلف اجتماع با ارادت قلبی و خلوص نیت، و شوق و شور و ایمان فراوان، بر او گرد آمدند.

## غرض از تصنیف این کتاب و سبب تسمیه

آن به «انس التائبین».

شیخ احمد جام برای «توبه» به ویژه از سوی جوانان و کسانی که هنوز استطاعت بدنی و آمادگی جسمانی و روحی برای ارتکاب معصیت از مزاج ایشان، خود به خود و به طبع، سلب نگشته، ارج و اهمیت فراوان قایل است. و تائبان راستین را که بایک گذشت دشوار و تلخ، از شیرینی و لذت گناه یکباره چشم می پوشند، و به زهد و صلاح و پرهیز می گرایند، نیک می ستاید سخن مؤلف در مورد سبب تألیف این کتاب چنین است:

«... چون «تائبان» و یاران ما بسیار گشتند، و به هر ناحیتی افتادند، ممکن نبود آمدن ایشان به هر وقتی، از ما درخواست کردند و سؤالها کردند که ما را به هر چیزی از این طریقه ها اشارتی

های خطی موجود این کتاب اشاره‌ای به مؤلف نشده. تنها از محتوای کتاب چنین مستفاد می‌شود که مؤلف از طبقه عوام شیعه و از پیروان و ارادتمندان طریقتی خاندان شیخ صفی بوده است، و از لغات و ترکیباتی که در این کتاب بکار رفته می‌توان حدس زد که وی از مردم شمال ایران، و احتمالاً آذربایجان بوده، بازمانی دراز در آن حدود زیسته است.

### زمان تألیف

با تصریحی که در صفحه ۵۶۱ چاپ حاضر شده است، مسلم می‌شود که این کتاب به سال ۱۰۸۶ هـ تدوین گردیده است. در مقدمه مفصل و مشروح مصحح، برای اثبات این حقیقت، نمونه‌های فراوان آورده شده تا آنکه جای کمترین تردید باقی نماند. مصحح آنگاه در مورد سبب وجه تسمیه کتاب، و تعداد نسخه‌های خطی موجود آن به بحثی شافی و کافی، همراه با عکس صفحات، پرداخته است، و نسب‌نامه خاندان صفوی را تا امام موسی کاظم و امام زین‌العابدین؛ و نام کاتبان نسخه‌ها را به دست داده است که نمایشگر حسن سلیقه و دقت اوست.

پس از آن از کیفیت تدوین و پاره‌ای از ویژگیهای این کتاب مانند: سبک کتاب، نکات دستوری، ارزش لغوی کتاب، عناوین و القاب درباری، دیوانی، لشکری و کشوری، مفردات و ترکیبات و اصطلاحات صوفیه، آداب و رسوم، سخن گفته است، و در پایان از روشی که در تصحیح این متن بکار رفته، یاد می‌کند، که هر يك از این موارد برای کتاب ارزش و امتیاز خاصی بوجود آورده است...

با آنکه این اولین کار تحقیقی آقای شکری است باید اعتراف کرد که وی نيك از عهده برآمده، و می‌توان آینده‌ای

کند، تا دل‌های ما را انسی و راحت‌ی باشد، و یادگاری باشد. چون سؤال کردند روی باززدن نبود، قوله تعالی، «واما السائل فلا تنهر». چون چنین بود ابتدا کردیم بسدین کتاب و آن را «انس التائبین و صراط‌المبین» نام کردیم، و به هر چه ایشان درخواستند جهد کردیم تا این جمع کرده آید.

### انس التائبین مفصل‌ترین کتاب

برجای مانده شیخ زنده پیل است که مباحث آن در چهل و پنج باب تنظیم شده است. یعنی هر مطلب در قالب مسأله‌ای جدا طرح می‌شود و پاسخ در پی می‌آید. مثلاً باب نهم چنین آغاز می‌شود:

می‌پرسند که: علم چیست، و عالم کیست، و هردانش را علم شاید خوانند، و آن علم هست یا نه، و علم نافع کدام است، در هر یکی ما را اشارتی کنند که هر کس می‌آیند و می‌گویند ما عالمیم؟ آنگاه به پاسخ می‌پردازد، و با عبارات شیرین فارسی و شواهد عربی به این پرسشها پاسخ مشروح می‌دهد که حدود بیست صفحه از این چاپ به پاسخ‌های همین يك باب اختصاص یافته است.

کوتاه سخن آنکه دکتر علی فاضل حاصل زحمات چندین ساله خود را به صورتی نفیس به اهل کتاب تقدیم کرده است، و برای زنده کردن آثار زنده پیل گامی چنان ارزنده و استوار برداشته است که بی‌شك از مبتدیان سپاس خواهد شنید و از منتهیان ستایش.

### عالم‌آرای صفوی

از: مؤلفی نامعلوم، به کوشش

یدالله شکری، بنیاد فرهنگ، پنجاه و پنج + ۶۸۸ ص وزیر.

به گفته مصحح در هیچ يك از نسخه

آمد به خدمت قیصر و احوال معلوم نموده گفت آنچه بود به وزیر اعظم گفت؛ صاحب سلامت. چون خواست خدای عالم چنین بود که او زنده بماند و اوجاق پادشاه روشن باشد. نقاره بشارت زدند. روز جمعه قیصر سوار شده، رفت به مسجد جامع که نماز کند و چشم مردم قسطنطنیه به سلطان سلیم افتاد با آن بال بال و فرو شکوه او را دیدند. خوشحال گردیدند...

### سبک شعر در عصر قاجاریه

از: دکتر نصرت تاجر به کار (یغمائی)،

تهران، توس، ۲۳۱ ص رقمی، ۱۲۰ ریال.

چون کیفیف ادبی در هر عصر بستگی تمام به اوضاع سیاسی و اجتماعی آن عصر دارد بدین روی نویسنده چنین کتابی ناگزیر است که در باره نژاد قاجاریه و شرح احوال پادشاهانی از این طایفه که سالها در ایران سلطنت کرده اند، شمه ای بازگوید. و اصول کشمکش ها و انقلابهای سیاسی و اجتماعی این عصر را از تواریخ معتبر با نهایت اجمال استخراج کند. و نباید از نظر دور داشت که تدوین تاریخ عصر قاجاریه هر چند دشوار است، اما موضوعی اساسی و جالب است... اما مقصود و مراد ما در اینجا تاریخ نویسی نیست، فقط با نهایت اجمال پادشاهان قاجاریه را می شمارد، و مدت سلطنت واهم وقایع را با فشردگی تمام یاد می کند، و تنها به اصول و نکاتی اشاره می شود که از نظر شعر و شاعری و ادبی مورد عنایت تواند بود. (خلاصه ای از فصل اول کتاب).

در فصل دوم کتاب از تطور ادبیات

ایران در عصر قاجاریه یاد شده است، در این فصل مباحثی از قبیل آرامش و انتظام

درخشان برای او پیشبینی کرد، مطالب کتاب نیز که از یکسو نمایشگر اوضاع و احوال اجتماعی روزگار صفویان است، و از سوی دیگر از بسیاری عقاید و آراء و آداب و رسوم خواص و عوام آن عصر پرده برمی گیرد در حد خود خواندنی و شیوا و دلنشین است، مانند:

... روزی سلطان بایزید آمد به حرم و خواهر خود با آن بانوی بانوان همراه بایزید باغ خوبی داشت در اندرون حرم، و قیصر با دو کنیزان گفت با یکدیگر کشتی بگیرند. دو کنیزك به هم چسبیده، با یکدیگر به تلاش در آمدند. سلطان را خوش آمد. فرمود که دوتا دوتا به هم کشتی بگیرند. هر کدام که نیفتاد او را جلد و بدهم. تمام به یکدیگر دویدند الا دو کنیزك ماندند که به هم کشتی نمی گرفتند. قیصر فرمود که چرا شما به هم نمی چسبید؟ آن دوتا نیز به هم چسبیدند. اتفاقاً از آن دو نفر یکی سلیم بود. دوید به طرف کنیزی و گرفت او را و فرو کشیده، انداخت. قیصر دید که این دختر به روش مردان کشتی گرفت. پادشاه فرمود که او را پیش آوردند. چون پیش آمد. گفت، این دختر نیست، این مرد است. رفتند که ملاحظه نمایند که خواهرش گفت: قربان بینائی تو شوم. این سلطان سلیم فرزند شماست! چون این را بشنید، رنگ از روی قیصر رفت. لاعلاج شد. جوان هجده ساله را چون از پای در آورد؛ یال و بال از یکدیگر برداشته است. رخسار به طریق خورشید تابنده چون سلطان سلیم را آوردند، پای پدر را بوسیده.

حاصل، که آن خبر در استنبول شهرت

یافت که سلطان سلیم زنده بوده، این قسم توطئه کرده بودند. وزیر اعظم خبردار شده،

در فصل پنجم مؤلف سخن خود را با تعریف «انواع شعر در عصر قاجاریه» به پایان آورده است.

مقداری تصاویر هم به این کتاب ضمیمه شده که وجود آنها برای این اثر افزوده است. کوتاه سخن آنکه این کتاب رساله‌دکتری تجربه کار است که به راهنمایی شادروان دکتر صورتگر به صورت مختصر و مفید تألیف شده، و در شمار اولین گام‌های ارزنده‌ای است که در این راه برداشته شده است.

حسین خدیو جم

نسبی ایران» و «تأثیر ادبیات اروپائی» و «بازگشت ادبی» و «شاعری و شعرشناسی پادشاهان قاجار» و «اشعار مذهبی» و «انقلاب مشروطیت» مطرح شده است. آنگاه فصل سوم با عنوان «سبک شعر در عصر قاجاریه» آغاز می‌شود که از سبک فردوسی تا شاعران استاد عصر قاجاریه، به اختصار یاد شده است.

در فصل چهارم بیست تن از شاعران استاد عصر قاجاریه، که آغاز آنها فتح‌علی خان صباکاشانی است، و به محمدتقی بهار (ملك الشعراء) ختم می‌شود، معرفی شده‌اند.

www.KetabFarsi.com

## نگاهی به مجلات

### ۱- ادبیات معاصر

«شبحی در محراب شعر» مطلبی است از حسن شایگان. در آغاز می‌خوانیم که: «از آنگاه که بدعت نیما، سنت شعر پارسی را به مجرای تازه‌ای رهنمون شد و با ستاره دنباله‌دار خود، آسمان ادب این سامان را شکافت و نقشی نو در آن انداخت، کار نقد و آشنائی نیز همکام با رواج و گسترش این پدیده و طفل نوپا پا گرفت. و این ضرورت و لازمه هر هنر و علی‌الاصول هر مقوله‌ایست که چو نان نوزاد، جفت خود را همراه می‌آورد. سخن از شعر و بخصوص آرای موافق و مخالف در تخطئه و تبرئه و بورش و آفند و پدافند در پیرامون آن هر روز نائرة و شمول اشتمالش بیشتر به بالا زبانه می‌کشد. با این همه هنوز می‌توان به نکات و نقاط تاریکی در شناخت عنصر و بافت این پدیده برخورد که مستلزم ایضاح است.

در اینجا به مبانی و اسباب و علل و صفات و ناسامانی‌هایی که مبتلا به و دام‌گیر شعر امروز است اشاراتی بر سبیل حسب و حال و یادآوری خواهد رفت فقط!

\*\*\*

شرحی درباره «میرزا علی معجز شبستری» شاعر بزرگ آذربایجانی از مطالب دیگر این شماره است.

«معجز شبستری» یکی از شاعران ناشناخته‌ای است که اشعارش را به زبان مادری خود سروده است. از تساریخ و چگونگی تولد این شاعر گرانمایه خبری در دست نیست. ولی مرگش به سال ۱۳۱۳ شمسی در شاهرود اتفاق افتاده است.

شعرهای او افزون بر اینکه از سلاست و انسجام عالی برخوردار است. سرشار از اندیشه‌های مترقی و اجتماعی نیز هست که بیان‌کننده واقعیت‌های تلخ محیط زیستی شاعر است.

در قسمتی از مقدمه کوتاه دیوانش از او چنین وصف شده:

«معجز نیز مانند سعدی اغلب ممالک را گشته بود. اوضاع آنها را با وضع وطن به مقایسه در آورده بود. و در راه بیداری مردم و سوق دادن آنان به سوی رشد و

و کنار بسر بردم.

\*\*\*

«یادداشت‌هایی درباره ترجمه، از محمدحسین عباسپور تمیجانی، هنرمند از هست تا بودن» از م. شاکر اشعاری از منصور اوجی و موسوی گرمارودی و احمد نیکو صالح و...  
«موزیک ایران - شماره‌های ۸-۹-۱۰»

«نامه‌ای از بهشت» متن نامه‌ایست که داریوش سیاسی «از برلین» برای محمود عنایت نوشته است. در قسمتی از این نامه درباره وضع اروپا چنین می‌خوانیم: «از کتابخانه و نمایشگاه نقاشی خبری نیست. پرده پوشی و شرم و حیای زیبایی جنسی جای خود را به یک پورنوگرافی ابلهانه داده است. هیپی‌ها دیگر از صلح و صفا و محبت حرفی نمی‌زنند و موجوداتی نظیر دراویش شپشوی خودمان شده‌اند. بنک و چرس روبراه است و از اصالت خبری نیست. اروپا با سیستم اقتصادی خود در حال سقوط است امریکا بنحاطر رقابت شدید یاران قدیم خود را ترك گفته و با چین و شوروی که با جمعیت عظیم خود بازار فروش بزرگی را برایش تشکیل می‌دهد لاس می‌زند. بازار مشترک در برابر ژاپن و امریکا موقفاً پایداری می‌کند. اما دیر یا زود امریکا زیر آب آن را خواهد زد و تورم به وضع عجیبی اروپارا فرا خواهد گرفت.

و بعد داریوش سیاسی شرحی نوشته است درباره «پابلو نرودا» شاعر بزرگ شیلی که امسال از طرف آکادمی سوئد مفتخر بدربافت جایزه ادبی نوبل شد. در پایان مقاله می‌خوانیم که:

اشعارش انعکاسی از محیط شیلی و جنگلهای وحشی و سرسبز و رودهای

ترقی، تلاش بزرگی را آغاز کرده بود. «معجز» قلبش پسه خاطر انسانها می‌تپید و از جهالت هم نوعان خود، دلخون بود. به گفته خودش «جهالت، جان معجز را سوخت و برباد داد».

این هنرمند قلمش را در راه رهائی مردم از قید خرافات و جهل، در راه خدمت به جامعه و پیشرفت اندیشه‌های نو، و بویژه در راه آزادی و بیداری زنان این سامان بکار انداخت. در این راه، خود نیز گام پیش گذاشت و عملاً به فعالیت پرداخت. و تا آنجا پیش رفت که در آن زمان «سال ۱۳۰۹» زمانی که توفان جهالت مردم را در خود می‌بلعید و نابود می‌کرد. به کمک آقای عماد السلطنه، رئیس معارف وقت تبریز، موفق به ایجاد یک مدرسه دخترانه در شبستر شد.

به خاطر همین تلاشهای بی‌ریا و صادقانه‌اش ارباب جهل آن روزگار با وی درافتادند و درباره پندار و گفتار و کردارش به او اخطار کردند.

در یکی از اشعارش خود می‌نویسد

«وقتی به وطن باز گشتم،

«مرا گفتند،

«دهان باز ممکن

«سخن مگو

«حرف مزن

«زبان را نگهدار»

اما «معجز» به این اخطارها توجهی نمی‌کند و برای ایجاد یک «زندگی اجتماعی» که ایده آتش بود، به تلاش ادامه می‌دهد. در نتیجه، جهال و عوام - کالانعام او را از مجالس عمومی طرد می‌کنند. خود گوید:

«۲۶ سال مبارزه کردم، یعنی به مجالس

ختم دعوت نشدم، به مجالس عروسی و

جشنها خوانده نشدم، قلم زدم و در گوشه

بهاری آنست. ولی تم اصلی زندگانی و شعر او را عشق تشکیل می‌دهد. و هیچ چیز بهتر از عنوان یکی از کتابهایش نمی‌تواند این موضوع را برساند: بیست شعر عاشقانه و نغمه‌ای ناامیدانه. وی موجودی بشر دوست و به مردم علاقمند است و یکی از مهمترین کتابهایش بنام «آواز عموم» بخوبی شاهد این مدعا است.

بهمراه این مقاله ترجمه فارسی نمونه‌ای از اشعار «پابلو نرودا» زیر عنوان «کاهلان» آمده است. «این اشعار را آراگون بفرانسه سلیس ترجمه کرده است.»

\*\*\*

به مناسبت تشکیل نمایشگاه از چرند

پروند تا زن زیادی، مقالاتی از علی اکبر دهخدا زیر عنوان «سیدعلی را بپا» و ترجمه‌ای از صادق هدایت زیر عنوان «اوراشیما»، و «گذری به حاشیه کویر» از جلال آل احمد در این شماره آمده است. دکتر نصرت‌الله باستان نیش طنز خود را متوجه یدالله رؤیائی شاعر معاصر کرده و زیر عنوان «گل گوشتخوار در خدمت شعر نوا» یکی از اشعار او را مورد انتقاد قرار داده است.

\*\*\*

به همراه اشعاری از محمود کیا نوش، سیروس نیرو

«نگین - شماره ۷۸ - سال هفتم»

## ۲- داستان و نمایشنامه

«خنجر» از نسیم خاکسار.  
«موزیک ایران - شماره‌های ۸-۹-۱۰»  
داستان «عقد» از اسماعیل فصیح و  
«غروب و شکوفه‌های هلو» از جواد مجابی  
و نمایشنامه «قویتر» از «استرنید برگ»  
ترجمه مرتضی افشاری  
«نگین شماره ۷۸ - سال هفتم»

## ۳- تئاتر و سینما

«گامهای اولیه زیگاورتف در هنر سینما» ترجمه سیمین جمشیدی. شرحی درباره فیلم «داش آکل» از م. شاکر شمه‌ای از کارنامه دوساله سینمای آزاد - «کنستانتین استانیسلاوسکی» از صالح لطفی.  
«موزیک ایران شماره‌های ۸-۹-۱۰»  
در جستجوی یک سینمای سالم و تفکر  
انگیز، متن گفت و گوئی است با جمشید مشایخی.  
«گزارش ماه» از فرید نوین زیر این عنوان در باره نمایشنامه «گلدونه خانم» حالت چطور شد؟ مشرحیم، اسماعیل خلیج و درباره سینمای «آزاد» و همچنین فیلم تماشاگر اثر «فرانکو ایندونا» و فیلم ایرانی «خدا حافظ رفیق» بحث و اظهار نظر شده است.  
«نگین - شماره ۷۸ - سال هفتم»

#### ۴- زبان و زبان‌شناسی

- «مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر»  
از علی اشرف صادقی.  
«راهنمای کتاب- سال ۱۴- شماره ۴ و ۵ و ۶»
- «چند پسوندمه‌جور» از ادیب طوسی  
«تحول فعل‌های شبه‌معین از زبان پهلوی  
تا کنون» از خسرو فرشیدورد.  
«وحید- شماره ۸- آبان ماه ۵۰»

#### ۵- معرفی و انتقاد کتاب

- خود مشت و مالی «محمد ابراهیم  
باستانی پاریزی»- روان‌شناسی شخصیت  
«علی اکبر سیاسی» معرفی و بررسی از  
مصطفی نجاحی- سفرنامه پیترو دولاواله  
ترجمه شجاع‌الدین شفا» معرفی و بررسی  
از احمد اقتداری. «امریکای جسور در  
تکه‌تازی» ترجمه احمد نامدار» معرفی  
و بررسی از شاپور راسخ کتاب‌شناسی ایران  
«ماهیار نوایی» معرفی و بررسی از هوشنگ  
اعلم.
- تاریخ گیلان و دیلمستان «تصحیح منوچهر  
ستوده» معرفی و بررسی از عبدالرحمن  
عمادی. ترجمه «سواد الاعظم» «تصحیح  
عبدالحی حبیبی» معرفی و بررسی از  
احمد طاهری عراقی درازنای شب «جمال  
میرصادقی» معرفی و بررسی از ابوالقاسم  
طاهری. «تفسیر قرآن مجید» «جلال  
متینی» معرفی و بررسی از غلامرضا  
زرین‌جیان.  
«راهنمای کتاب- سال ۱۴- شماره ۴ و ۵ و ۶»

#### ۶- روزنامه و روزنامه‌نگاری

- شیوه‌های نو برای تربیت روزنامه‌نگار،  
از مجله Journalism Quarterly  
نوشته «فیلیپ ام- برکسن» و «پال اس-  
اندروود». دنباله «روانشناسی ارتباط  
جمعی» از ابراهیم رشیدیور در این شماره  
آمده است. نویسندگان در این مقاله درباره  
پاره‌ای از افکاری که ذهن مردم را در  
برخورد با جریان ارتباط جمعی بخود  
مشغول می‌دارد گفت‌وگو می‌کنند و ارتباط  
آنها را با هیجانات عمومی مورد بررسی  
قرار می‌دهد
- بیوگرافی روزنامه‌نگاران دوره  
مشروطیت، و «زورنالسم چیست؟» از  
فرانک کندلین ترجمه و تلخیص نعمت
- ناظری از مطالب دیگر این شماره است.  
هفتمین قسمت «تاریخچه مطبوعات  
ایران» از محمود نفیسی در این شماره  
آمده است. تا کنون در این قسمت روزنامه  
های «آزادی شرق»، «آفتاب»، «اتحاد  
ملی»، «ارزش کار»، «افبا»، «انقلاب شرق»،  
«بابا شمل»، «صبا»، «هنرنو» و مجله‌های  
«آئین دانشجویان»، «بیداری‌ما»، «پشتون»،  
«تآتر»، «چنگ»، «خروس جنگی»، «روزگار  
نو»، «سخن‌نو»، «عالم‌زنان»، «گنج‌شایگان»،  
«موسیقی» معرفی شده است. در این شماره  
نیز خواننده با روزنامه «پیکار روز» که  
در سال ۱۳۲۵ شمسی به مدیریت احمد  
نامدار منتشر شده است و مجله «ارشدتکت»

وابسته به انجمن ارشیتکت های ایران، که یگانه نشریه منحصر بفرد معماری بوده است و هم چنین مجله «آریانا» که مدتهاست به زبان پارسی و «گاهی باچاشنی پشتو» چاپ می شود و شامل مقالات ادبی و تاریخی و بحث های زبان شناسی و شعرهای خوب است، آشنا می شود. در «عالم مطبوعات» و «نگاهی به مجلات و روزنامه های ایران» از محمود نفیسی مطالب دیگر این شماره را تشکیل می دهد. «تحقیقات روزنامه نگاری» شماره ۲۴

## ۷- باستان شناسی و هنر ایران

«کشف دولوچه جدید درشوش» از «زان پرو» نخستین مقاله این شماره است. دولوچه یاد شده، دومنصور جدید از داریوش بزرگ مربوط به ساختمان کاخی درشوش است که یکی به خط و زبان «اکدی» است و دیگری به خط و زبان «ایلامی». مقاله های دیگر این شماره عبارتست از: «کاوشهای علمی در کنکاور»، «معبد آناهیتا» از سیف الله کامبخش. «کاوشهای باستان شناسی در پشتکوه لرستان» از «لوئی واندنبرگ» بررسی تمدن های دره صوغان «کاوشهای تپه یحیی» از غلامعلی شاملو. «کاوشی در بهبهان» از «هانس ج- نیسن» نمونه يك اشتباه در تاریخ علوم، از محمد علی امام شوشتری. باستان شناسی و هنر ایران- شماره ششم محمود نفیسی

## نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

پاییز و زمستان ۱۳۴۹. شماره مسلسل ۹۶ و ۹۵

«خلاصه ای از مناسبات کلیسای روم با ایران از قرون وسطی تا آغاز قرن هیجدهم» نخستین گفتار این دو شماره نشریه به قلم دکتر محمد غروی است. درین گفتار به اجمال و اشاره از مناسبات اروپائیان با ایران، و تلاشهایی که مبلغان مسیحی برای تبلیغ آئین خود به کار می داشتند یاد شده است. نویسنده برای بیان این مجمل به کتابهای بسیار نگریسته است، و درین مختصر البته تنها مناسبات کلیسای روم با ایران مطمح نظر نبوده است. پروفسور غفار کیندلی دانشمند آذربایجانی مدتهاست در باب خاقانی و آثار وی تحقیق می کند و نتایج تحقیقات خود را غالباً درین نشریه و مجله دانشکده ادبیات مشهد و فرهنگ ایران زمین منتشر ساخته است. در این شماره وی به نشر دو نامه از خاقانی که عنوان «نویافته» بدان داده است پرداخته. از حاصل گفتار پرفسور کیندلی پیداست که تاهنگام نوشتن این گفتار از انتشار «منشآت خاقانی» که دانشگاه تهران به تصحیح محمد روشن منتشر ساخته آگاهی نداشته است. با اینهمه حاصل بررسی های آقای کیندلی هر چند که گاه با استنباطات دانشمندان دیگر

مکریان» از عبدالحمید حسینی، «سیری در متنهای تاریخی فارسی» از دکتر جعفر شعار، «سقوط بهمن و عمل ژنومورفولوژیکی آن» از دکتر مقصود خامی و «عبدالقاهر جرجانی و اسرار البلاغه» از دکتر جلیل تجلیل است.

فکته‌ای که اشاره بدان ضروری است، شیوه‌ای است که در نگارش روزنامه‌ای امروز رواج یافته است و اندک اندک به نشریه‌های دانشگاهی و اختصاصی نیز راه یافته است و آن آوردن فعل جمع جمع برای فاعل یا مسندالیه مفرد است، از این مقوله است نوشته‌هایی از این نشریه:

«متن‌های تاریخی فارسی همه به صورت تصنیف یا تألیف نیستند»

«گفتیم که تعدادی از متنهای تاریخی ترجمه از عربی هستند»

«کتابهایی است که اگر چه عنوان تاریخ دارند»

«حروف اضافه و حروف ربط وابستگی (پیوندهای وابستگی) در واقع باهم تفاوتی ندارند»

«در این گفتار حروف اضافه مورد بررسی قرار می‌گیرند»

متغایر است در روشن ساختن تاریخ شروان و شروانشاهان و رفع ابهامات حوادث زندگی خاقانی بسیار پرارزش است. در قرائت این دو نامه نکاتی بر پر و فوسور کهن‌دلی مبهم مانده است.

«حروف اضافه در فارسی معاصر، بحثی دستوری است از دکتر اشرف صادقی در زمینه مبهمی مهم از دستور زبان فارسی. در این بررسی گاه به اصطلاحاتی اشاره می‌شود که تعریف مشخصی برای آن ارائه نشده است، (حروف اضافه گروهی، حروف اضافه مرکب...) توضیحی که درباره حرف اضافه گروهی «از حیث» آمده است با انواعی که از آن بر شمرده شده یکسان نیست. و نیز اشاره‌ای که به حرف اضافه بسیط و بستگی آن رفته است قابل تأمل است.

از مطالب دیگر این شماره نشریه، بحثی در تطور گویشهای ایرانی، از ادیب طوسی، «نوروز در کتابهای مذهبی شیعه و بررسی ریشه‌های آن» از دکتر عبدالامیر سلیم، «زبان شناسی و زبان آموزی» از دکتر پروین عطائی، «بررسی نمادی محصولات چهارگانه» از سعید رجائی خراسانی، «اصطلاح و مفهوم خاورمیانه» از حسین شکوئی، «پیشوند افعال در گویش

## راهنمای کتاب

شماره‌های ۴-۵-۶، سال چهارم

«ایران‌شناسی در ایران امروز» گفتار از ایرج افشار است که در آن از سابقه جوان این دانش سخن رفته است. وی نخست پیشروان ایران‌شناسی در شصت سال اخیر را محمد قزوینی، سید حسن تقی‌زاده، ابراهیم پورداود، علی اکبر دهخدا، محمدعلی فروغی، محمد تقی

درین دفتر از «راهنمای کتاب» گذشته از نقد و بررسی چند کتاب، که از آن یاد خواهیم کرد مباحثی از ایران‌شناسی، «تاریخ کتاب»، «خواندنی»، «نسخه‌های خطی»، «زبان فارسی»، «دیدارها» و «اخبار و عکسها و تصاویر قدیم و نامه‌ها» و معرفی کتابهای تازه، آمده است.

و غرب را در خود نهفته دارد... و این فرضه نهفته است که تنها غربی است که می تواند شرقی را به عنوان موضوع مطالعه در پیش روی خود نهد زیرا مسلح به سلاح «علم» است و شرقی چنین کاری نمی تواند، زیرا فاقد «علم» است از این رو شرفشناسی داریم اما غرب شناسی نداریم...

«نمودار نسخه های خطی فارسی» از احمد منزوی گفتاری است که به کمک جدولها و نمودارها وضع نسخه های خطی بازمانده در کتابخانه های ایران و جهان را باز می نماید و نشان می دهد که در گنجینه نسخ خطی، ردیف اول از دیوان های شعر است و ردیف دوم از آن عرفان، ستاره شناسی و اختر بینی رتبه سوم را دارد... الخ

در بخش «انتقاد کتاب»، «روانشناسی شخصیت» از دکتر علی اکبر سیاسی، «سفر نامه پیتروودلاواله»، ترجمه شجاع الدین شفا، «امریکای جسور در یک تازی»، ترجمه احمد نامدار، «کتابشناسی ایران» از دکتر ماهیار نوایی، «تاریخ گیلان و دیلمستان» به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، «ترجمه السواد الاعظم» به اهتمام عبدالحی حبیبی، «درازنای شب» مجموعه داستان جمال میرصادقی و «تفسیر قرآن مجید محفوظ در کمبریج» به تصحیح دکتر جلال متینی به وسیله مصطفی نجاحی، احمد اقتداری، شاپور راسخ، هوشنگ اعلم، عبدالرحمن عمادی، احمد طاهری عراقی، ابوالقاسم طاهری، غلامرضا زرین چیان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

بهار، عباس اقبال، احمد کسروی، بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی، عبدالعظیم قریب، احمد بهمنیار و حسن پیرنیا، که از رفتگان اند نام برد و سپس مراکزی را که در کار ایران شناسی اهتمام می مبذول داشته و می دارند بر شمرده، اداره باستان شناسی فرهنگ و هنر دانشگاه، سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، انجمن آثار ملی، مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز، سازمانهای لغتنامه، اداره فرهنگ عامه، بنیاد فرهنگ ایران و...

در بیان فعالیت های این مراکز، از بررسی و تدوین تاریخی لغات زبان فارسی توسط بنیاد فرهنگ ایران سخن رفته است، ولی نویسنده محترم مقاله به اشتباه آن را دنباله کار مؤسسه فرانکلین تلقی کرده است، مؤسسه فرانکلین بر آهنگ تدوین فرهنگ فارسی بود نه فرهنگ تاریخی زبان فارسی، و آن مقدار از فیشها که به بنیاد انتقال یافت یکباره ناسودمند افتاده است، در پایان این گفتار، نویسنده از مجلات و نشریاتی که به نوعی به ایران شناسی می پردازند، فهرستی ارائه می دهد.

کورویانکی دانشمند زاپنی، در مقاله ای نسبتاً مفصل از ایران شناسی در زاپن گفتگو می کند.

«ایران شناسی چیست؟» عنوان گفتاری

است از داریوش آشوری که روی دیگری از سکه ایران شناسی را باز می نماید. وی می نویسد:

«... شرفشناسی از پیش تمایز شرق

«زندگی طلبگی و آخوندی» از سید حسن نجفی قوچانی، «فرهنگ مردم» از انجوی شیرازی، «مجموعه‌ای از رسائل موسیقی» از کرامت رعنا حسینی، «مصدر واسم مصدر در فارسی معاصر» از دکتر علی اشرف صادقی، «خود مشت و مالی» از دکتر باستانی پاریزی و ... است.

در «معرفی کتابهای تازه» پاره‌ای معرفیهادرحد نام کتاب و نویسنده و ناشر متوقف می‌شود و مفهوم عنوان نارسا می‌ماند. خواستار نمی‌دانم که «حیات» طبیعت، نشاء و تکامل آن، چیست و از چه مقوله‌ای سخن می‌راند و «عقایدیک دلقک» چه نوع کتابی است. طبقه بندی کتابها نیز نادرست است و از آن دست است، همین کتاب «عقاید یک دلقک» که زمانی است از هانیریش بل، نه کتابی برای کودکان. بیان «سرگذشت مرد خسیس» آخوندوف در زمره کتابهای ادبیات خارجی جای تأمل بسیار است، مردی که «در خانواده طبقه متوسطی از آذربایجان پرورش یافت، پدرش تبریزی، جدش رشتی، و مادرش مراغه‌ای است» (اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص ۹) تا چه اندازه خارجی تلقی می‌شود؟

در این بررسی‌ها، پاره‌ای از نوشته‌ها چون گفتگوی از «روانشناسی شخصیت» و «تفسیر قرآن مجید» رنگ تقریظ دارد، و پاره‌ای دیگر چون بررسی «کتابشناسی ایران» از آقای هوشنگ اعلم و «ترجمه السواد الاعظم به وسیله احمد طاهری عراقی دقیق و عالمانه است. مضاف بر اینکه نقد هوشنگ اعلم شائبه‌ای از خشونت آمیخته به بغض را می‌نماید. آن جا که منتقد می‌نویسد:

«حقیقت اینکه این گونه بیبلیو گرافهای جامع و گل و گشاد کاریک نفر و یک سال و چند سال نیست، عمری می‌خواهد و فراغتی و همچنین همت گروهی همکار و... با توجه به این نکته که در ایران غالباً کارهای دسته جمعی مجال بروز و ظهور نمی‌یابد، ارزش کار دکتر ماهیار نوابی با همه‌ی نقصهایی که بر آن وارد است، بسیار است و همت وی ستودنی. مطالب دیگر این شماره مجله راهنمای کتاب:

«سخنی چند در پیرامن گفتار در ترجمه پذیر» از فضل الله رضا، «زورق مست» شعری از فریدون توللی، «هنر کتاب سازی» از رکن الدین همایون فرخ، «خبری از مشهد هزار سال پیش» از دکتر فیض،

### یغما

آبان ماه ۱۳۵۰ - شماره هشتم. سال بیست و چهارم

مقاله این شماره مجله یغماست. درین خطابه تداوم و سیر فرهنگ ایران در ازمنه مختلف، با حوادثی که بر آن رفته است

خطابه دکتر زرین کوب در کنفرانس جهانی ایرانشناسان - شیراز با عنوان «فرهنگ ایران و مسأله استعمار» نخستین

یاد شده.

«تیمار دوست» قطعه‌ای است از فریدون توللی به پاسخ دکتر حمیدی شیرازی، و «چرا؟» «فردای جنگ» منظومه‌ای از دکتر سعدی آذرخشی که در ۱۹۴۵ سروده شده بوده.

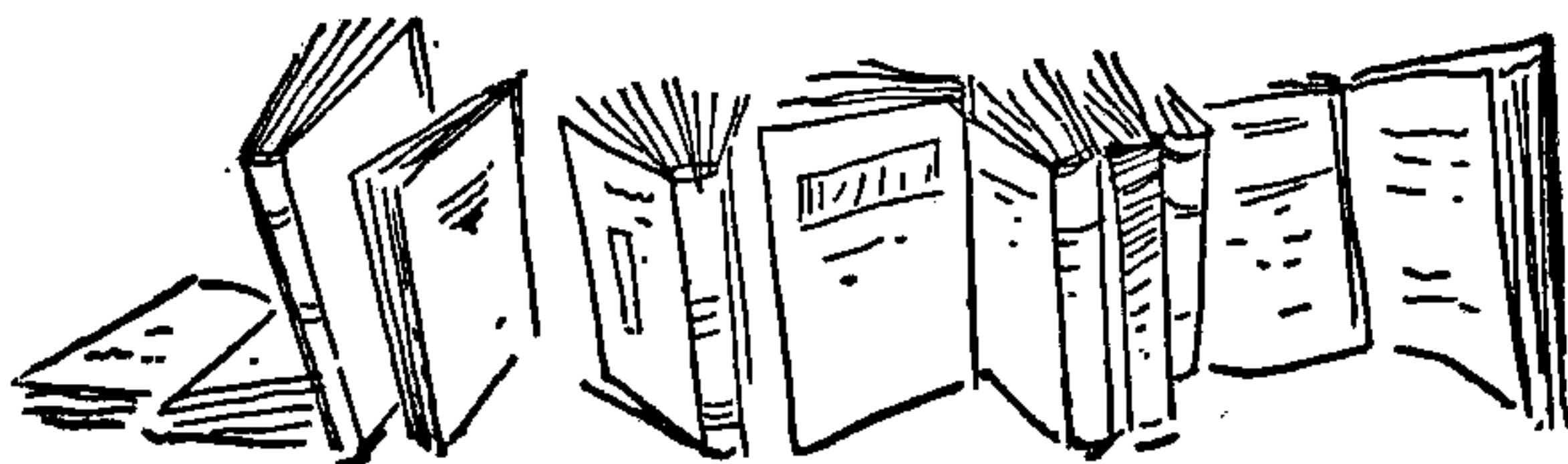
مطالب دیگر این شماره یغمادنباله گفتارهای پیشین است،

«بزرگترین شاعر دنیا» آخرین قسمت مقاله عبدالرحمن فرامرزی است در ترجیح سعدی بر دیگر شاعران جهان! «بهشت یا زندان» یادداشت‌های سفر دانمارک، قسمتی دیگر از مشاهدات دکتر اسلامی ندوشن است. دکتر باستانی همچنان تحت عنوان «پرده‌هایی از میان

پرده» که یادداشت سفر وی به رومانی است پیوسته و گسسته از مسائل گونه‌گون یاد کرده است، «دیداری از قاهره» نیز قسمت دیگری از سفرنامه دکتر سیدجعفر شهیدی به قاهره است.

در بخش وفيات معاصران مجله خطابه دکتر صدیق درباره دکتر شفق آمده است و یادداشت سید محمدعلی جمال‌زاده در باب دکتر احمد فرهاد. درباره «محمد نراقی» نیز حبیب یغمائی یادداشتی نوشته است. بررسی دقیق «ویس و رامین» درین شماره نیز ادامه یافته است و نیز معرفی «در دربار شاهنشاه ایران» تألیف کمپفر ترجمه کیکاووس جهانداری.

م. ر



## پشت شیشه کتابفروشی

نمایشنامه‌ای است از تورنتون وایلارد  
نویسنده معاصر آمریکائی.

### هدف کرده ما

اثر: هرژه - ترجمه: ناشریونیورسال  
۶۲ ص. قیمت ۱۵۰ ریال - مصور و  
تمام رنگی.

### چند داستان

اثر: جلیل محمدقلیزاده (ملانصرالدین)  
ترجمه: م. ع. فرزانه ناشر: ۲۰۶  
ص - قیمت ۶۰ ریال.

داستانی است از سلسله ماجراهای  
تن تن و میلو.

### جزیره سیاه

اثر: هرژه - ترجمه: ناشریونیورسال  
۶۲ ص قیمت ۱۵۰ ریال - مصور و تمام  
رنگی.

مجموعه‌ای است از سه داستان از  
یک نویسنده آذربایجانی.

### سقراط مجروح

اثر برتولت برشت - تقریر هوشنگ  
بیجاری - تحریر فریدون ایل بیگی -  
ناشر: پیام. ۹۶ ص - قیمت؟

نخستین داستانی است از سلسله  
ماجراهای تن تن و میلو که به فارسی منتشر  
می‌شود، خالق تن تن، زرزمی فرانسوی  
است که با نام مستعار هرژه در حدود  
پنجاه سال پیش این قهرمان داستان‌های  
مصور را خلق کرد.

داستان کوتاه سقراط مجروح است  
به انضمام سزار و سرباز رومی‌اش.

### شهر ما

اثر تورنتون وایلدر ترجمه: س. ک.  
پ. تحریر و تقریر: هوشنگ رحیمی:  
ناشر: ۸۴ ص - قیمت ۴۰ ریال.

### هشتمین سفر سندباد

اثر: بهرام بیضائی - ناشر: جوانه  
۲۴۶ ص قیمت ۱۰۰ ریال نمایشنامه

### خانه ماتریونا

اثر: آلکساندر سولژنیتسین - ترجمه محمود پورشالچی ناشر: جوانه-۲۰۶ ص- قیمت ۹۰ ریال

مجموعه‌ای است از چند داستان کوتاه از نویسندگان مختلف، که اولین آنها نام خود را به کتاب داده است.

### آن سوی چشم انداز

اثر: کاظم سادات اشکوری - ناشر: کتاب نمونه ۸۸ ص- قیمت ۴۰ ریال.

مجموعه‌ای است از اشعاری که شاعر آنها را در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ سروده است.

### اژدهای سیاه

اثر: جعفر کوش آبادی - با نقاشی‌های زمان زمانی - ناشر: فرزین صفحه؟ - قیمت ۵۰ ریال.

اثری است منظوم و جزو کتاب‌هایی که برای کودکان به چاپ رسیده است.

### پول، تنها ارزش و معیار ارزش‌ها

اثر: فریدون آموزگار - ناشر: فرزین ۴۰ ص- قیمت ۲۰ ریال

مجموعه‌ای است از یک مقاله، دو قطعه کوتاه و یک داستان.

### زندگی

اثر: اکیرا کوروساوا - ترجمه: هوشنگ طاهری - ناشر: مدرسه عالی تلویزیون و سینما و مروارید - ۱۲۲ ص- قیمت ۷۰ ریال.

زندگی نخستین فیلمنامه‌ای است که از کوروساوا یکی از بزرگترین کارگردان‌های سینه‌ای ژاپن.

### شاعران در زمانه عسرت

اثر: رضا داوری - ناشر: نیل، ۱۳۴ ص قیمت؟

کتابی است در چهار مقاله در مورد زبان و رابطه آن با تمدن و تفکر جدید - زبان شعر حافظ - شعر امروز و مبانی نقد آن.

انتشارات رز

## این شکسته‌ها

«چند داستان پیوسته»

از

جمال میرصادقی

منتشر می‌شود

فرهنگها

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۰۹۰

# فرهنگ ترکی به فارسی

تألیف

ابراهیم اولغون - جمشید درخشان

www.KetabFarsi.com

۵۷۰ صفحه

بها : جلد کالینگور ۴۵۰ ریال

جلد شمیز ۳۵۰ ریال

مرکز پخش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، خیابان وصال شیرازی نمره ۱۰۲

تلفن ۴۳۲۲۶

فهرست‌ها

«۲»

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۶»

# کتابشناسی ایران

فهرستی از مقالات و کتابهایی که به زبان‌های اروپایی درباره ایران چاپ شده است

تألیف

دکتر ماهیار نوایی

جلد دوم

بها ۶۰۰ ریال

۵۰۶ صفحه

مرکز پخش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، خیابان وصال شیرازی، نمره ۱۰۲

تلفن ۴۳۳۲۶

فرهنگ عامه  
«۴»

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران  
«۱۱۳»

# فتوت نامه سلطانی

تألیف

کمال الدین حسین واعظ کاشفی

به اهتمام

دکتر محمد جعفر محجوب

بزودی منتشر میشود

مرکز پخش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، خیابان وصال شیرازی، نمره ۱۰۲

تلفن ۴۳۳۲۶



# مبانی آکوستیک

تألیف لارنس ئی. کینز لر

آستین آر. فرای

ترجمة دکتر ضیاءالدین اسمعیل بیگی

دکتر مهدی برکشلی

## جالیز و جالیز کاری

تألیف دکتر ابرج پوستچی

مؤسسه انتشارات فرانکلین

توزیع کننده در سراسر کشور

شرکت سهامی کتابهای جیبی

خیابان وصال شیرازی، شماره ۲۸، تهران.



# مجموعه سخن پارسی

ادب فارسی عرصه جلوه‌های دل‌انگیز ذوق‌واندیشه ایرانی است. «مجموعه سخن پارسی» شاهکارهای این گنجینه ادبی را دربرمی‌گیرد و آنها را به گونه‌ای عرضه می‌کند که دبیرستانیها و دانشجویان و دبیران بتوانند، بی‌کمک استاد، آنها را بخوانند، معانی آنها را بفهمند و از دقایق و ظرایف آنها لذت ببرند. خواننده در هر کتاب نویسنده و ارزش اثر او را می‌شناسد، روایتی معتبر از متن اثر را می‌یابد، با رسم الخط صحیح نشانه‌های فصل و وصل و اعراب در دست خواندن راهنمایی می‌شود، توضیح عبارات پیچیده و استعمالهای کهن و ساختمانهای دستوری نامأنوس را در پای صفحات و شرح اصطلاحات و جایها و کسان و معانی واژه‌ها را در حواشی کتاب سراغ می‌گیرد.

عرضه کنندگان کتابهای «مجموعه» از نظر سابقه تحقیق و تألیف و تدریس اهلیت دارند و کوشش شده است تا دستاوردهای آنان از جهات فنی هرچه بیشتر هماهنگ شود و به صورتی نفیس و ممتاز و جالب نشر یابد.



## مجموعه سخن پارسی

۱

### گزیده تاریخ بیهقی

نوشته

ابوالفضل محمد بن حسن بیهقی

به کوشش

دکتر محمد دبیرسیاقی

۲

### سیاستنامه

(سیر الملوك)

نوشته

خواجه نظام الملک

به کوشش

دکتر جعفر شعار

۳

### سفرنامه ناصر خسرو

نوشته

حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی

به کوشش

دکتر نادر وزین پور

۴

### گزیده اشعار خاقانی

به کوشش

دکتر ضیاء الدین سجادی

(به زودی منتشر می شود)

شرکت سهامی کتابهای جیبی

جی بی، ۱، چهار راه کالج

جی بی، ۲، اول وصال شیرازی



پنج کتاب خواندنی از انتشارات

شرکت سهامی کتابهای جیبی

## ۱ انحطاط و سقوط امپراتوری روم

اثر ادوارد گیبون  
ترجمه ابوالقاسم طاهری

## ۲ سی‌سالی که فیریک را نکان داد

اثر جورج کاموف  
ترجمه رضا اقصی

## ۳ تصویر جهان در فیزیک جدید

اثر ماکس پلانک  
ترجمه مرتضی صابر

## ۴ شگفتیهای آسمان شب

اثر فلیکس زیگل  
ترجمه محمدحیدری ملایری

## ۵ سیری در زبان شناسی

اثر جان. تی. واترمن  
ترجمه فریدون بدره‌ای



شرکت سهامی بیمه ملی  
خیابان شاهرضا - نبش ویلا  
تلفن ۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶  
تهران

## همه نوع بیمه

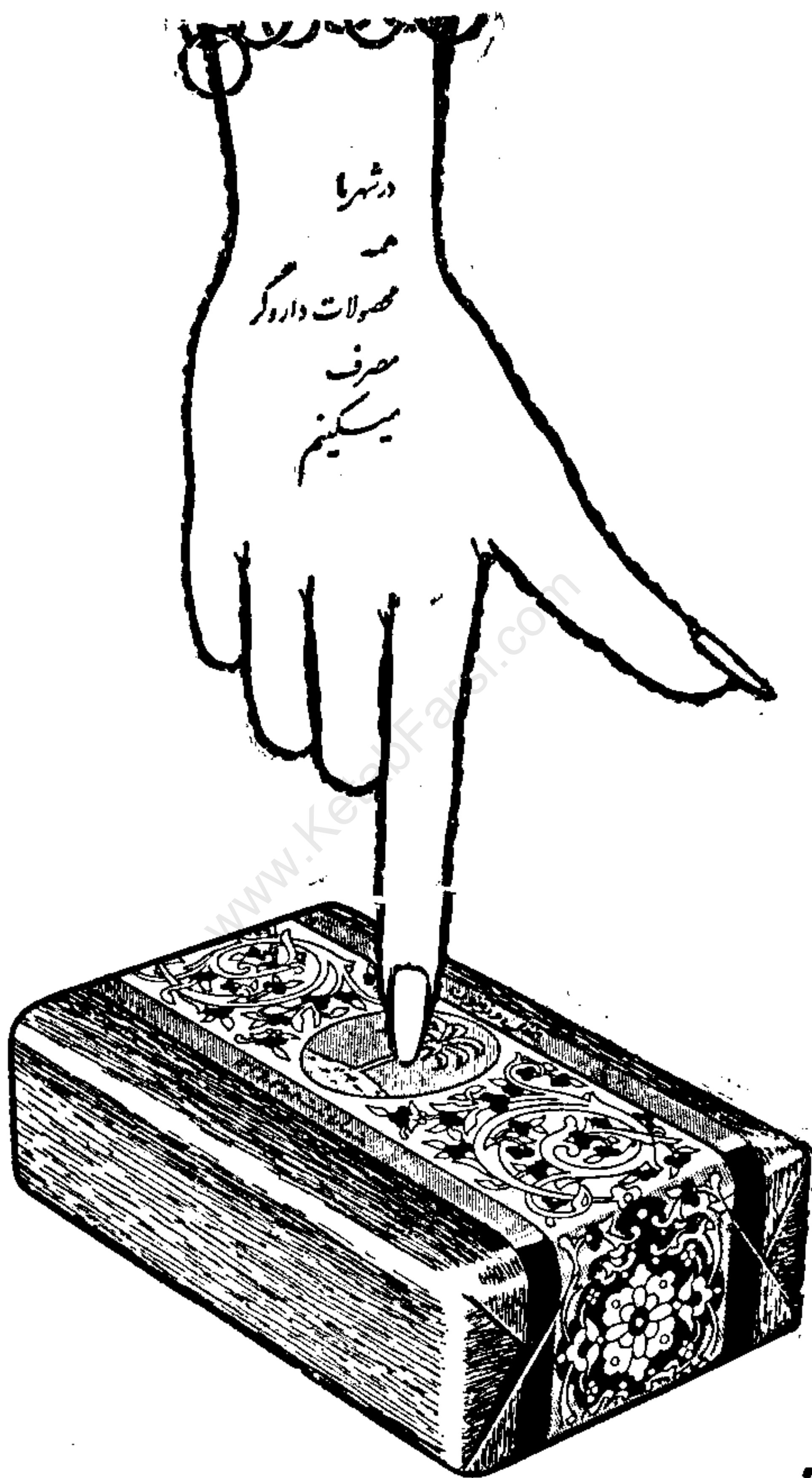
• مر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمه ملی تهران

تلفنخانه اداره مرکزی: ۸۲۹۷۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶  
خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

## نشانی نمایندگان

|                    |        |                      |
|--------------------|--------|----------------------|
| تلفن ۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳   | تهران  | آقای حسن کلباسی :    |
| تلفن ۸۲۲۰۸۳ و ۵۹۶  | تهران  | دفتر بیمه پرویزی     |
| تلفن ۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹ | تهران  | آقای شادی :          |
| تلفن ۸۲۹۷۷۷        | تهران  | آقای شاهکدیان :      |
| ۲۱۷۶-۲۱۹۷          | آبادان | دفتر بیمه ذوالقدر :  |
| ۲۵۱۰               | شیراز  | دفتر بیمه ادیبی :    |
| ۲۹۲۲۵۸             | تهران  | دفتر بیمه مولر :     |
| تلفن ۸۲۳۳۷۷ و ۸    | تهران  | آقای هانری شمعون :   |
| تلفن ۸۲۵۲۸۹        | تهران  | آقای علی اصغر نوری : |
| تلفن ۸۲۲۵۰۷        | تهران  | آقای رستم حردی :     |



در شهر  
محصولات داروگر  
مصرف  
میکنیم



محصولات داروگر در خدمت بهداشت و زیبایی شما

صابون نخل و زیتون داروگر

# فکر آسمانی

## پیوند آسمانی...

... و حالا باید گفت تهران به لندن نزدیکتر شد. ۱۱ -  
 با پروازهای مستقیم و بدون توقف تهران - لندن  
 توسط جت‌های مدرن هواپیمایی ملی ایران  
 ساعت ۷:۳۰ دقیقه بامداد از تهران حرکت کنیم  
 و ساعت ۱۹:۴۵ دقیقه همان‌روز وارد لندن شویم  
 هواپیمایی ملی ایران «هما» با این پیوند آسمانی  
 استفاده از حداکثر وقت را در کوتاه‌ترین مدت  
 برای انجام کارهای شغلی میسر ساخته است.  
 پروازهای «هما» همراه با مهمان‌نوازی گرم و ضمیمه  
 مخصوص ایرانی و در میان صندلی‌های راحت جت‌های مدرن  
 هواپیمایی ملی ایران فراموش نشدنی است.



هواپیمایی ملی ایران - بجا.

تهران - استانبول - رم - ژنو - فرانکفورت  
 هامبورگ - پاریس - لندن - بغداد - کابل  
 کراچی - بمبئی - استهبان - خوارزم - آبادان  
 کویت - بندرعباس - دوحه - دهران  
 دوی - ابوظبی - یوشهر - اهواز - عارک  
 رخت - راس - کربلا - رضایی - مشهد  
 زنجان - کرمان - راجه‌مان



به یاد

# حسین زوآر

مهربان و نقاش

۱۲۹۱-۱۳۳۵

# سخن

## مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

جای اداره: تهران، خیابان حافظ، پاساژ زمرد. تلفن ۴۱۹۸۶  
شماره صندوق پستی ۹۸۴

اشتراک سالانه در ایران: سیصد ریال  
اشتراک سالانه در خارج ایران: چهارصد و پنجاه ریال (شش هزار یا بیست و پنج مارک)  
حق اشتراک خاص دانشجویان (با ارائه کارت دانشجویی) دویست و پنجاه ریال  
اشتراک خاص یاران سخن (با کاغذ افست و جلد گلاس) هزار و پانصد ریال

وجوه اشتراک باید مستقیماً به عنوان مجله سخن بوسیله پاکت  
بیمه یا برات پستی به نشانی دفتر مجله فرستاده شود  
یا به حساب شماره ۶۳۶۲۶ بانک ملی ایران شعبه مرکزی منظور گردد  
و رسید آن به دفتر مجله سخن ارسال شود

صاحب امتیاز: دکتر پرویز خاتلری

دبیران

منوچهر بزرگمهر - سروش حبیبی - پرویز خاتلری - رضا سیدحسینی -  
قاسم صنعوی - هوشنگ طاهری - نادر نادرپور

طبع و نقل مندرجات و مقالات این مجله بی اجازه ممنوع است

مقاله‌های رسیده به نویسندگان آنها مسترد نمی‌شود

از این شماره پنج هزار نسخه روی کاغذ معمولی و یکصد نسخه روی کاغذ  
افست صدگرمی چاپ شد

SOKHAN

Revue Mensuelle de Littérature  
et l'Art Contemporains

TEHERAN [IRAN]

Abonnement à l'étranger: U. S. \$. 6.00 ou 25 DM

چاپ خواجه

لاله زار، کوچه خندان، تلفن ۳۱۴۸۸۷

فلسفه و عرفان ایران ۸۰

# النسب التائبین

صراط الله المستقیم

جلد اول

تصنیف

احمد جام نامق‌ی معروف به «رندپیل»

در اوایل قرن ششم هجری

بامقابلہ پنج نسخہ و تصحیح و تحشیہ و مقدمہ

علی فاضل



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۱۱۰

مرکز پخش: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، خیابان وصال شیرازی، نمره ۱۰۲

تلفن ۴۳۳۲۶